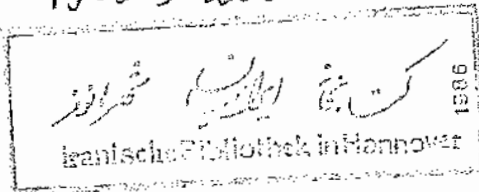


19.05.2000



دوره دوم  
خرداد ۷۹ شماره ۳۳

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

- درباره سیاست ارتجاعی اخراج توده های افغانستان ۲ صفحه
- درباره مسائل بعد از «کنفرانس برلین» ۴ صفحه
- اوضاع کردستان ایران و زمزمه مذاکرات پنهانی ۵ صفحه
- حجاریان: قربانی خشونت یا بانی خشونت؟ ۷ صفحه

## ایران

### کشمکش های ارتجاعی و فرصت های انقلابی

دعوی درونی هیئت حاکمه ایران اوجی تازه یافته است. جناح «محافظة کار» که موقعیتش در برابر «دوم خردادی»ها تضعیف شده، دست به یورش تازه زده و به اقداماتی نظیر تعطیل مطبوعات جناح رقیب روی آورده است. این دعوی باندهائی است که بر عرصه های سیاسی، اقتصادی و نظامی چنبره زده اند و بند ناف هر یک از آنها به دولتها و انحصارات امپریالیستی رقیب متصل است.

آنچه موضوع عمده کشمکش میان جناح های جمهوری اسلامی است، سیاست های مختلف برای نجات نظام ارتجاعی و مهار شرایط انفجاری جامعه است. و آنچه این کشمکش را تشدید می کند، ناتوانی آنها در فرونشاندن اصواج مقاومت و مبارزه توده هاست. «محافظة کاران» به «اصلاح طلبان» نهیب می زنند که: طرح هایشان برای کنترل بحران با شکست روبرو شده و وضع نظام را وخیمتر کرده است. و «اصلاح طلبان» می گویند که: کارشکنی های شما اجازه نمی دهد ما طرح تحقیق توده ها را درست جلو ببریم. شما هستید که نظام و اسلام را به خطر افکنده اید!

این وضعیت بحرانی حتی به تفرقه و انشعاب در صفوف هر یک از جناح ها منجر شده است. عجز سپاه پاسداران در بیخ نیرو برای انجام تظاهرات (آنها بعد از نماز جمعه)، و ناکامی هیئت مرتلفه اسلامی بقیه در صفحه ۲

### دروغ بر قهرمانی و دلاوری پرولتاریا

به یاد رفیق جانباخته منصور قماش ۱۲ صفحه

### گلوبالیزاسیون:

از افسانه تا واقعیت

صفحه ۲۶

پاسخ به خوانندگان

### درباره مطروحات ناسیونالیستی حزب کمونیست

صفحه ۱۷

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)  
اعلامیه اول ماه مه ۲۰۰۰

پرچم سرخ حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در ایران  
را به اهتزاز درآوریم! صفحه ۳۴

### جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

باشد تا قرن بیست و یکم را به قرن  
برپائی جنگ خلق و حرکت بسوی برقراری  
سوسیالیسم و کمونیسم تبدیل کنیم!

صفحه ۳۱

پیام به کمیته مرکزی حزب کمونیست هند  
(مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق)

صفحه ۲۴

### نیال



دستاوردهای جنگ خلق در نیال  
در جهت ایجاد مناطق پایگاهی  
به پیش رویم!

صفحه ۲۴

### فراخوان مبارزه علیه سفر خانمی به آلمان

صفحه ۳۶

گزیده ای از

کردند؛ قربانیان این جنگ نیز توده های مردم بودند. تحت چنین شرایطی، مهاجرت به ایران و پاکستان ادامه یافت. چندی بعد جریان طالبان که دست پرورده سازمانهای امنیتی آمریکا و پاکستان بود بر افغانستان مسلط شد و رژیم استبداد مذهبی را به عربانترین و خشن ترین شکل برقرار کرد، جهنمی دهشتناکتر از قبل برای زنان افغانستان برپا کرد و به قتل عام ملل تحت ستم افغانستان پرداخت. باز هم مهاجرت بالا گرفت.

طی دو دهه اخیر، مهاجران افغانستانی در ایران نه تنها در معرض استثمار شدید قرار داشته اند بلکه از شنیع ترین اشکال ستم ملی رنج برده اند. رژیم جمهوری اسلامی بطور سیستماتیک به سرکوب و تحقیر آنان پرداخته و از هر فرصت برای تفرقه انداختن بین توده های ایرانی و افغانستانی و برانگیختن احساسات ارتجاعی و نژاد پرستانه علیه مهاجران سود جسته است. جمهوری اسلامی ایران که رژیمی استثمارگر و فاسد است و مسئول بیکاری گسترده و بی آیندگی ده ها میلیون جوان است، از زبان مقامات پست نظارت وزارت کار، گناه را به گردن کارگران افغانستانی می اندازد که گویا آمده اند و فرصتهای شغلی را ربوده اند. جمهوری اسلامی چنانچه برای سران و کادربلای هر دو جناحش، پرونده سنگینی از سازماندهی ترور و شکنجه و کشتار دارند، مهاجران افغانستانی را از عوامل رواج ناامنی و جنایت در ایران معرفی می کنند. رژیم می که بخش بزرگی از درآمد باندهای انحصارگر و مخوف اقتصادی - سیاسی - نظامی از طریق تجارت مواد مخدر تامین می شود، مهاجران را مسبب گسترش بیسابقه اعتیاد جلوه می دهد.

جمهوری اسلامی ایران ۲۰ سال از احزاب اسلامی مرتجع افغانستان حمایت کرد و همزمان علیه توده های زحمتکش آن کشور که به ایران مهاجرت کرده اند، تبلیغات مسموم براه انداخت. بیست سال احزاب مرتجع اسلامی را پروراند و توده های افغانستانی ساکن ایران را آنچنان در منگنه فقر و سرگردانی نگاه داشت که تن به هر نوع استثمار می دهند. توده های مردم ایران باید مسموم ضد افغانی را که جمهوری اسلامی مزورانه رواج داده از خود بزدایند و هرگز جنایاتی را که در حق توده های مهاجر شده را فراموش نکنند و نبخشند. مردم باید آگاه باشند که اکنون جمهوری اسلامی روی تبلیغات مسموم بیست ساله ضد افغانی خود حساب باز کرده تا حکم دولت خاتمی به اخراج مهاجران را صوجه جلوه دهد و با مخالفت مردم ایران رویو نشود.

طرح باز گرداندن مهاجران به افغانستان با تایید سازمان ملل به اجراء درآمده است.

## درباره سیاست ارتجاعی اخراج توده های افغانستانی از ایران

رژیم جمهوری اسلامی طرح جنایتکارانه اخراج گروه گروه پناهندگان و مهاجران افغانستانی از خاک ایران را به اجراء گذاشته است. این طرح از مدتها پیش تهیه شده بود؛ اما مقامات رژیم برای اجرای آن مجبور بودند به توافقات و هماهنگی هائی با سازمان ملل و رژیم طالبان دست یابند. ظاهراً این موانع نیز از پیش پای جنایت اسلامی برداشته شده و دولت خاتمی، بهره مند از دعای خیر امپریالیستها، یورش به زحمتکشان افغانستانی مقیم ایران را آغاز کرده است. در عرض چند هفته اخیر صدها خانواده که عمدتاً ساکن استان خراسان بودند به آسوی مرز گسیل داده شده اند. بر مبنای طرح رژیم قرار است که طی چند ماه آتی بیش از ۶۰ هزار نفر به افغانستان باز گردانده شوند. هدف نهائی، اخراج یک میلیون و نیم افغانستانی مهاجر از ایران است.

این جمعیت عظیم همان کسانی هستند که شیره جانشان را رژیم اسلامی و سرمایه داران و زمینداران زالو صفت طی دو دهه کشیدند و سوده های کلان به جیب زدند. جاده ها و ساختمانها بر پشت خیسده همین کارگران ارزان مهاجر ساخته شد. سنگ بری ها و سایر کارگاه ها را نیروی کار همینها می چرخاند. باغات و مزارع را همینها آباد کردند. و در جنگ ارتجاعی ایران و عراق، رژیم بخشی از مهاجران افغانستانی را بمشابه گوشت دم توپ بکار گرفت؛ که آنان نیز در کنار صدها هزار جوان ایرانی، قربانی منافع قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی شدند.

گریز ناگزیر توده های مهاجر افغانستانی، نتیجه سلطه خونین سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران «خلقی - پرچی» بر کشورشان بود. سپس احزاب مرتجع اسلامی که از پشتیبانی رژیم جمهوری اسلامی ایران برخوردار بودند بر سر کار آمدند و جهنم دیگری ساختند و جنگ ارتجاعی دیگری را بر سر تقسیم قدرت و غنائم بین خود آغاز

در تعطیل بازار تهران (که یکی از پایگاه های سنتی این جریان به حساب می آید) نشاندهنده ضعف و تزلزل عمیق این مرتجعین است. از طرف دیگر، بخشی از ائتلاف «دوم خرداد» نظیر کروی و محتشمی، با جناح رقیب علیه «ضدانقلاب» همصدا شده و در مورد زیر سؤال رفتن ارزش های اسلامی و ارکان نظام هشدار می دهند. اینان در مورد کارآئی سیاست «آشتی ملی» برای نجات نظام، دچار شک و تردید شده اند.

امروز هر دو جناح جمهوری اسلامی نگران آنند که درگیری های درونی شان، بر مبارزات ضد رژیم و خیزش های خارج از کنترل توده ای راه بگشاید. یعنی وضعیتی که شرایط را برای پایه گیری و رشد نیروهای انقلابی مساعدتر می کند. عریده کشی های خاصه ای و رنسنجانی و فرماندهان سپاه پاسداران بیانگر همین نگرانی و هراس است. اینان تهدید می کنند که «عاشورا» براه می اندازیم و کشتارهای خونین گذشته را تکرار می کنیم! هدف از این تلاش مذبحخانه، مرعوب و متفعل کردن مردم است. «اصلاح طلبان» نیز به روش خود در پی مرعوب کردن توده ها هستند. خاتمی و شرکا، مردم را به حفظ آرامش و جلوگیری از تشنج دعوت می کنند؛ به مردم می گویند اگر نمی خواهید اوضاع بدتر از آنچه هست شود، بهانه بدست بحران سازان ندهید و هوس تغییرات بزرگ را از سر بیرون کنید!

کشمکش جناح های رقیب، گرایشات متضادی را در جامعه دامن می زند. یک گرایش از ترس کودتای «محافظه کاران»، هر چه بیشتر خود را به دامن «اصلاح طلبان» می آویزد، توده های مردم را از تعرض به ارکان رژیم بر حذر می دارد و به تخطئه مبارزات قهرآمیز علیه کل جمهوری اسلامی می پردازد. اگر چنین گرایشی شایع شود، در کوتاه مدت باعث متفعل ماندن و فلج شدن توده ها در برابر تعرضات اوباش اطلاعاتی و بسیجی و حزب الهی خواهد شد. و در درازمدت، برای کلیت این رژیم پوسیده و بحران زده وقت خواهد خرید و به این لاشه متعفن، تنفس مصنوعی خواهد داد. در مقابل، گرایش گسستن از توهمات «دوم خرداد» قرار دارد. بسیاری از مردم که زمانی به وعده های خاتمی امید بسته بودند، به تجربه ماهیت ارتجاعی و نقش فریبکارانه ری و ائتلاف «دوم خرداد» را در می یابند، و به دنبال راه دیگری برای خروج از این وضعیت جهنمی می گردند.

جامعه بسوی یک تعیین تکلیف قطعی در حرکت است. هیئت حاکمه اینطور وانمود می کند که باز شدن گره معضلات در گرو

از توده های مردم رسوخ کرده است مبارزه کنند و به آنان نشان دهند که این افکار ارتجاعی متعلق به جمهوری اسلامی میباشد و نه به مردم؛ به نفع جمهوری اسلامی است و نه مردم. توده ها باید بفهمند که رژیم اسلامی حاکم بر ایران، احزاب اسلامی افغانستان و رژیم طالبان در یک طرف قرار دارند؛ و توده های مردم ایران و افغانستان در طرف دیگر. توده های مردم سراسر جهان بخشی از یک بدن و صف واحد هستند. جمهوری اسلامی با سیاست اخراج مهاجرین می خواهد در صفوف مردم تفرقه بیندازد و آنرا ضعیف کند. مقابله با این سیاست بخش مهمی از مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و سرنگون کردن آن است. با رزم مشترک می توان سنگی که رژیم ضعیف و بحران زده جمهوری اسلامی برای سرکوب توده ها بلند کرده را بروی پای خودش انداخت.

سیاست اخراج مهاجرین افغانستانی را در هم شکنید!

مرگ بر جمهوری اسلامی ایران!

مرگ بر رژیم طالبان!

زنده باد همبستگی خلقهای ایران و افغانستان!

پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان متحد شوید و مرتجعین و امپریالیستها را سرنگون کنید!

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران)

فروردین ۷۹

نشانی شعبه انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

A WORLD TO WIN  
27 OLD GLOUCESTER ST.  
LONDON WC1N 3XX, U.K.

نشانی

جنبشی انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM  
WC1N 3XX  
U.K.

نشانی کمیته اضطراری بین المللی

برای دفاع از جان دکتر آیمال گوسمان

BCM IEC  
27 OLD GLOUCESTER ST.  
LONDON WC1n 3XX  
U.K.

### دو باره سیاست ارتجاعی اخراج...

مقامات این سازمان برای پنهان کردن نقش خود در این اقدام غیر انسانی، نخست اعلام کردند که «بازگشت مهاجران به افغانستان، داوطلبانه خواهد بود.» سپس، هنگامی که اخراج های گسترده آغاز شد و اضطراب و ناراضی در میان توده های افغانستانی را برانگیخت، همان مقامات ضرورانه گفتند که: «سازمان ملل از حکومت طالبان در مورد تامین امنیت کسانی که به افغانستان باز گردانده می شوند، تضمین خواهد گرفت.» در عین حال، یادآوری کردند که فعلا دفتر نمایندگی این سازمان در افغانستان به حالت تعطیل درآمده و با طالبان ارتباطی ندارند! یکی از عواملی که می تواند منشا توافق سازمان ملل و در واقع قدرتهای بزرگ امپریالیستی نظیر آمریکا با طرح اخراج مهاجران افغانستانی باشد، تلاش در مهار اوضاع انفجاری جامعه ایران است؛ برای اینکه می خواهند کانون های تنش زائی که بویژه در شرایط تلاطمات سیاسی و اجتماعی می تواند برای منافع امپریالیستها و رژیم کارگزار آنها در ایران خطرآفرین باشد را حذف کنند. یکی از این کانون ها، خیل توده های افغانستانی در ایران است. بویژه آنکه طی دهه اخیر، بر نفرت آنان از رژیم جمهوری اسلامی ایران افزوده شده، توهماتی که نسبت به احزاب مرتجع (اسلامی افغانستان (طالبان و غیر طالبان) داشتند یسختی ضربه خورده، و قید و بندهای ایدئولوژیک مذهبی مثل سابق قادر به مهار حرکت اعتراضی آنان نیست.

توجه به اهدافی که در پشت تدابیر ارتجاع اسلامی و حامیان امپریالیستش علیه مهاجران افغانستانی نهفته است، بر این حقیقت اساسی پرتو می افکند که کارگران، دهقانان، توده زنان و جوانان و ملل ستمدیده و روشنفکران انقلابی و ترقیخواه در ایران، با مهاجران و پناهندگان افغانستانی منافع مشترک و دشمنانی مشترک دارند. همبستگی با توده های وسیع افغانستانی در ایران وظیفه عاجل همه ایرانیان ترقیخواه و عدالت جو است. در این میان، وظیفه کسانی که علیه ستم بر زن مبارزه میکنند، بسیار سنگین است. زیرا زنان افغانستان بیشتر از هر کس دیگر تحت ستم رژیم ارتجاعی طالبان و احزاب اسلامی افغانستان هستند. طبقه کارگر ایران منافع طبقاتی عمیقی در دفاع از حق کارگران افغانستانی به زندگی و کار در ایران دارد. توده های افغانستانی ساکن در ایران، جزئی لاینفک از طبقه کارگر و زحمتکشان ایران هستند. کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان ایرانی باید به حمایت از توده های مهاجر افغانستانی برخیزند. کارگران باید با افکار ارتجاعی ضد افغان که در میان بخشی

تعیین تکلیف دعواها و کشمکشهای درونی جمهوری اسلامی است. اما این مردم هستند که باید تکلیف خود را با کل جمهوری اسلامی بطور قطعی تعیین کنند. درگیری های درون حاکمیت و سپس دعوت به آرامش ها تکرار خواهد شد؛ ارتکاب جنایت و سپس عذر خواهی از جانب رژیم ادامه خواهد یافت؛ باز هم شاهد شل کن سفت کن ها خواهیم بود. این حلقه بن بست و تکرار را فقط با نبرد مستقل توده ها می توان در هم شکست. برای اینکه به پیوند و اتحاد اشرار و طبقات خلق نیاز است. اتحادی که نه در زیر چتر این یا آن جناح هیئت حاکمه، بلکه تحت پرچم نبرد سازش ناپذیر علیه کلیت جمهوری اسلامی باید سازمان یابد. مبارزات کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان و دانشجویان، نباید به طرح خواسته های ویژه یک قشر یا یک طیف محدود شود. مبارزات جاری به یک رشته شعارهای عمومی سیاسی نیاز دارد که منافع پایه ای توده های تحت ستم و استثمار را در خود متبلور کند و کل هیئت حاکمه را نشانه بگیرد. شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی!» در راس این شعارها قرار دارد. این شعار، بیانگر تضاد آشتی ناپذیر میان توده های خلق و رژیم طبقات ارتجاعی حاکم است. این شعار، تقابل قهرآمیز این دو صف را اعلام می کند.

در جامعه ای که تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی و اجتماعی به حد انفجار رسیده و درگیری های خونین بیپایی اتفاق می افتد، در جامعه ای که جناح های حکومت حتی به یکدیگر رحم نمی کنند و دست به ترور همجنسان خود می زنند، هیچ چیز زیان بارتر و فریبکارانه تر از دعوت مردم به مسالمت و پرهیز از اعمال قهر عادلانه علیه مرتجعین نیست. وقایع جاری تاکیدی مجدد بر این امر است که از جناح های حاکمیت نمی توان انتظار آزادی دادن به توده ها و رفع شرایط استبدادی و فلاکت بار حاکم بر جامعه را داشت. چاره کار، فقط سرنگون کردن آنهاست. تجارب بیشمار در ایران و سراسر جهان نشان می دهد که هیئت حاکمه های ارتجاعی هرگز با مسالمت دست از قدرت نخواهند کشید؛ و راهی جز سرنگونی قهرآمیز آنها وجود ندارد. هم اقدامات سرکوبگرانه و هم بحثهای فریبکارانه «ضد خشونت» برای اینست که ستمدیدگان همچنان در موقعیت بردگی و اسارت باقی بمانند. و این وظیفه کمونیستهاست که ذهن مردم را به ضرورت انجام یک انقلاب قهرآمیز برای کسب رهائی مسلح کنند و برپائی مبارزه مسلحانه را تدارک بینند. به جان هم افتادن جناح های ارتجاع حاکم و در نتیجه، تضعیف عمومی رژیم اسلامی، فرصتهای گرانبهای برای تدارک و سازماندهی این مبارزه فراهم آورده است. ■

## تأثیرات یک مبارزه موفق درباره مسائل بعد از «کنفرانس برلین»

خیلی ها اصلا به فکرشان نمی رسید که یک مبارزه سه روزه علیه رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور بتواند چنین بازتاب و تأثیری در ایران داشته باشد. روزه هائی که از سوی هر دو جناح ارتجاع حاکم علیه این مبارزه و نیروهای سیاسی و توده های درگیر در آن به هوا بلند شده، بهترین گواه حقایق آنست. در برلین چه گذشت؟ مسئله این بود که محافظی از دولت امپریالیستی آلمان و مقامات جمهوری اسلامی نشستند و طرح برگزاری کنفرانسی را با شرکت چند تن از بازجویان نقابدار (که امروز روزنامه نگار «دوم خردادی» شده اند) ریختند. آنان توانستند جمعی از روشنفکران و روزنامه نگاران رفرمیست و مسالمت جوی غیر حکومتی را هم به این بازی بکشانند. هدف از برگزاری کنفرانس این بود که چهره ای دروغین از جهنم جمهوری اسلامی ارائه دهند تا از یکطرف، نیروهای اپوزیسیون و توده های مخالف رژیم در خارج از کشور را به زیر پرچم خاتمی و شرکاء جذب کنند؛ و از طرف دیگر، به قول خودشان به بیرون آمدن رژیم ایران از انزوای بین المللی کمک کنند.

اگر مبارزان خارج از کشور در ضديت با برگزاری این کنفرانس یک مبارزه قاطع و رزمنده و متحد صورت نمی دادند، جمهوری اسلامی به یک موفقیت سیاسی دست می یافت و راه برای پیشروی های بعدیش گشوده می شد.

اگر این مبارزه صورت نمی گرفت، هر دو جناح هیئت حاکمه از اینکه گامی در راه آرایش چهره جمهوری اسلامی در سطح بین المللی برداشته شده، خشنود و راضی می شدند و حتی ممکن بود جناح رقیب «دوم خردادی»ها (همانطور که در مورد سخنرانی خاتمی در اجلاس سازمان ملل دیدیم) رضایت خود از این امر را علنا ابراز کند.

اگر این مبارزه صورت نمی گرفت، آن چند مهره مرتجع حکومتی حاضر در کنفرانس برلین (مانند گنجی، علوی تبار و جلاتی پور) مجبور نمی شدند تا این درجه به حرفهای خود رنگ و لعاب «دمکراتیک» بزنند و ژست «اصلاح طلبی» بگیرند.

اما مبارزه با قاطعیت به پیش رفت، نقابهایشان را درید و کارشان را مختل کرد. سپس این شکست خوردگان، حمله سیاسی به مردم معترض را با تحریف وقایع برلین آغاز کردند.

اخبار مربوط به این مبارزه، از طریق اطلاعیه های تشکلات مختلف، رسانه های گروهی فارسی زبان و بالاخره مصاحبه ها و مقالات برخی شرکت کنندگان در کنفرانس به گوش مردم رسید. بخش اعظم گزارشات عاصدانه تحریف شده بود تا تأثیرات مثبت و الهامبخش مبارزه برلین بر توده ها را خنثی کند. رادیوهای فارسی زبان تأکید می کردند که تعداد کمی از مخالفان «بی منطق» کنفرانس را بهم ریخته اند و اینان نماینده نظرات و تمایلات عمومی ایرانیان تبعیدی نیستند. گوینده بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه از واژه «آشوبگران» برای توصیف مردم مبارز استفاده می کرد و به سبک آخوندهای مرتجع، ضجه کنان از «بی بند و باری» زنان معترض و بی توجهی آنان به «باورهای مردم» می گفت. خاتنان توده -

اکثریتی و سلطنت طلبانی که هوادار «دوم خرداد» شده اند، از هجوم کسانی که «فرقی با حزب الهی ها ندارند» می نالیدند. همه این حملات هماهنگ، نشان می داد که یک طرح ارتجاعی شکست خورده است. نشان می داد که رژیم نه فقط موفق به فریفتن و جذب مردم نشد، بلکه بسیاری در ایران فهمیدند که کماکان مبارزان سازش ناپذیری هستند که در برابر این جانیان بایستند، دستشان را رو کنند و بساطشان را بهم بریزند. و این اخبار، شاد و دلگرم شان کرد.

در روزهای متعاقب این مبارزه، هنوز خبری از تهاجم تبلیغاتی جناح مخالف «دوم خرداد» در حکومت و ارگان هائی مثل صدا و سیما، کیهان، رسالت، نهاد رهبری، سپاه پاسداران و ستاد اتمه جمعه و امثالهم نبود. در واقع، جناح «دوم خرداد» و متحدان داخلی و حامیان خارجی آن میداندار بودند. مضمون حملات این جناح به خوبی ماهیت واقعی این به اصطلاح مدعیان «ترقیخواهی» و «تجدد» درون نظام اسلامی را افشاء می کرد. مضمون و لحن حملات «دوم خردادی»ها علیه مبارزه برلین دقیقا بازتاب دیدگاه و فرهنگ ارتجاعی چاقوکشان انصار حزب الله و دایناسورهای حوزه علمیه و هم قماشان آنان بود.

سپس جناح رقیب وارد عمل شد؛ فیلم بخشهائی از کنفرانس برلین و مشخصا جمعیتی که شعارهای ضد رژیمی می داد و زنی که با حجاب اسلامی و نیمه برهنه در سالن قدم می زد را از تلویزیون پخش کرد. حملات جناح ها به یکدیگر بالا گرفت. «دوم

خردادی»ها گفتند: «با نمایش این صحنه ها در ماه محرم تبلیغ فحشاء کرده اید! با پخش شعار سرگ بر جمهوری اسلامی، تبلیغ کفر کرده اید!» و رقبایشان پاسخ دادند: «گناه از شماست که در محیط کفر و فحشاء، حضور یافته اید!» مطبوعات دوم خردادی به صدا و سیما هشدار دادند که شما با کوته بینی و بخاطر منافع جناحی خود، کاری کردید که مردم ایران از وجود نیروهای سازش ناپذیر مخالف رژیم و شعارهایشان با خبر شوند. در حالی که ما بیست سال، اینهمه فشار و سرکوب اعمال کرده ایم تا صدای اینان به گوش کسی نرسد.

آنچه در جریان این جاب و جنجال های ارتجاعی، بیش از هر چیز آشکار شد؛ یک ضعف و تزلزل هیئت حاکمه بود که یک مبارزه موفق در خارج از کشور اینچنین اعصابش را به لرزه در آورد. و دوم، تعفن فرهنگ و باورهای زن ستیزانه و مردسالارانه مذهبی که فرهنگ کلیه نیروهای ارتجاعی است. در اینجا به نکته دوم می پردازیم، زیرا بخش مهمی از کارزار تبلیغی کنونی رژیم علیه نیروها و مردم مبارز در خارج از کشور، بر این پایه استوار است و پاسخ می طلبد. در عین حال، از درجه این موضوع می توان ماهیت یکسان همه جناح های حاکمیت را آشکار ساخت.

همانطور که بالاتر گفتیم در روز دوم کنفرانس، یکی از هنرپیشگان شناخته شده تئاتر در خارج از کشور که طراح و اجراء کننده رقص های مدرن نیز هست، در حالی که حجاب بر سر داشت، نیمه برهنه در میان جمعیت ظاهر شد. این یک اعتراض جسورانه بود و به رژیم جمهوری اسلامی و نمایندگان و مدافعانش اعلام می کرد که ارزشهای ارتجاعی مذهبی و فرهنگ پوسیده مردسالارانه شما را به هیچ می گیرم. این یک نمایش مبتکرانه بود که با ترکیب حجاب و برهنگی، دیدگاه اسلام از زن را به هجو می کشید. همین نمایش سبب شد که برخی سخنرانان به نشانه اعتراض و یا به اصطلاح «حیای اسلامی»، سالن را ترک کنند. سپس مرتجعینی که از شکست کنفرانس برلین زخم خورده بودند، در داخل و خارج، دهان هرزه خویش را علیه این حرکت گشودند. باید این حرفهای تهیج آور را به زبانهای زنده دنیا ترجمه کرد و در برابر افکار عمومی جهان قرار داد تا بفهمند که برخلاف تبلیغات دروغین دولتها و رسانه های

## یادداشتی پیرامون اوضاع کردستان ایران و زمزمه مذاکرات پنهانی

نشریه عربی «الزمان» مورخ ۱۰ فروردین ۱۳۷۹، خبری را درباره تماس نمایندگان جمهوری اسلامی و حزب دمکرات کردستان ایران منتشر کرده است. از قرار این تماس با واسطه گری جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق صورت گرفته است. حزب دمکرات، این خبر را دروغ می خواند. مسئولین کومله در خارج از کشور نیز در مصاحبه با بخش فارسی رادیوی بین المللی فرانسه اعلام کرده اند که نمایندگان از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (!) خواهان تماس با گروه های کرد مخالف رژیم شده اند. کومله همچون حزب دمکرات تمایل خود به مذاکره و راه های مسالمت آمیز برای حل مسئله کردستان را پنهان نمی کند؛ اما تاکید دارد که اولاً چنین مذاکره ای باید علنی باشد؛ و ثانیاً نه فقط یک حزب بلکه نمایندگان کل مردم کردستان می باید با دولت طرف شوند.

بنظر می آید که این اتفاقات، به نوعی ادامه زمزمه های سازش و مصالحه ای است که حدود دو سال پیش در «جلسه بررسی

مسائل کردستان» در شهر واشینگتن به گوش رسید. در جلسه واشینگتن، برخی محافل امپریالیستی از طریق نمایندگان و دلالان خود به احزاب مبارز کردستان ایران پیشنهاد کردند که به پای سازش و توافق با رژیم جمهوری اسلامی بروند. شرط سازش این است که مبارزه مسلحانه را رسماً و عملاً کنار بگذارند؛ حاکمیت دولت مرکزی را قبول کنند و در این چارچوب، برخی امتیازات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بدست آورند. هدف از اینگونه طرح ها اینست که کردستان دیگر یک کانون بحران را و بی ثبات کننده برای دولت ارتجاعی مرکزی در ایران نباشد؛ و این جزئی از یک طرح منطقیه ای برای خاموش کردن شعله مبارزات مسلحانه عادلانه در کل مناطق کردنشین در کشورهای ترکیه و ایران و عراق است.

در گذشته، حزب دمکرات کردستان ایران و جمهوری اسلامی در چند نوبت تماس های غیر علنی داشتند. اما هدف رژیم از آن تماس ها، نه مصالحه و امتیاز دادن، بلکه سرگرم کردن و ضربه زدن به این حزب بود.

گروهی امپریالیستی، چه جانورهای بر ایران حکومت می کنند و جناح «اصلاح طلب» و «مترقی» و «متجدد» جمهوری اسلامی چه ماهیتی دارد.

برای مثال، روزنامه عصر آزادگان (پنجشنبه اول اردیبهشت) با قلم زن ستیز خود چنین نوشت: «در برلین با فساد جنسیت به جنگ آزاده اصلاح آمدند... زشتی ها را باید به حجاب فرو پوشید، هم زشتی غریزه جنسی را، هم زشتی غریزه قدرت را. آشوب طلبان برلین یکی از این دو را مرتکب شدند...» محسن آرمین از نمایندگان جبهه «دوم خرداد» در مجلس ششم، «رقص و هرزگی زنان» در کنفرانس برلین را محکوم کرد. ابراهیم نبوی طنز نویس جناح خاصی با ذهنیت کثیف آخوندی و زبان رایج لپن های مردسالار، معترضان به برگزاری کنفرانس برلین را به قصد تحقیر، تن فروش و همجنس گرا خواند و چنین نوشت: «بعضی ها برای مخالفت با اصلاحات از رقاص ها که هیچ، از (... هم حاضرند استفاده کنند.» روزنامه ایران (اول اردیبهشت) «جنبه های سکسی و چندی آرر کنفرانس» را تقبیح کرد. و بالاخره علیرضا نوری زاده طی یادداشتی خود در کیهان چاپ لندن (اول اردیبهشت) چنین گفت: «آن علیا مخدره ای

ترور قاسملو توسط مزدوران جمهوری اسلامی، با استفاده از همین تماس های توطئه گرانه انجام گرفت. البته نمی توان نتیجه گیری کرد که جمهوری اسلامی در هر دوره ای، و در هر تماس و مذاکره ای، اهداف یکسانی را دنبال می کند. اوضاع نسبت به سالهای گذشته، تغییرات زیادی کرده است. جمهوری اسلامی یسدت در موضع ضعف قرار دارد. سیاستهای «دوم خردادی» و بازی های انتخاباتی و امثالهم، تدابیری است که با هدف نجات رژیم از ضعف و انفراد و بحران طراحی شده است. طی همین سالها، کردستان شاهد مبارزات خونین و خیزشهای گسترده توده ها بوده و نشان داده که خاتمی و همدستانش نمی توانند با وعده های خود بسادگی مردم را بفریبند و آرامش مطلوب خویش را در این خطه برقرار کنند. جمهوری اسلامی می داند که صرفاً با بکارگیری ماشین سرکوب و اشغال نظامی کردستان نخواهد توانست جلوی خیزشهای آتی را بگیرد؛ و این را هم می داند که مردم بقیه در صفحه ۶

ارزشهای آخوندی - فتووالی متعلق به کسانی است که سراسر تاریخشان با بردگی جنسی زنان، تجاوز به دختران خردسال، نساد و ستگیری رقم خورده است.

واعظانی که اینچنین بر منبر و محراب رفته و بیشرمانه از «اخلاقیات» و «شرم» حرف می زنند و به تکفیر «غریزه جنسی» می پردازند، همان کسانی هستند که خطبه صیغه را از حفظ اند تا هر وقت خواستند زنان را مورد سوء استفاده جنسی قرار دهند؛ همان ها که در رساله های مراجع تقلیدشان آداب و مقررات عمل جنسی با حیوانات معین شده است؛ همان ها که وعده های قرآن در مورد «حوریان و غلمان بهشتی» را به گوش است اسلام می خوانند. اینان پیروان سوره نساء هستند که زن را ابزار تمتع جنسی و ماشین جوجه کشی قلمداد می کند. بدون شک مبارزه ریشه ای علیه فرهنگ و ارزشهای اینان، جزئی ضروری از نبرد برای سرنگون کردن نظام ارتجاعی حاکم و ساختن فرهنگی نوین است. این فرهنگ و ارزشهای پوسیده و آثارش، حتی شایسته قرار دادن در موزه تاریخ هم نیست؛ چرا که حال آیندگان را بهم خواهد زد. اینها را فقط باید سوزاند و خاکسترش را به باد سپرد.

هم که از دور، دهان مش غضنفر قهرمان کیوسرث صابری «گل آقا» را آب انداخته بود و با نمایش اندام خود که اتفاقاً می گفتند چیز تماشایی هم نبوده، مبارزه خود را علیه جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت. نوری زاده که از دوستان نزدیک «بچه های خوب وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران» است بار دیگر ثابت کرد که ما با فرهنگ ارتجاعی طبقات حاکم نه فقط در جمع آخوندها، تکنوکراتهای اسلامی، لومپن های بسیج و سپاه و شکنجه گران روزنامه نگار، بلکه در محفل قلمزنان مزدور مقیم خارج نیز روبروئیم.

بدین ترتیب، مبارزه موفق علیه کنفرانس برلین نه فقط یک ضربه سیاسی جانانه به طرفندهای «آشتی ملی» جمهوری اسلامی زد، بلکه موضوع مهم اخلاقیات زن ستیز مذهبی و فرهنگ مردسالارانه حاکم را نیز به میان آورد. عکس العمل هیستریک ارتجاع به این مبارزه نشان داد که رژیم اسلامی برای سرکوب مبارزات مردم و تفرقه افکندن در صفوف توده ها، نه فقط به جس و شکنجه و اعدام یا فریبکاری انتخاباتی و اشاعه سازشکاری، بلکه به فرهنگ و ارزشهای محمد باقر مجلسی و توضیح المسائل خمینی نیز متکی است. این فرهنگ و

## یادداشتی پیرامون اوضاع کردستان...

کردستان به وعده هائی که از زبان یک بیگانه اشغالگر مسلح به گوش رسد، اعتناء چندانی نمی کنند. بنابراین این احتمال وجود دارد که رژیم در عین تحکیم نیروهای نظامی و امنیتی خود در کردستان، تلاش کند بطور صوقت هم که شده این یا آن نیروی کرد مخالف رژیم را بنوعی به بازی بگیرد تا از طریق دامن زدن به توهّمات آشتی طلبانه و مسالمت جویانه، این خطه را برای خود «امن» کند.

اینکه جمهوری اسلامی بقدر به اجرای چنین سیاستی تعایل نشان دهد و بدان پایبند باشد به سرفعیّت عینی و ذهنی نیروهای مبارز کردستان ربط دارد:

یکم، امروز در کردستان ایران، جنگ جاری نیست. مبارزه مسلحانه علیه دولت مرکزی وجود ندارد. و مهمتر اینکه، حزب دمکرات کردستان ایران و کومله امروزه سیاست سازماندهی مبارزه مسلحانه را دنبال نمی کنند.

دوم، بطور مشخص حزب دمکرات از تحریم انتخابات مجلس ششم در کردستان امتناع کرده و بعد از تعیین نتایج این مضحکه ارتجاعی، اعلام نموده که نمایندگان منتخب از کردستان «به جز یکی دو مورد»، افرادی صالح و مردمی هستند!

سوم، اما علیرغم همه اینها، وقایع اخیر کردستان حاکی از ظرفیّت بالای مبارزاتی و رزمندگی توده ها در کردستان و مشخصا جوانان کرد در مصاف با رژیم است. امروز تمایل به مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی در خیزشهای پیاپی و درگیریهایی خونین مردم با نیروهای انتظامی و سپاه تیلور می یابد.

بنابراین بی شباتی اوضاع کردستان و بی پایه بودن رژیم در بین توده های کرد، رژیم را به اتخاذ ترفندهای سیاسی را می دارد. رژیم امیدوار است موقعیّت عینی و ذهنی احزاب عمده کردستان (یعنی حزب دمکرات و کومله) آنچهنان باشد که میدان مانور سیاسی معینی را برایش بوجود بیاورد.

تحت این شرایط، توده های مردم در کردستان و سایر نقاط ایران به مسئله مذاکره میان یک نیرو (یا نیروهای) کرد با جمهوری اسلامی باید چگونه بنگرند؟ و اگر احزاب کردستان تصمیم به اینگونه تماس ها و مذاکرات گرفتند، درستی یا نادرستی این تصمیم را با کدام معیارها بسنجند؟ و بر چه مبنائی موضع اختیار کنند؟

بدون شک اهداف طرفین مذاکره را باید بدرستی شناخت. ما مختصرا به اهداف ارتجاعی جمهوری اسلامی از پیش گذاشتن پیشنهاد مذاکره با احزاب کرد اشاره کردیم. در پشت این اهداف، هیچ حسن نیتی وجود ندارد و جای تاسف است که نمایندگان حزب دمکرات و کومله در اظهارات اخیر خود تاکید کرده اند که: «اگر جمهوری اسلامی

حسن نیت داشته باشد، ما حاضر به مذاکره ایم» سوء نیت فقط این نیست که نمایندگان رژیم بخواهند در جلسه مذاکره، به مغز طرف مقابل گلوله شلیک کنند. اینکه جمهوری اسلامی بخواهد یک حزب اپوزیسیون را به دام سیاستهای سازشکارانه بکشاند و از اعتبار یا نفوذ آن در بین توده های کرد برای فریب توده ها و خاموش کردن آتش مبارزاتشان استفاده کند، بدترین سوء نیت است. بر سر این مسئله، نه خود را باید گول زد و نه مردم را.

ممکنست از ما سؤال شود که آیا کمونیست های انقلابی، سیاست مذاکره را بطور مطلق رد می کنند؟ خیر! اما معتقدند که اگر ورود به مذاکره با دشمن به تقویت نیروهای انقلابی در راه سرنگون کردن هر چه سریعتر رژیم منجر نشود، این سیاست نهایتا خیانت به توده های مردم است. بنابراین معیار سنجش اینست که آیا مذاکره، ارتجاع را از مهلکه می رهند یا اینکه به تقویت نیروهای انقلابی می انجامد. اگر چنین حزبی بخواهد آنچه تاکنون در نتیجه ضدیت با دولت ارتجاعی و طی سالها مبارزه عادلانه اندوخته را وجه المصلحت قرار دهد و با فروختن منافع اساسی توده ها و انقلاب (چه در خطه کردستان و چه در سراسر ایران) برای خویش امتیازاتی بگیرد، تماس و مذاکره اش با رژیم را باید محکوم کرد.

در تاریخ معاصر مبارزه طبقاتی در نقاط مختلف جهان، هرگاه نیروهای انقلابی با دشمن بر سر سر میز مذاکره نشستند، چند مسئله پایه ای را مد نظر قرار داده و از اصول و سیاست انقلابی در مذاکرات پیروی کرده اند. نخست آنکه، هدف پایه ای خود را تقویت مبارزه برای سرنگونی رژیم ارتجاعی حاکم، تحکیم موقعیّت نیروهای مبارز و حفظ دستاوردهای اساسی که توده های مردم تا آن مقطع کسب کرده اند، قرار داده اند. مثلا اگر یک حزب کمونیست در جریان پیشبرد جنگ خلق، موفق به ایجاد ارتش انقلابی خلق شده و مناطق پایگاهی انقلابی را برپا کرده باشد، در مذاکره با دشمن مجاز نیست که نیروی مسلح خلق و قدرت سیاسی خلق را قربانی کند. چرا که با اینکار نه فقط به پیشروی انقلاب کمک نکرده بلکه آن را فرسنگها به عقب می راند. چرا که با اینکار هم به اعتماد توده ها به نیروی خودشان در ساختن قدرت سیاسی نوین و جامعه نوین ضربه می زند؛ و هم آنان را در مقابل سرکوبهای آتی دشمن بی دفاع می گذارد. اتفاقی نیست که مذاکرات تحت شرایطی که ارتش خلق و مناطق پایگاهی وجود دارد، همیشه بر سر منحل کردن و یا تضعیف این دو دستاورد انقلابی گره می خورد. دولت ارتجاعی خواهان خلاص شدن از شر اینهاست؛ و حزب انقلابی خواهان حفظ شان.

امروز در کردستان جنگ انقلابی جریان

ندارد و مناطق پایگاهی هم موجود نیست؛ اما کماکان احزاب مبارز کرد نیروی مسلح خود را دارند. این نیروی مسلح کماکان یک منبع الهام و جهت دهنده برای بسیاری از توده های کرد بویژه جوانان به حساب می آید. در ذهن مردم کردستان، مبارزه مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، علیرغم همه دشواریها و عقیبردهای مبارزه در سالهای اخیر، مشروعیت دارد و بدرستی راه خلاص شدن از چنگ این رژیم ستمگر را در مبارزه قهرآمیز جستجو می کنند. جنبش اعتراضی خونینی که اواخر سال ۱۳۷۷ در شهرهای کردستان در پاسخ به ریودن و دستگیری اوجلان رهبر پ. کا. کا. برآه افتاد، از اعتبار و نفوذ مبارزه مسلحانه علیه دولت های ارتجاعی مرکزی در ذهن مردم کردستان حکایت می کرد. اینهاست دستاوردهای اساسی مردم در شرایط امروز کردستان ایران. این دستاوردها نتیجه چند دهه مبارزه بی وقفه در این خطه است. بنابراین، بی شر و زیانبار معرفی کردن مبارزه مسلحانه، انحلال نیروی مسلح احزاب مبارز کردستان، دعوت از مردم کردستان به قانون گرائی و مسالمت با رژیم، معنائی جز فدا کردن دستاوردهای اساسی مردم بر سر میز مذاکره با جمهوری اسلامی - یا به امید برقراری چنین مذاکره ای - ندارد.

شک نیست که ارتجاع اسلامی ضعیف تر و چند پاره تر می شود و توده های مردم می توانند او را واقعا به عقب نشینی وادارند و به برخی خواسته های بر حق خود دست یابند. اما منظور از تحقق خواسته های مردم این نیست که افراد نزدیک یا وابسته به این یا آن نیروی اپوزیسیون کرد بعنوان استناددار، بخشدار یا نماینده مجلس در بخشی از قدرت سیاسی منطقه ای شریک شوند و به دولت مرکزی در مهار و به کج راه کشاندن اعتراضات مردم کردستان یاری رسانند. آزادی کلیه زندانیان سیاسی و برچیدن بساط سرکوب و اشغالگری نیروهای مسلح جمهوری اسلامی از گوشه و کنار کردستان، حداقل این خواسته هاست. عقب نشینی واقعی ارتجاع حاکم فقط و فقط در نتیجه استواری در مبارزه انقلابی، آماج قرار دادن دشمن در نقاط ضعفش که کردستان یکی از آنهاست، و خنثی کردن تدابیر عوامفریبانه و تفرقه افکنانه رژیم در بین مردم حاصل خواهد شد. در نهایت نیز فقط انقلاب مسلحانه توده ای تحت رهبری طبقه کارگر است که می تواند راه رهایی توده های کرد و سایر ستمدیدگان در ایران را از زنجیر ستم ملی، طبقاتی، جنسی و مذهبی بگشاید. نباید اجازه داد که رژیم با لائتی مذاکره و آشتی و مسالمت، چشم توده ها را بر این ستاره قطبی و یگانه راه رهایی بیندند.

## حجاریان: قربانی خشونت یا بانی خشونت؟

ترور سعید حجاریان، نام این مهتره با سابقه امنیتی رژیم را بر سر زینها انداخته است. پیش از این نیز بسیاری، حجاریان را بعنوان یکی از فعالین اصلی جناح خاتمی در مطبوعات و در کارزارهای انتخاباتی «دوم خرداد»، «شوراهای شهر» و «مجلس ششم» می شناختند. علیرغم اینکه طی سه سال اخیر، او تلاش زیادی کرده تا یک چهره «دمکرات» و «آزادیخواه» از خود تصویر کند، اما سابقه فعالیت امنیتی در خونبارترین دوران حیات جمهوری اسلامی کار حجاریان را سخت کرده است. بویژه آنکه وی بعنوان معاون وزارت اطلاعات، مسئولیت مستقیم و انکار ناپذیری در دستگیری، شکنجه و اعدام فرزندان مردم داشته است. با توجه به این معضل، حجاریان و همدستانش در مطبوعات «دوم خرداد» از چندی قبل کوشیدند، دست به تحریف تاریخ دو دهه اخیر بزنند و سوابق جنایتکارانه حجاریان را بویژه برای فریب نسل جوان دستکاری کنند. مصاحبه «خصوصی» وی با عماد الدین باقی در روزنامه فتح که اسمش را «گپ دوستانه» گذاشته اند، تلاشی در این راستا به حساب می آید. در نوشته حاضر تلاش می کنیم با رجوع به واقعیات و شواهد تاریخی، و اشاره به نکاتی که پشت جملات مزورانه حجاریان و باقی در همین «گپ دوستانه» مخفی شده، تصویر مشخص تری از این همدست و هم قماش لاجوردی و فلاخیان و ری شهری و... ارائه دهیم.

### چگونه حجاریان یک مقام امنیتی شد؟

سعید حجاریان یکی از دانشجویان خط امام و از کادرهای «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بود. یکی از همان متعصبان ارتجاعی که حاضر بودند هرکس با جمهوری اسلامی و اسامش مخالف است را با دست خود خفه کنند. نفرت عمیق حجاریان از کمونیستها و نیروهای مبارز ضد رژیم، و مهارتش در توطئه چینی و سرکوب، وی را به یکی از کادرهای اولیه اطلاعاتی رژیم تبدیل کرد. در شرایطی که دستگاه ساواک شاه در نتیجه انقلاب ۵۷ از هم پاشیده بود، خمینی وظایف آن دستگاه چینی را به

بخش اطلاعات سپاه و بخش امنیتی نخست وزیری سپرد. دار و دسته خمینی بر مبنای توافقاتی که قبل از به قدرت رسیدن با امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی کرده بودند، ارتشبد فردوست مهتره عالیرتبه امنیتی - اطلاعاتی رژیم شاه را در پشت پرده بکار گرفتند تا دستگاه ضربه خورده امنیتی ایران را ترمیم و بازسازی کند. فردوست، دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی را با تربیت امثال حجاریان و در جریان سرکوب جنبش گسترده کمونیستی و انقلابی در سالهای ۶۲ - ۵۸ ساخت. حجاریان شاگرد اول جنایت و توطئه و جاسوسی در مکتب آمریکائی - انگلیسی فردوست بود. بعلاوه، جمهوری اسلامی در آن مقطع از تجارب و کمکهای سوسیال امپریالیستهای شوروی و سرویس های اطلاعاتی بلوک شرق و حتی سیستم گزارش دهی اطلاعاتی - امنیتی سران حزب توده بهره مند شد و حجاریان این درسها را هم بخوبی جذب کرد.

خود وی کل این پروسه را با تحریف و پرده پوشی بسیار، چنین توضیح می دهد: «ما بعد از انقلاب چشمان را باز کردیم دیدیم که ساواک منحل شده و ۱۸ - ۱۷ جریان اطلاعاتی در کشور به وجود آمده است... ما احساس کردیم که ایران بهشت جاسوسان شده است. بعد از انقلاب چون هیچ سیستم اطلاعاتی دقیقی وجود نداشت کشور محل تاخت و تاز سرویس های اطلاعاتی خارجی شده است... به اینجا رسیدیم که اداره این مملکت بدون اطلاعات نمی شود.»

در اینجا حجاریان می گوید مسئله ترمیم و بازسازی سیستم اطلاعاتی ایران به کمک ارتشبد فردوست و بر مبنای توافقات دار و دسته خمینی با آمریکا و انگلستان را کاملا پپوشاند و ساختن دستگاه سرکوب را امری «خودجوش» و نتیجه فکر نسل جوان ارتجاع اسلامی جهت مقابله با جاسوسان خارجی جلوه دهد. حال آنکه معضل اصلی امنیتی رژیم اسلامی، ادامه مبارزات طبقات و اقشار مختلف مردم برای دستیابی به خواسته های انقلابی شان بود و نقشی که نیروهای کمونیست و انقلابی در بسیج و سازماندهی و رهبری این مبارزات در نقاط مختلف کشور منجمله در کردستان ایفاء می کردند. وظیفه دستگاه امنیتی - اطلاعاتی جمهوری اسلامی، طرح و اجرای توطئه های

مختلف به شکل جنگ روانی، ترور و حبس و شکنجه و کشتار علیه این جریان زنده انقلابی در جامعه بود. نقشه ربودن و قتل رهبران خلق ترکمن را همین بخش اطلاعات سپاه طراحی کرد و به پیش برد. شناسائی رهبران و فعالین سازمانهای کمونیستی و چپ را همینها انجام دادند. دستگیرهای گسترده سال های ۶۰ و ۶۱ و کشف خانه های تسمی و غیره توسط اطلاعات سپاه و کادرهای قدیمی بخش اطلاعات نخست وزیری که از زمان شاه دست نخورده باقی مانده بود، به پیش رفت؛ و حجاریان در این جنایات نقش داشت. بی جهت نبود که وی تا مقام معاونت وزارت اطلاعات ارتقا یافت و به همکار نزدیک و دست راست جلال بدنامی بنام ری شهری تبدیل شد که سالها در راس وزارت اطلاعات قرار داشت.

او در مورد مسئولیت های اولیه خود چنین می گوید:

«من در آن موقع (سال ۱۳۵۸) برای بعضی پست ها در نخست وزیری کار گزینشی هم می کردم. یعنی مسئولیت گزینشی بعضی از کادرها را داشتم... در آن زمان این ضرورت پیش آمد که مأمورینی در آمریکا اطلاعاتی را برای ما جمع آوری کنند و بفرستند. در همان مقطع بود که سعید اسلامی را پیشنهاد کردند که به درد این کار می خورد. گزینش او را هم به عهده من گذاشتند... من صلاحیت او را در این حد ارزیابی کردم که بنا را بر این بگذاریم که حتی مسئله دار هم باشد، ولی به خاطر اینکه اطلاعات را بکطرفه می فرستد مهم نیست، اما از این طرف به او اطلاعات داده نشود و احیانا اگر یک موقع خواستند در داخل از او استفاده کنند باید گزینش مجدد و دقیق در مورد او صورت بگیرد و در امور امنیتی هم مطلقا از او استفاده نشود.»

چه کسی باور می کند که اینچنین نکات ریز و دقیق تخصصی که در مدارس جاسوسی و امنیتی کشورهای امپریالیستی مدون شده و به نوکرانشان در کشورهای تحت سلطه نیز یاد داده می شود، تراوشات مغزی امثال حجاریان در سال ۱۳۵۸ باشد؟! جالب اینجاست که حجاریان در عین اینکه سعی دارد خود و دوستانش را مبتکران «با حسن نیت» و مستقل ایجاد نظام اطلاعاتی و

## حجاریان...

امنیتی در جمهوری اسلامی جلوسه دهد، می‌داند که باید رد پای خود در جنایات انکار پذیری که این دستگاه جهانی مرتکب شده را پاک کند. به همین خاطر وی مرتب بر سر مسئولیت‌ها و نقل و انتقالات خود در مقاطع مختلف اینطرف و آنطرف می‌پرد: «ما قبل از تشکیلات اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری، در اوایل انقلاب در کمیته هائی که در سطح شهر تشکیل شده بود، حاضر می‌شدیم... یا در قضیه کودتای نوژه که دستگیری‌های وسیعی صورت گرفت دوستان از ما خواستند که همکاری کنیم و مراحل تحقیقات و بازپرسی‌ها را انجام دهیم... جز ماجرای کودتای نوژه که در اوایل انقلاب بود هیچ فعالیت دیگری در حوزه داخلی نداشتیم... وزارت اطلاعات در سال ۶۳ تاسیس شد... من از زمان دولت جدید، یعنی بعد از فوت امام و تشکیل دولت آقای هاشمی، دوباره به ریاست جمهوری برگشتم... من در یک مقطعی در زمان تاسیس وزارت اطلاعات از ریاست جمهوری به آنجا رفتم و در مراحل تاسیسش بودم و بعد هم دوباره به ریاست جمهوری برگشتم. در سال ۶۳ رفتم و در سال ۶۸ دوباره برگشتم... من جنگ روانی را یک دوره در دوره دکترای جامعه‌الصادق درس دادم. بسیاری از حاضران در آن درس هم گرایش‌های سیاسی مخالف من داشتند... بنده از سال ۶۸ که به مرکز تحقیقات استراتژیک آمدم، اولین طرح توسعه سیاسی را در آنجا نوشتم.» (تاکیدات از ما)

لازم به توضیح است که حجاریان وظیفه پایه‌گذاری شورای عالی امنیت ملی و موسسه تحقیقات استراتژیک را در دولت رفسنجانی بعهدہ گرفت. شورای عالی امنیت ملی، بالاترین نهاد سیاست‌گذاری امنیتی کشور است که منجمله مسئولیت تصمیم‌گیری در مورد ترور مخالفان رژیم در خارج کشور را بعهدہ داشته است. موسسه تحقیقات استراتژیک، موسسه‌ای است که بر مبنای الگوی مراکز سیاسی - ایدئولوژیکی درست شده که تابع «سازمان سیا» هستند و وظیفه بررسی سیستماتیک شرایط جامعه و مسائل و معضلات سیاسی و اجتماعی موجود، و تدوین تئوری‌های کنترل و سلطه و خلق افکار عمومی را با توجه به این مسائل و معضلات بعهدہ دارند.

## پونده جنایات حجاریان

عمادالدین باقی عمداً سنوالی که در مورد سوابق جنایتکارانه حجاریان در ذهن مردم است را به میان می‌کشد و خود بدان پاسخی نریبکارانه می‌دهد:

«بعضی‌ها فکر می‌کنند سعید حجاریان

یک عنصر اطلاعاتی عملیاتی بوده، به این معنی که مثل یک عنصر اطلاعاتی امنیتی بوده که در عملیات شرکت می‌کند. چون نمی‌دانند آن دوره که شما در اطلاعات بودید در واقع رئیس دانشکده بودید و بیشتر کار علمی می‌کردید. این خیلی تفاوت دارد با یک شخصی که مثلاً فرض کنید مدیر کل امنیت داخلی یا معاون امنیتی است.» (تاکیدات از ما)

آری، حجاریان را در همان چارچوبی می‌توان «رئیس دانشکده» خواند که لاجوردی جلاد، زندان اوین را «دانشگاه» می‌نامید! نقش، جایگاه و مسئولیت حجاریان در جنایاتی که بر مردم رفته، خیلی بالاتر از فلان شکنجه‌گر خشک مغزی است که بر مبنای منفعت مادی یا «اجر اخروی» عمل کرده است. حجاریان، مغز متفکر و آمر کشتار و سرکوب بود و در این زمینه «بیشتر کار علمی» می‌کرد. در عین حال، مانند بقیه کادریهای کنونی جمهوری اسلامی (از هر دو جناح)، خدمات «عملیاتی» هم انجام می‌داد و در بازجویی، تهیه سیستم‌های اطلاعاتی و طبقه‌بندی اطلاعات نیروهای مخالف، و سازماندهی طرح‌های «تواب‌سازی» نقش داشت. همه می‌دانند که در سلسله مراتب جمهوری اسلامی، اینگونه خدمات عملیاتی از معیارهای اصلی ارتقاء مقام و اثبات رناداری به نظام محسوب می‌شود.

البته حجاریان در این مصاحبه با تیزهوشی سعی می‌کند همه راه‌های اطلاعاتی که می‌تواند به جنایات گذشته اش منتهی شود را کور کند؛ اما چندان موفق نیست و اینجا و آنجا نقش واقعی خود در ساختار امنیتی رژیم را رو می‌کند. مثلاً در بخشی از مصاحبه خود می‌گوید که وی در دهه ۱۳۶۰ با سپردن اختیار وزارت اطلاعات به مقام ولایت ققیه (که در آن زمان خمینی بود) مخالفت کرد. او سپس از بحثی که در این مورد با احمد خمینی داشته یاد می‌کند:

«من به حاج احمد آقا گفتم... به آقا بفرمائید که اگر فردا یک سیستم اطلاعاتی متمرکزی را زیر نظر رهبری درست کردیم هر اتفاقی که در آن افتاد به پای ایشان نوشته می‌شود. یعنی اگر یک نفر بیرون آمد گفت مثلاً من را آنجا شکنجه کردند چه کردند و چه نکردند بالاخره مسئول امام است. آیا امام می‌پذیرد؟ حاج احمد آقا رفت و برگشت و گفت نه، آقا گفتند ما نمی‌خواهیم این چیزها را به ما بچسبانند. البته من این جمله مرحوم حاج احمد آقا را تا به حال به کسی نگفته‌ام. این باعث می‌شد که بچه‌هایی که در اطلاعات کار می‌کردند شبهه دار شوند و بگویند وقتی که امام

نپذیرد که ما زیر نظرش باشیم لابد نفس کار یک عیبی دارد. این بود که من به بچه‌ها نگفتم و به پایین منتقل نکردم.» (تاکیدات از ما)

این حرف فقط می‌تواند از زبان کسی در بیاید که در آن دوران مسئولیت بازجویان و شکنجه‌گران را بعهدہ داشته و آنان را توجیه می‌کرده که شکنجه دادن کفار و محاریبان با خدا هم اجر دنیوی دارد و هم ثواب اخروی. نگرانی او فقط از این بوده که اگر افراد زیردستش پشوند که امامشان جرات ندارد شخصاً مسئولیت شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی را قبول کند، ممکن است شبهه دار شوند و نتوانند کارشان را خوب انجام دهند!

حجاریان در جایی دیگر می‌گوید مسئولیت هر آنچه بر زندانیان سیاسی گذشته را به دوش لاجوردی و همدستانش بیندازد و باند خود یعنی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را بیگناهانی معرفی کند که از همان موقع با این جنایات مخالفت می‌کرده‌اند.

«زحمت دوستان ما بود که در زمان مرحوم رجائی اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی نوشته شد که گروه‌ها اسلحه‌های خود را تحویل بدهند و جواز فعالیت بگیرند... در ماجرای سعادت‌دستی دوستان رفته بودند صحبت کرده بودند که او حفظ بشود و نگه داشته شود، چون او بریده بود و به جانی رسیده بود که می‌خواست انتقاداتش را نسبت به سازمان مطرح کند و می‌توانست روی فاز علنی سازمان تاثیر بگذارد. (چون آن موقع سازمان هنوز وارد فاز رزمی نشده بود.) همینطور در قضیه تقی شهرام بچه‌ها اصرار داشتند که او بماند و از او استفاده بشود. ولی او هم سر تیر رفت.»

این حرفها را کسی می‌زند که مدعی است هیچ مسئولیتی در سرکوب مخالفان داخلی جمهوری اسلامی نداشته است. اما می‌بینیم که خود و «دوستانش» (یعنی همفکرانش، هم تشکیلاتی‌هایش، نمایندگان) اطلاعیه فریبکارانه دادستانی انقلاب در مورد فعالیت گروه‌ها را تهیه می‌کردند تا مخالفان گارد خود را باز کنند و به دام بیفتند. می‌بینیم که آنان خط تواب‌سازی، ترتیب دادن مصاحبه‌های تلویزیونی و برپایی جنگ روانی علیه نیروهای مخالف رژیم را فرسوله می‌کردند؛ در مورد تصمیم‌گیری بر سر کشتن یا نکشتن سعادت‌دستی (از کادریهای قدیمی سازمان مجاهدین) با سایر جلادان رژیم وارد بحث می‌شدند و می‌گفتند که از او می‌توان برای ایجاد اغتشاش فکری در صفوف سازمانش استفاده کرد؛ در مورد سرنوشت رفیق تقی شهرام (از رهبران بخش مارکسیست - لنینیست



کشید. چون من در دوران حیات خمینی، مسئولیت امنیتی داشتم. حجابیان هشدار می دهد که مسئله امام برای کل جمهوری اسلامی، «ناموسی» است؛ پس شما خودی ها چرا حرفی می زنید که باعث بدنامی امام شود؟! وی در این بحث، آگاهانه کشتار تکان دهنده زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ که به دستور شخص خمینی و توافق و تایید کامل همه سران کنونی جمهوری اسلامی منجمله خاتمی انجام گرفت را مسکوت می گذارد. برایش صرف نمی کند حرفی از آن جنایت عظیم جمهوری اسلامی به میان آید؛ زیرا وی در آن موقع معاون وزیر اطلاعات بود. در واقع ترس امروز حجابیان از تخطئه امام جلادش نیست، او از حسابرسی ها و محاکمه فردای خود در پیشگاه مردم هراس دارد.

### درک «دمکراتیک» حجابیان از ساختار امنیتی

حجابیان در بخش دیگری از مصاحبه خود می کوشد اثبات کند که یک دید «دمکراتیک» از ساختار امنیتی دارد. اما حرفهائی بر زبان آورده که به خوبی جوهر «دمکراسی» مورد نظر جناح دوم خردادی هیئت حاکمه را برملا می کند. او می گوید: «به اینجا رسیدیم که اداره این مملکت بدون اطلاعات نمی شود. بالاخره جمهوری اسلامی طاغوت را منحل کرده اما بایستی یک سیستم اطلاعاتی که ساختارش دمکراتیک باشد به وجود بیاید. با تعدادی از دوستان نشستیم و اولین طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی مملکت را در دوران مجلس اول ریختیم... نظر عمده ای را که ما آن موقع بیان می کردیم و مدافع آن بودیم این بود که در سیستم اطلاعاتی مملکت باید تمرکز وجود داشته باشد، یعنی امور ضد جاسوسی و ضد براندازی و جمع آوری اطلاعات پنهان و حراست ها و غیره باید تمرکز داشته باشند و از آن گذشته باید به گونه ای دمکراتیک سازماندهی شوند، یعنی بشود از تشکیلات اطلاعات حساب کشی کرد و به جانی پاسخگو باشد که خصلتی دمکراتیک دارد و از نظر ما، آن جایگاه آن مجلس بود...» (تأکیدات از ما)

بطور خلاصه، دمکراتیک بودن ساختار اطلاعاتی از دید حجابیان بدین معناست که یک جناح در رژیم نباید بر دستگاه سرکوب و شکنجه و کشتار توده های خلق، سلطه انحصاری اعمال کند. زیرا با اتکا، به همین موقعیت انحصاری می تواند منافع یک بخش از ارتجاع حاکم را به ضرر جناح های دیگر آن به پیش برد. پس باید دستگاه اطلاعاتی را تحت نظارت آن نهادی از رژیم قرار داد که همه جناح ها در آن قدرت دارند و بیان «دمکراسی» درونی مستبدان حاکم است. این

با این حرفها، سئوالات جدی تری را به ذهن مردم می آورد. مثلاً اینکه، حجابیان در سال ۱۳۶۸ این شناخت دقیق از فلاحیان را بر مبنای چه تجربه ای بدست آورده بود؟ مگر نه آنکه ادعا می کند در آغاز در بخش ضد جاسوسی نخست وزیری فعالیت داشته و به امور داخلی کاری نداشته، و بعد هم در وزارت اطلاعات فقط در بخش ستادی (طرح تشکیلات، سازماندهی، دانشکده و آموزش) فعالیت کرده است؟ حجابیان فقط در یک صورت می توانست چنین ارزیابی روشنی از فلاحیان ارائه دهد: این که بر فعالیت امنیتی و عملیاتی چند ساله فلاحیان نظارت کامل داشته و گزارشات این فعالیتها را دریافت کرده باشد. آنچه حجابیان در مورد فلاحیان گفته، جمعبندی مسئولین وزارت اطلاعات از عملکرد یکی از کادرهای این وزارتخانه است؛ و نه حرفهائی بر پایه حدسیات یا شایعات محلی.

### حجابیان و «شایعه» شکنجه گر بودن وی

بعد از بالا گرفتن دعوای درونی جمهوری اسلامی و ماجرای سعید امامی، رقیبان حجابیان در دستگاه امنیتی رژیم که به خاطر برملا شدن جنایاتشان بشدت زیر فشار افکار عمومی قرار گرفته بودند، دست به ضد حمله زدند. آنان برای آنکه از بار سنگین نفرت عمومی بر خود بکاهند، در مورد جناح مقابل دست به افشاکاری زده و بخشی از سوابق تبهکارانه امثال حجابیان و مشخصاً حضورش در اتاق بازجویی و شکنجه را رو کردند. عمادالدین باقی در مصاحبه با حجابیان، طبق قرار قبلی این مسئله را به میان می آورد و حجابیان نیز طبیعتاً این اتهام را انکار می کنند. در عین حال، بحث دیگری را به پیش می کشد که نشان می دهد آن «اتهامات» کاملاً واقعی است. او در مورد مخالفان خود می گوید:

«متهم کنندگان لاجرم منظورشان اینست که این اتفاقات در زمان امام افتاده است. چون یکی از این ها گفته بود این افرادی که از دمکراسی دفاع می کنند در زمان امام ما را به سیخ و صلابه می کشیدند. این ها متوجه لوازم حرفشان نیستند که کل سیستم را در زمان امام تخطئه می کنند. البته نمی خواهم بگویم که آن سیستم مبرا از خطا بود. ولی این ها که خودشان را خودی می دانند چرا این حرف ها را می زنند؟» (تأکیدات از ما)

در واقع حجابیان، جناح مقابل را تهدید می کند که اگر بگویند من هم در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی دست داشته ام، خمینی و کل نظام را به زیر سؤال می

مجاهدین) نظر می دادند. البته در این مورد آخر، حجابیان آشکارا دروغ می گویند و آن را با موضوع جنایات لاجوردی در دهه ۱۳۶۰ مخلوط می کنند. واقعیت اینست که رفیق تقی شهرام چندین ماه قبل از شروع کشتارهای دهه ۶۰، یعنی در پائیز ۵۹ به حکم «دادگاه انقلاب» به اعدام محکوم شد. ریاست آن دادگاه با آخوند فاسدی بنام معادیخواه بود که اینک «دوم خردادی» است. برخلاف داستان سرایتی حجابیان، تقی شهرام در زندان استوارانه بر آرمانهای خود ایستاده بود و دژخیمان جمهوری اسلامی نمی توانستند از او استفاده کنند. لاجرم دلیلی برای زنده نگهداشتن او نداشتند. شاید بحث حجابیان و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در آن موقع این بوده که بجای کشتن تقی شهرام بهتر است او را آنقدر زنده نگهداریم و شکنجه دهیم تا سرانجام بشکند و تسلیم شود.

### آیا حجابیان مخالف «بیگناه» فلاحیان است؟

بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق، با رشد ناراضیاتی عمومی و تشدید بحران حکومتی و رقابتهای درون هیئت حاکمه، درگیری جناح ها بالا گرفت و علنی شد. این عوامل سبب شد که چهره هائی کنار بروند و چهره های جدیدی رو بیایند. در همین دوران، حجابیان از پست معاونت وزارت اطلاعات کنار رفت. وزیر اطلاعات نیز عوض شد و فلاحیان جای ری شهری را گرفت. در بازگویی این بخش از تاریخچه وزارت اطلاعات، حجابیان سعی می کند با توجه به رسوائی های فلاحیان، مخالفت دیرینه خود با وی منجمله بر سر وزیر شدنش را نشان دهد. او می گوید که در اعتراض به انتخاب فلاحیان به مقام وزارت اطلاعات به جلسه فراکسیون اکثریت (خط امامی) در مجلس سوم رفت و دلایل اعتراض خود را چنین بیان کرد:

«ایشان اصلاً در کمیته بوده و روحیه عملیاتی دارد و تیپ های عملیاتی و کمیته ای به درد کارهای اطلاعاتی نمی خورند. چون در کارهای اطلاعاتی بیشتر باید آدمهای فکور و با قدرت فکری بالا باشند... مشکل دومی که ذکر کردم این بود که ایشان قدری در امور اجرایی و اداری بی مبالات است. هم خودش ریخت و پاش دارد و هم اختیارات گسترده ای به پانینی ها می دهد و آنها هم هرکدام ساز خود را می زنند. روحیه ساجراجوشی و بی مبالاتی در این امور خطرناک است...»

در اینجا حجابیان قصد دارد پرونده گذشته خودش را پاک کند، اما نمی داند که

نهاد، مجلس شورای اسلامی است. بنابراین حجابریان با ارائه طرح ایجاد وزارت اطلاعات بشابه جزئی از نهاد حکومت و تحت نظارت مجلس، به اصطلاح کوشیده که ساختار امنیتی کشور را «دمکراتیک» کند. برای درک مفهوم این امر، کافیهست نگاهی به عملکرد تبهکارانه وزارت اطلاعات در فاصله ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۸ بیندازید که حجابریان در رأس این نهاد قرار داشت (و از باند سعید امامی نیز هنوز خبری نبود) و در مجلس سوم هم اکثریت با «دوم خردادی»های امروز و «خط امامی»های آن روز بود!

### آیا نظام امنیتی می تواند دمکراتیک شود؟

حجابریان بحث در مورد ساختار امنیتی جمهوری اسلامی را چنین ادامه می دهد که: «دیدگاه خود من هم بر این بود که وقتی تشکیلات اطلاعات تحت کنترل مجلس باشد تقریباً خیال ها راحت می شود و ضریب خطا پایین می آید. منتها بعدها ساخت و بافت مجلس ما طوری شد که دیگر نمی توانست آن کنترل لازم را بر اطلاعات داشته باشد... مجالس ما در ادوار چهارم و پنجم بسیار ضعیف بودند و نمی توانستند تحقیق و تفحص و کنترل کنند... این تفکر خوش خیالانه ای بود که در سال ۶۰ که همه دنبال یک سیستم اطلاعاتی پر قدرت برای مقابله با نیروهای برانداز بودند، ما فکر می کردیم اگر این سیستم را یک وزارتخانه کنیم مشکل حل خواهد شد. در حالی که این مسئله جز در چارچوب ساختار کلی نظام قابل حل نبود. یعنی مسئله اعم از مسئله وزارت اطلاعات است. مسئله دمکراسی اعم از مسئله وزارت اطلاعات است. یعنی باید نظام پارلمانی ما دمکراتیک می شد تا بتوانیم ساختار اطلاعاتی دمکراتیکی داشته باشیم. وقتی ساختار تقنینی ما از معیارهای دمکراسی انحراف داشته باشد و قوه مجریه هم چنان باشد، طبیعتاً باید انتظار داشت که اطلاعات هم این طور شود.» (تاکیدات از ما)

در اینجا حجابریان چیزی شبیه به دستگاه های اطلاعاتی در کشورهای سرمایه داری غرب را مد نظر دارد. این دستگاه ها توسط کل دولت حسابرسی می شود و تابع مقرراتی است که فعالیت های امنیتی را با قوانین و حقوق مدنی و قضائی هماهنگ می کند، یا بهتر بگوییم از تعارض آشکار این فعالیت ها با آزادی های فردی تصریح شده در قوانین جلوگیری می کند. البته در کشورهای امپریالیستی نیز وقتی منافع نظام بطور جدی و مستقیم با خطر روبرو شود، مقررات دست و پا گیر را کنار می گذارند، شیوه ها و وسایل غیرقانونی را بکار می گیرند و بحث

و حسابرسی در این مورد را به سال های بعد موکول می کنند. این نوع سیستم امنیتی و اطلاعاتی در غرب فقط بدین علت امکان وجود دارد که دمکراسی بورژوازی می تواند برای دوره های نسبتاً طولانی در این جوامع برقرار باشد. سوده های کلانی که بورژوازی امپریالیستی از استثمار و غارت کشورهای تحت سلطه به جیب می زند، عامل ثبات سیاسی در جوامع غربی و بوجود آورنده پایه های مادی برای دمکراسی بورژوازی است. تحت چنین شرایطی، بورژوازی معمولاً حیات نیروهای مخالف سیستم را تا آنجا که برای سرنگونی دولت دست به اسلحه نبرده باشند، تحمل می کند. هر چند بطور سیستماتیک در مورد فعالیت احزاب و افراد انقلابی و رادیکال اطلاعات جمع می کند تا در مواقع لازم به سرکوب آشکار آنان بپردازد.

اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم همانند ایران، عموماً دیکتاتوری ارتجاعی عریان و خشن برقرار است. فعالیت اطلاعاتی و امنیتی در این کشورها، همزمان با روشهای قانونی و فراقانونی به پیش می رود و جز این نیز نمی تواند باشد؛ زیرا مرتجعین حاکم با مخاطرات فراوان و دائمی روبرو هستند؛ توده ها بر اثر استثمار و ستم شدید، مرتباً سر به طغیان بر می دارند و نیروهای انقلابی گسترش می یابند. رژیمهای مرتجع در شرایط بحران و بی ثباتی شدید می کوشند با براه انداختن حمام خون، حیات خویش را استمرار ببخشند. خشونت حیوان صفتانه و عریانی که جمهوری اسلامی علیه مردم اعمال می کند نیز همین هدف را دنبال می کند. این نظام برای حفظ خود به جلادان بیمارگونه ای نظیر لاجوردی احتیاج دارد. بنابراین ادعاهای حجابریان در مورد «دمکراتیک» کردن ساختار اطلاعاتی از طریق «دمکراتیک کردن» نهاد مجلس و قوه مجریه، حرفی پوچ و فریبکارانه است. حتی اگر مجلس کنترل و حسابرسی بیشتری بر دستگاه امنیتی داشته باشد، باز هم تفاوتی در عملکرد این دستگاه در قبال توده های مردم ایجاد نخواهد شد. البته در دوره هائی که رژیم ارتجاعی بواسطه فراگیر شدن جنبش انقلابی توده ها در آستانه فروپاشی قرار می گیرد، دستگاه امنیتی نیز عملاً فلج و از هم گسیخته می شود. اما تا زمانی که طبقات مرتجع در نتیجه یک انقلاب ریشه ای سرنگون نشوند و دولت طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان (دمکراسی برای توده های خلق) برقرار نشود، دستگاه سرکویگر نظامی و امنیتی ارتجاع امکان ترمیم و بازسازی دارد.

### نقش حجابریان در ارتباط با اپوزیسیون خارج از کشور، (توسعه سیاسی) و دوم خرداد

حجابریان بعد از کنار رفتن از پست معاونت وزارت اطلاعات، در اواسط دهه ۱۳۷۰ به اروپا سفر کرد تا اهداف امنیتی تازه و ویژه ای را عملی کند. سفر و اقامت حجابریان در اروپا با هدف برقراری ارتباط میان رژیم با بخشهایی از اپوزیسیون، و تلاش برای جذب نیروهای سازشکار و ضربه زدن به نیروهای سازش ناپذیر از نظر سیاسی انجام شد. حجابریان می خواست تا تدابیر جدیدی را برای منفعل کردن تبعیدیان مخالف رژیم طراحی کند. بحثی که وی در این دوره جلو گذاشت چنین بود: هیچکس از اپوزیسیون ساخته نیست. هرکس با جمهوری اسلامی در افتاد، یا نابود و متلاشی شد و یا به نوکری عراق درآمد. پس بیایید واقعیات را قبول کنید و از مبارزه و عناد با رژیم دست بردارید. حجابریان این خط را در مقالاتی که با نام مستعار «نادر صدیقی» در هفته نامه نیمروز چاپ لندن می نوشت، ارائه داد.

در اواسط دهه ۱۳۷۰، که کوس رسوائی «دوران سازندگی» رفسنجانی به صدا درآمد و خطر خیزش های انفجارآمیز اجتماعی هر لحظه رژیم را تهدید می کرد، حجابریان یکی از معماران جریان دوم خرداد شد. او در مقطعی، وضعیت بحرانی رژیم و موقعیت انفجاری جامعه را تشخیص داد و به فکر چاره افتاد. به این نتیجه رسید که باید نظام ارتجاعی را برای اینکه حاکمیت طبقات سرمایه دار و زمیندار بزرگ حفظ شود، حک مدنی و «مشارکت توده ای» زد. باید تشکیلات سازی کرد، فعالیت گسترده مطبوعاتی برآه انداخت و آنقدر روزنامه درست کرد که همه کادرهای اطلاعاتی، امنیتی سابق بتوانند پشتش سنگر بگیرند و ذهن مردم بویژه روشنفکران را بخورند. به یک کلام، او کوشید بین دولت و مردم پل بزند. خود وی در توصیف آن دوره می گوید: «بعد از فوت امام برای ما فرصت خوبی بود که بنشینیم فکر کنیم، گذشته خودمان را نقد کنیم، به راه طی شده نگاهی دوباره بیندازیم، دنبال راهکارهایی برای اصلاح کشور بگردیم... البته بنده فقط در تئوری و نظریه پردازی برای الگوی ایرانی توسعه سیاسی کار نکردم... در کنارش کار آکتیو سیاسی هم کرده ام. همکاری در جهت راه انداختن روزنامه سلام و احیای مجدد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی... کارهای مشترکی که با دوستان دوم خردادی بعدی داشتیم. ستاد انتخاباتی آقای خاتمی...»

البته این تدابیر نیز مثل مبنای امنیتی - اطلاعاتی دستگاه سرکویگر رژیم، به هیچوجه زاییده ذهن شخص حجابریان نبود. پیش از این، نوکران امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین همین راه و روشها را به

### نتیجه گیری

خلاصه کنیم؛ سعید حجازیان یکی از بانیان ماشین مخوف سرکوب و کشتاری است که رژیم جمهوری اسلامی از روز اول استقرارش علیه مردم بر پا داشته است. تلاش وی در ۲۱ سال گذشته این بوده که این دستگاه را متمرکزتر، کارا تر و قوی تر کند و نقاط ضعفش را رفع کند. اما علیرغم تلاش های امثال حجازیان، امروز دستگاه منفور امنیتی رژیم که جزئی از ساختار بحران زده دولت ارتجاعی است همراه با کل ساختمان نظام به لرزه افتاده است. درگیری های جناح های مختلف حکومتی نیز آن را ضعیفتر می کند. همانگونه که بارها در جریان خیزشهای توده ای و انقلابات معاصر دیده ایم، نهادهای نظامی و امنیتی که قرار است عامل ثبات و اقتدار رژیم های ارتجاعی باشند، خود به نخستین آماج مبارزات مردم تبدیل می شوند. و همانگونه که در انقلاب ۱۳۵۷ دیدیم علیرغم قلدریها و امکانات و تجهیزات مدرن و تسلیحات عظیمی که رژیم شاه در اختیار داشت، دچار تفرقه و تلاشی شد و ماهیت پوشالی اش آشکار گشت. نهادهای امنیتی رژیم مانند ببری هستند که اگر چه از نظر تاکتیکی دندان های تیز آهنین دارد و به خلق و انقلاب ضربه می زند، اما از نظر استراتژیک، کماغذی بوده و می توان آنها را شکست داد. باید راه غلبه بر آن را دریافت، به ترفندهائی نظیر حک و اصلاح و «تغییر مدیریت» وزارت اطلاعات که امروز از سوی خاتمی و سرکا، برای نجات این دستگاه منفور ارائه می شود دل نبست، و به هیچیک از بانیان و آمران و جلادانش رحم نکرد.

در بخشهای حساس امنیتی و اطلاعاتی بازتاب یافت. حجازیان در افشای بانندی که سعید اماسی یکی از مهره های آن بود، نقش داشت. بعد از ماجرای قتل های زنجیره ای و سپس در جریان کارزار انتخاباتی مجلس ششم، حجازیان تصمیم گرفت از فرصت استفاده کرده و جناح رقیب خود را به حداکثر تضعیف کند. تلاش رقیبا برای به قتل رساندن حجازیان، عکس العملی به پیشرویهایی وی در این زمینه بود. بعد از این ترور، همدستان و همجنسان وی از گنجی و جلانی پور گرفته تا عبدی و آرمین بر منبر رفته و ذکر مصیبت خواندند، سمینار «حجازیان زنده است» برگزار کردند و دست به دعای شبانه برداشتند. اینان کوشیدند توده های مردم بویژه جوانان را به همدردی با حجازیان بکشانند؛ اما موفق نشدند. همانطور که گفتیم مهر مقام امنیتی بر پیشانی حجازیان آنچنان برجسته و مشمئز کننده بود که فکر همدردی با وی را از ذهن مردم دور می کرد. هزاران هزار نفری که پشت درهای اوین و سایر شکنجه گاه های رژیم برای فرزندان جانباخته خویش اشک ریختند، هزاران هزار نفری که در سراسر دهه ۱۳۶۰ گورهای بی نام و نشان را به دنبال عزیزان خویش جستجو کردند، هزاران هزار مبارزی که فشار چشم بند را بر صورت خویش بیاد می آوردند و هنوز توهین ها و تهدید های امثال حجازیان در گوششان زنگ می زد، نه برای ری دل سوزاندند و نه اشکی ریختند. حرف دلشان این بود که جنایات هیچیک از این جلادان، «محافظه کار» یا «اصلاح طلب» را هرگز فراموش نخواهیم کرد؛ و هرگز نخواهیم بخشید!

اجراء گذاشته بودند. رخت دیکتاتوری نظامی را از تن دولت بیرون کرده و لباس دمکراسی پارلمانی و «حزب بازی» به آن پوشانده بودند، تا نارضایتی و خشم انباشته شده توده های این کشورها علیه طبقات ارتجاعی حاکم را مهار کنند و به بیراهه دعواهای درونی هیئت حاکمه بیندازند. حجازیان و همفکران «دوم خردادی» او از روی این نسخه های آمریکای لاتینی، کپی زدند.

حجازیان حسابگرانه در پی این بود که چارچوب حک و اصلاحات ضروری را کاملاً روشن کند، بطوری که این خانه تکانی ها راه تنفس را بر جنبش های مستقل توده ای باز نکند و به موج های خارج از کنترل نینجامد. در این راستا، وی به بررسی صحنه سیاسی و کلیه نیروها (به قول خودش خودی ها و غیرخودی ها) پرداخت تا روشن کند در جریان حک و اصلاحات به چه نیروهائی می توان اتکاء کرد؛ یا کدام نیروها می توان بطور جدی متحد شد؛ کدامین جریانات می توانند متحد موقت «اصلاح طلبان حکومتی» باشند و راه جذبشان چیست. حجازیان در تحلیل خود که به سال ۱۳۷۷ در اردوی دفتر تحکیم وحدت دانشجویی ارائه کرد، سازمان ما را اصلاح ناپذیر خواند و گفت اینان نمی خواهند از گذشته درس بگیرند. منظورش این بود که ما مانوئیستها اهل توبه کردن نیستیم و از مبارزه انقلابی و تلاش برای تحقق منافع طبقه کارگر و توده های خلق دست نمی کشیم. و حجازیان این را خوب فهمیده است.

### ترور حجازیان و عکس العمل مردم

تضاد و درگیری باندهای رقیب در جمهوری اسلامی بویژه از حول و حوش انتخابات دوم خرداد حادث شد و بطور فشرده

از طرق زیر با اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تماس بگیرید:

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.

e-mail: HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG

شماره های فاکس و پیام گیر:

(GERMANY) +49 89 244 376 693 (HOLLAND) +31 20 884 42800



# درد بر قهرمانی و دلاوری پرولتاریا

## به یاد رفیق جانباخته منصور قماش

شکنجه گاهها و بیدادگاههای خود توسط کمونیستهای انقلابی شکست خورده بودند و محکوم به سرنگونی شده بودند. امروزه زمان اجرای این حکم توسط پرولتاریا و خلق فرا رسیده است.

یکی از انقلابیون کمونیستی که با خون سرخ خویش این حکم را امضاء کرد رفیق منصور قماش بود. او که در دوران مبارزات طبقاتی آبدیده و آگاه شده بود، نقش تعیین کننده ای در مبارزات درون زندان اوین طی سالهای ۶۵ - ۶۴ ایفاء کرد.

منصور در سال ۱۳۳۳ در خانواده ای فقیر در اصل بدنیا آمد. پدرش از زحمتکشانی بود که دو جوانی در تلاش معاش از انزلی به آمل مهاجرت کرد؛ از شغلی به شغلی دیگر و از خانه ای به خانه دیگر. تا سرانجام توانست در هتل بنیاد پهلوی آمل بعنوان آشپز کار کند. او بعدها با داتر کردن قهوه خانه ای کوچک، زندگی خود را می چرخاند. زندگی او، سراسر دست

نبرد و در اوج سلطه شوم ارتجاع بقول مانو تسه دون : «هنگامیکه آسمان را پوششی از ابرهای تیره فراگرفته بود، یاد آور شدند که این فقط پدیده ای موقتی است، ظلمت و تاریکی بزودی وداع خواهد گفت و سپیده صبحگاهی مژده ورود خواهد داد.»

آنان در نبردی از جان مایه گرفته و با اتکاء به آگاهی کمونیستی، ورشکستگی ایدئولوژیک - سیاسی جمهوری اسلامی را نشان دادند. مبارزات این رفقا در زندان ضربه محکمی بر عریبه های پیروزی اسلام بر کمونیسم وارد آورد و نشان داد که چه کسی فاتح است چه کسی مغلوب؛ چه کسی دوره اش پسر رسیده و باید به زیاله دان تاریخ برود و چه کسی آینده را صاحب است.

فیلسوفان و ایدئولوگهای فرومایه نظام، زندانبانان و بازجوهای جنایتکار که امروزه رسماً و علناً به ورشکستگی ایدئولوژی اسلامی اذعان دارند و تلاش می کنند آنرا با عرفان و فلسفه های ارتجاعی دیگر وصله و پینه کنند و به خورد مردم دهند، قبلاً در

آن دسته از مبارزین در بندی که از زندان مخوف اوین و قتل عام زندانبان سیاسی توسط رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی جان بدر بردند و آزاد شدند، همگی با احترام و ستایش از انقلابیون کمونیستی نام می برند که در سال ۶۴ توسط عمال رژیم دستگیر شده بودند. کمونیستهای که روحیه انقلابی نوینی را به زندان منتقل کردند، محرک موج نوین مبارزاتی در اوین شدند و زندان را به سنگر درخشان نبرد تبدیل کردند.

رفقائی چون خلیفه سردانی، منصور قماش (از مسئولین اتحادیه کمونیستهای ایران) و داریوش کائید پور (از رهبران جناح انقلابی سازمان رزمندگان که در فروردین سال ۱۳۶۵ هنگام بازگشت از کردستان به اسارت دشمن درآمد و در قتل عام زندانبان سیاسی در ۱۳۶۷ اعدام شد) از برجسته ترین و شاخص ترین چهره های آن دوران بودند.

آنان هرگز در مقابل صلابت و هیبت ظاهری مرتجعین اسلامی سرعوب نشدند؛ دشمن را به مصاف طلبیدند؛ و در آخرین

می فهمید و بعدا کثر تلاش می کرد از توانائی آنان برای افزایش آگاهی طبقاتی خود و اطرافیاناش استفاده کند.

بعد از پایان سربازی، منصور بعنوان کارگر به استخدام کارخانه نونیه چوکا در گیلان درآمد و از طرف کارخانه برای کارآموزی به مرکز آموزش حرفه ای اراک فرستاده شد. این دوران مصادف بود با اوجگیری انقلاب و براه افتادن مبارزات توده ای گسترده علیه رژیم شاه. تابستان ۵۷ منصور به همراه عده ای دیگر از کارآموزان، اولین تظاهرات سیاسی را در اراک سازمان داد.

سال ۵۷ برای او، سال کسب تجربه در حیطه های مختلف بود. منصور در جریان تبلیغ و پخش آثار انقلابی، سازمان دادن تظاهراتهای مختلف، شرکت در نبردهای خونین خیابانی، اشغال کارخانه ها، دفاع از مبارزات دهقانان و گسترش فعالیتهای متشکل انقلابی آبدیده شد و به یک فعال کمونیست با تجربه بدل گشت. در همین دوره، وی از طریق محفلی که در آمل فعالیت می کرد با اتحادیه کمونیستهای ایران آشنا شد و در تابستان سال ۵۸ بمشابه یک کارگر کمونیست به عضویت آن در آمد.

رفیق منصور پس از ۲۲ بهمن ۵۷ در بخش کارگری اتحادیه در گیلان به فعالیت پرداخت. اما به عنوان یک کارگر مبارز هرگز افق دیدش را به چارچوب کارخانه محصور نکرد، بلکه برای شرکت فعال در زندگی سیاسی کوشش نمود و دیگر کارگران را نیز با چنین دیدگاهی پرورش داد. کارگران کارخانه چوکا به خاطر تلاشهای شبانه روزی انقلابی و وفاداری بی دریغ به انقلاب و منافع کارگران، منصور را بعنوان نماینده خود در شورای کارخانه برگزیدند. منصور نقش فعالی در رهبری و سازمان دادن مبارزات کارگران کارخانه چوکا و دیگر کارخانه های استان گیلان ایفاء کرد. او همراه با رفقای چون بهزاد گیلان (۱) و به یاری کارگران انقلابی دیگر توانست اتحادیه شوراهای کارگران گیلان را بنیان گذارد. (شرح مبارزات کارگران کارخانه چوکا و اتحادیه شوراهای کارگران گیلان در نشریه حقیقت دوره اول منعکس است.)

با شروع جنگ ایران و عراق و غلبه خط اپورتونیستی راست بر سازمان، رفقای چون منصور و بهزاد به مخالفت با سیاست سازمان در قبال این جنگ پرداختند. بویژه آنکه، تشکیلات گیلان در همین دوره ضربه سختی خورد. تعدادی از رفقای تشکیلات گیلان، بخشی از گروه ۹ نفره ای بودند که هنگام اعزام به آبادان توسط ارتش عراق دستگیر شدند و اکثر آنان در اسارتگاههای رژیم ارتجاعی عراق جان باختند. رفقای چون منصور و بهزاد با تلاشهای شبانه روزی سعی

تاثیر گرفت. او مشتاقانه مانند اغلب جوانان هم دوره خود، بدنبال کسب آگاهی انقلابی بود. با شور و ولع ادبیات مترقی و اشعار انقلابی را می خواند و پخش می کرد. منصور کسی نبود که کنار موج بنشیند و نظاره گر باشد. او خود را به موج می سپرد و از موجی به موجی دیگر آگاهتر و مبارزتر بیرون می آمد.

او بعدها از آن دوره اینگونه جمع بندی کرد: «ما متعلق به نسلی بودیم که مرگ تختی، موجب بیداری مان شد؛ مرگ صمد بهرنگی ضد رژیم مان کرد و مرگ خسرو گلرخی فعال مان نمود.»

منصور از این الگوهای مبارزاتی آموخت و تلاش کرد بسیاری از خصوصیات آنان را در زندگی خود پیاده کند. او تحت تاثیر مرگ تختی به ورزش کشتی روی آورد. در ورزش، تقویت روحیه نبرد و حفظ انضباط را می دید. و بر این باور بود که قهرمان واقعی کسی است که به مردم وفادار باشد، نه اینکه از صاحبان زر و زور اطاعت کند. او در صمد بهرنگی، خدمت به خلق و تلاش خستگی ناپذیر برای آگاه نمودن تحتانی ترین اقشار جامعه را می دید. و در گلرخی، رمانتیسیم انقلابی و سازش ناپذیری با دشمن و وفا به عهد و پیمان با خلق.

سال ۵۲ مصادف بود با شکل گیری یک جنبش انقلابی در میان دانش آموزان آمل که منجر به دستگیری دهها تن توسط ساواک شد. در نتیجه، مبارزه جدی تر شده و به افراد جدی تری نیاز بود. مهمتر از آن، ستوالات عمیقتر و گسترده تری حول اهداف و راه و روشهای مبارزاتی مطرح شد. رفقای چون منصور در جریان تلاش برای پاسخگویی به این دوران ساخته و پرداخته شدند. طی آن دوران و سالهای بعد منصور با مارکسیسم آشنا شد. مبارزات مهم رفیق مانو تسه دون علیه رویزیونیستهای شوروی بویژه نقد راه مسالمت آمیز خروشچف و شرکا، و نوکران وطنی اش یعنی حزب توده را شناخت؛ با محدودیتهای مشی چریکی روبرو شد؛ و سرانجام به یکی از پیروان محکم خط ۳ (که مشخصه اش مخالفت با شوروی رویزیونیستی بعنوان کشوری سوسیال امپریالیستی و مرزبندی با مشی چریکی بود) تبدیل گشت. او فهمید که زخم چرکین شرایط اجتماعی، هیچگاه با داروهای تسکین دهنده التیام نیافته و علاج آن تنها یک وسیله دارد: جراحی رادیکال توسط یک انقلاب مسلحانه توده ای.

او طی این سالها، حتی زمانی که به سربازی رفته بود، تماس خود را با محافل انقلابی دانشجویی حفظ کرد و مشتاقانه به مطالعه و پخش آثار زیر زمینی مارکسیستی پرداخت. منصور ارزش روشنفکران انقلابی را

و پنجه نرم کردن با فقر و فلاکت بود. تا زمانی که منصور شغلی بدست نیآورده بود، خانواده اش حتی از داشتن یک مسکن ساده و مناسب محروم مانده بود. خانواده منصور به همراه خانواده رفیق جانباخته فرشته ازلی (که دختر خاله منصور بود) سالهای طولانی در خانه ای محقر مشترکا زندگی میکردند. آنان اگر چه فقیر بودند اما از عزت نفس برخوردار بودند و حاضر نبودند در مقابل کسی سر خم کنند. پدر سختی های زیادی را متحمل میشد اما امیدش را به تغییر اوضاع از دست نمی داد. انقلاب ۵۷ و فعالیتهای انقلابی فرزندان خانواده (امید و منصور و فرشته) به وی شور و هیجان بخشید.

با شروع قیام سربداران زندگی پدر بکلی دگرگون شد. خانه محقر او به یکی از مقرهای تدارکاتی سربداران تبدیل شد. او از نزدیک با رهبران و جنگندگان قیام سربداران آشنا شد و از روحیه انقلابی آنان الهام گرفت و در حد توانش به مبارزه مسلحانه سربداران یاری رساند. پدر تمامی آرزوهای تحقق نیافته زحمتکشان را در پیروزی این قیام انقلابی می دید. پس از شکست قیام پنجم بهمن، او بدون هراس بیاری رفقا شتافت. در شرایطی که در شهر حکومت نظامی برقرار بود و تمام نقاط شدیداً توسط مزدوران رژیم کنترل می شد، او برای برخی رفقا که در شهر مانده بودند پوشش ایجاد کرد و به آنان کمک نمود که از شهر خارج شوند.

پدر، شکست قیام را نتوانست تحمل کند. او بخون غلتیدن رفقای چون احمد سینا و بهناد گوگوشویلی که مانند فرزند برایش عزیز بودند و دوری از امید و منصور و دستگیری فرشته را تاب نیآورده و پس از مدت کوتاهی جان سپرد. خبر مرگ او تمامی رفقای سربدار را متأثر کرد. در یکی از شبهای اودیبهشت ۶۱، سربداران در جنگل، گرد آتش، مراسم یاد بودی برای این پدر مبارز برگزار کردند و زندگی پر رنج و تلاش او را گرامی داشتند.

دوران کودکی منصور با فقر و رنج همراه بود. وی از همان نوجوانی مجبور بود برای تامین معاش خانواده کار کند. منصور با مشکلات بسیار تحصیلات خود را ادامه داد و در سال ۵۳ دیپلم گرفت و بمدت دو سال در روستاهای گیلان بعنوان سپاهی ترویج بکار مشغول شد. طی این دوران تجارب اجتماعی بسیار کسب نمود، با اقشار و طبقات مختلف از نزدیک آشنا شد و شناختش از جامعه بالا رفت.

نوجوانی و جوانی منصور در دورانی گذشت که با رشد و گسترش آرمانخواهی و انقلابیگری، فداکاری و از خودگذشتگی و روحیه خدمت به خلق در میان جوانان، مشخص می شد. منصور از این دوران بسیار

برای رفقای باقیمانده سازمان محسوب می شد. پاره ای بر خطاهائی که به شکست آن قیام منجر شد، انگشت می‌گذاشتند تا اشتباه بودن مبارزه مسلحانه انقلابی را نتیجه بگیرند. در مقابل، رفقای مثل منصور خطاهای آن قیام را از زاویه ای کاملاً متفاوت مورد بررسی قرار می دادند. آنان می گفتند باید بینیم چه اشتباهاتی کردیم که نتوانستیم بهتر با دشمن بجنگیم. نگرش اول به معنای رها کردن امر انقلاب و انقلابیگری بود و دومی، به معنای ادامه راه و حفظ دستاوردهای انقلابی قیام سرداران.

قطعاً بدون جمعبندی از دلایل شکست قیام آمل، امکان ادامه راه نبود؛ بریژه زمانی که اقلیت اپورتونیست سازمان آشکارا مبارزه مسلحانه انقلابی را مورد حمله قرار داده و بخشهایی از اکثریت سازمان نیز دچار تزلزلات جدی شده بودند.

رفیق منصور جزء رفقای بود که نقش فعالی در جمعبندیهای اولیه که در جنگل صورت گرفت، ایفاء نمود و بر ادامه مبارزه مسلحانه انقلابی پای فشرد. در این دوران منصور آگاهانه تلاش میکرد جای خالی رفقای جانباز شده را پر کند. منصور پس از قیام آمل نقش مهمی در تأمین نیازهای تدارکاتی نیروهای جنگل و سازماندهی ارتباطات توده ای داشت. محاصره نظامی دشمن در ۱۳ خرداد ۶۱ به همت و جسارت رفقای چون منصور در هم شکسته شد و مزدوران رژیم با دادن چندین کشته و زخمی پا به فرار گذاشتند.

ضربه سراسری دشمن در تیر ماه ۶۱ که موجب از هم پاشیدن شیرازه تشکیلات شد، وظایف نوینی را بر دوش رفقای چون منصور نهاد. او بدون تردید حمایت خود را از تلاشهای کمیته صوقت رهبری برای بازسازی سازمان اعلام نمود و تمام توان خود را در اختیار آن کمیته قرار داد. از دست دادن رفقای چون فرشته ازلی که تا شب اعدام برایش نامه می نوشت، نفرت و کینه طبقاتی را نژوتتر کرده بود.

او طی این دوران به اشکال مختلف ارتباط خود را با کارگران انقلابی کارخانه چوکا حفظ نمود. زمانیکه از رادیوهای رژیم نام منصور قماشى بعنوان یکی از شرکت کنندگان در قیام سرداران اعلام شد، کارگران کارخانه ابراز احساسات و شادمانی کرده و با غرور به یکدیگر تبریک گفتند. در این دوران بسیاری از کارگران تلاش خود را برای حفظ منصور از گزند دشمن بکار بردند. آنان مدتها به طرق مختلف از منصور و برادرش امید حمایت کردند و برای یک دوره امید را نزد خود مخفی کردند. در همین دوران منصور به بلوچستان رفت و مدتی در یک شرکت بکار مشغول شد.

پیگیر رفقای چون منصور امکان حل آن مشکلات نبود. منصور یاری رسان رفقا در انتقال و پخش اطلاعاتی های سرداران در آمل، جمع آوری کمک مالی و تهیه امور تدارکاتی بود.

به خون غلتیدن هر رفیق در نبرد و دستگیری برخی دیگر، تنها بر اراده و عزم انقلابی و کینه طبقاتی منصور می افزود. او که طبع شعر داشت با اشعار و ترانه های انقلابی، گرمی بخش جمع یارانش در شبهای سرد و طولانی زمستان ۶۰ در جنگل بود. او در رثای رفقای شهید شعر و ترانه می سرود. اندوه سرداران را به خشم و شادی شان را به انرژی تبدیل می نمود.

نیمه شب سرد و یخبندان چهارم بهمن ماه ۶۰، منصور همراه با رفقای چون مراد، رحمت چمن سرا، امید قماشى و برخی رفقای دیگر در یکی از مسیلهای جاده کمربندی آمل، بابل منتظر رسیدن قوای نظامی سرداران بودند. فضا پر شور و سرشار از هیجان و اضطراب بود. رفقا بدلیل مشکلات راه، زمانی به محل رسیدند که پاسی از شب گذشته بود و امکان آغاز نبرد در آن شب وجود نداشت. خطرات زیادی قوای سرداران را تهدید می کرد. نیاز به تصمیم گیری سریع و قاطع برای عقب انداختن نبرد و مهمتر از آن ارائه راه حلی برای بیرون آمدن از آن وضعیت خطرناک بود. نیاز به داورطلبانی بود که بتوانند بر آن مشکلات فائق آیند. منصور جزء رفقای بود که با ابتکار عمل توانستند مکانی برای مخفی شدن قوای نظامی سرداران پیدا کنند و خطر را رفع کنند.

شب پنجم بهمن ماه، منصور نقش فعالی در انتقال و استقرار قوای سرداران در مناطق مختلف شهر داشت. او راهنمای محلی تیم قادی محله بود که وظیفه اش تصرف انجمن اسلامی و محاصره و ضربه زدن به مقر روابط عمومی سپاه پاسداران آمل بود. در جریان نبرد تیم قادی محله، تعدادی از قوای دشمن نابود شدند و ماشین گشت سپاه به آتش کشیده شد. پس از اتمام عملیات رفقای تیم با کمک منصور به محله رضوانیه منتقل شدند. منصور به دلیل محاصره محله رضوانیه نتوانست خود را به دیگر رفقا برساند. او بعدها از این مسئله اظهار تاسف می کرد که چرا تلاش کافی نکرده تا خود را به رفقا برساند و پایپای آنها تا آخرین لحظه با دشمن بجنگد.

پس از شکست قیام، منصور با کمک افرادی چون پدرش به برخی رفقا که در شهر مانده بودند یاری رساند تا سلامت از محاصره خارج شوند. شکست قیام و از دست رفتن شمار زیادی از رهبران، کادرها و بهترین رفقای کمونیست، خود آزمون دیگری

کردهند جای خالی آن رفقا را پر کنند و تشکیلات گیلان را سرپا نگه دارند.

با فرارسیدن بهار ۶۰ و حادثه شدن درگیریهای سیاسی، اوضاع جامعه بسمت یک تعیین تکلیف جدی تکامل یافت. و این همزمان بود با آغاز گسست از خط اپورتونیستی راست که بر سازمان غلبه یافته بود. شرایط جدید و توفانی، انقلابیون را مجدداً محک می زند. برخی این توان را در خود نمی بینند که بتوانند در نبردهای تعیین کننده شرکت کنند و بنابراین جا می زنند. اما برخی دیگر در چنین شرایطی شکوفا می شوند و انرژی انقلابی شان صد چندان می شود. همواره خط انقلابی، راه را برای شکوفائی و تکامل پیشروترین افراد می گشاید.

طرح قیام مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی، شور و شوق رفقای چون منصور را برانگیخت. او فعالانه در تدارک این قیام شرکت جست. منصور چهره شناخته شده ای در شهر آنزلی بود و دیگر نمی توانست در آنجا به فعالیت خود ادامه دهد. او به صفوف جنگندگان قیام سرداران در جنگلهای آمل پیوست. او از جمله کارگران مبارز و پیشروئی بود که بقول مائوتسه دین ضروری است به صفوف جنگ انقلابی پیوندند تا خصلت پرولتری جنگ را تقویت کنند.

منصور بدلیل محلی بودن و لورفتن در محیط آمل مسئولیت ارتباط بین تشکیلات جنگل و شهر را بر عهده گرفت و خدمات تعیین کننده ای به امر تدارک آن قیام نمود. او در آن دوران به زندگی پر مخاطره ای قدم گذاشت. اما کدام خطر است که در برابر چشم انداز یک قیام انقلابی رنگ نیازد. او بارها، مجبور بود شبانه و به تنهایی از کوره راههای جنگلی عبور کند، پستهای بازرسی دشمن را پشت سر گذارد تا ارتباط بین تشکیلات جنگل و شهر را فعال نگهدارد. چند بار با گشتی های دشمن برخورد کرد اما توانست فریب شان دهد و از چنگشان خلاص شود. او با از خود گذشتگی و بدون ذره ای هراس، ماموریتهای خود را با اتکاء به برخی جوانان روستاهای اطراف به پیش می برد. منصور به همراه رفیق مراد (غلامعباس درخشان) نقش فعالی در شناسائی مقرات نظامی دشمن و راههای انتقال قوای سرداران به آمل ایفاء نمود.

منصور با شرکت در درگیری نظامی ۲۲ آبان که منجر به شکست مفتضحانه قوای ۲۰۰۰ نفره دشمن شد، تهور و شجاعت در جنگ انقلابی را آموخت و آیدیده شد. با محاصره مناطق جنگلی توسط دشمن، شرایط برای سرداران سخت تر شد و مشکلات زیادی در پیشبرد امور تدارکاتی بوجود آمد. بدون تلاشهای شبانه روزی و

در بهار ۶۲، منصور برای شرکت در شورای چهارم سازمان به کردستان رفت. شورا محل بحثهای پر هیجان و حاد بود. شورای چهارم، نقطه عطفی مهم در بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران محسوب می شد. در شورای چهارم با امواج انحلال طلبی مقابله شد؛ دستاوردهای قیام سریداران تثبیت شد؛ مرزبندی روشنی با خط اپورتونیستی راست غالب بر سازمان در دوران ۵۸ و ۵۹ صورت گرفت، با گرایشاتی که خواهان ائتلاف با شورای ملی مقاومت بودند، مبارزه شد و بر سازمان دادن مبارزه مسلحانه انقلابی تاکید شد. بار تدارک شورا و بازسازی سازمان بر دوش رفقای متهور و جسوری بود که در کوران مبارزات حاد طبقاتی آبدیده و آگاه شده بودند.

در شرایطی که دشمن در همه جا در تعقیب منصور بود، او بدون ذره ای هراس وظایف انقلابی محوله از جانب رفقای رهبری شورای چهارم را انجام می داد. او برای مدتی کوتاه برای جابجائی سلاحها به جنگل رفت و سپس به تهران بازگشت. طی همین دوران، منصور همراه با سایر رفقا برای انجام یک عملیات تبلیغی مسلحانه تدارک می دید؛ ارتباطات سازمانی را وصل می کرد و ارتباط با رفقای چریکهای فدائی خلق (ارشد) رهاپیکش خلقهای ایران) را در تهران به پیش می برد.

کمی پس از بازگشت رفقا از کردستان، رهبری منتخب شورای چهارم سازمان ضربه خورد. دو رفیق گرانقدر بهروز فتحی و بهروز غفوری که منصور عمیقاً به آنان باور و اعتماد داشت به اسارت دشمن در آمدند. رهبری سازمان می بایست ترمیم می شد. منصور بدون ذره ای تردید قدم پیش گذاشت و داوطلب بر عهده گرفتن این مسئولیت خطیر در آن دوران سخت شد. منصور می دانست که گرفتن مسئولیت رهبری، نیاز به توان سیاسی - ایدئولوژیک بالائی است. اما او اسیر محدودیتهای خود نشد و جرئت کرد و مسئولیت رهبری را بدوش گرفت. او درک کرده بود که تکامل انقلابیون کمونیست تک خطی نیست و از دل کش و قوسهای گوناگون گذر می کند. مهم آنست که فرد با اتکاء به نقاط قوت خود بر ضعفها و محدودیتهایش فائق آید.

منصور مسئولیت کمیته اجرائی سازمان را تا قبل از ضربه سال ۶۴ دشمن به اتحادیه، به یاری رفقای دیگری چون خلیفه مردانی و حجت محمدپور به پیش برد. رفیق منصور همانند دیگر رفقای رهبری آن دوره نشان داد که امر رهبری را با رهبری کردن می توان آموخت. او در دشوارترین دوران این مسئولیت را تقبل نمود. دورانی که نیاز به رهبرانی مصمم

و قاطع، از خود گذشته و فداکار و با عزم و اراده ای استوار بود؛ دوران بی امکاناتی مطلق؛ دورانی که بندهای تشکیلات با توده ها توسط ضربات دشمن بکلی از هم گسسته شده و ضد انقلاب و خفقان شدیدی بر جامعه حاکم بود و هر خطائی به معنی بازی کردن با جان رفقا بود؛ دوران انحلال طلبی و رو در رو شدن با رفیقان نیمه راه؛ دورانی که به تفکری سخت و عمیق نیاز داشت. شکست انقلاب و شکست قیام سریداران و ضربات بعد از آن، دادگاه برخی از رهبران و اعضای اتحادیه، موضوعات و سئوالات ایدئولوژیک. سیاسی عمیقی را مطرح نمود. همگی این مسائل به همراه معضلات عملی مبارزه در شرایط کاملاً مخفی پاسخ می طلبید. می بایست شانه به زیر همه این بارها داده می شد.

منصور در جمعبندی از خیانت برخی عناصر نکات عمیقی طرح کرد که نشان از پختگی تفکرش داشت. او این واقعیت را به عینه مشاهده کرد که تکامل انقلاب و انقلابیون با نراز و نشیب و پیشرویهای جهش وار یا عقبگردهای مهم همراه است و از عقبگردهای افراد سابقاً انقلابی نباید تعجب کرد یا واژه داشت. او در مورد خیانت فردی که از نظر زندگی اجتماعی و سیاسی موقعیت مشابهی با او داشت و او را از نزدیک می شناخت، گفت: معده افرادی هستند که برای گرفتن سهم خود مبارزه می کنند، دنبال کسب شهرت و مقام اند، و سازمان و حزب انقلابی را وسیله ای برای بالا کشیدن خود می بینند. این افراد زمانی که انقلاب اوج می گیرد با انقلاب همراهی می کنند و زمانی که انقلاب دچار افت و شکست می شود به صفوف دشمن می پیوندند. حال آنکه یک کمونیست هرگز دنبال منافع فردی نیست و برای سهم خود نمی جنگد بلکه برای رهایی طبقه انقلابی و کل بشر مبارزه می کند. برای جامعه ای مبارزه می کند که در آن، سهمی در کار نباشد. یک کمونیست تحت هر شرایطی باید صادقانه وظیفه خود را انجام دهد؛ حتی در سخت ترین شرایط منجمله دوران اسارت. منصور بارها این شعر فروغ فرخزاد را بر زبان می آورد که پرنده مردنی است پرواز را بخاطر بسیار.

اگر چه شورای چهارم گامی مهم در مسیر بازسازی سازمان بود اما شورا قادر نشده بود که گسست کامل از التقاطات ایدئولوژیک - سیاسی غالب بر اتحادیه را به ثمر برساند. هنوز مسائل مهمی مربوط به خط ایدئولوژیک - سیاسی حل نشده باقی مانده بود که در مرکز آن مسئله مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم قرار داشت. مسائل مهمی مربوط به گذشته و حال جنبش

بین المللی کمونیستی مانند جمعبندی از شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین و تلاش برای غلبه بر بحران ایدئولوژیک که صفوف جنبش کمونیستی را فراگرفته بود، پاسخ می طلبید. بویژه آنکه در ایران به دلیل شکست انقلاب ۶۰ - ۵۷ روند انحلال طلبی یعنی نفی اصول پایه ای کمونیسم نیز شدت گرفته بود. پس از بازگشت رفقا از شورا، مباحث مربوط به تشکیل «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» در سازمان طرح شد. مشاجرات زیادی حول پیش نویس بیانیه به راه افتاد. سرانجام در یکی از شبهای زمستان سال ۶۲ در اتاق محقر منصور واقع در یکی از محله های کارگری تهران، رهبری آن زمان سازمان پس از بحثهای زیاد تصمیم مهمی گرفت و حمایت خود را از این تلاش پرولتاریای بین المللی اعلام نمود. این تصمیم گیری، دور نویسی از فعالیت اتحادیه را مشخص می کرد؛ چرا که رهبری گذشته سازمان به دلیل انحرافات ناسیونالیستی، بعد از انقلاب ۵۷ از ارتباط و فعالیت نزدیک تنوریک و عملی با جنبش بین المللی کمونیستی سرباز زده بود. این تصمیمی تعیین کننده بود چرا که مسیر بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران را رقم زد و موفقیت آنرا تضمین نمود. تصمیمی که منجر به تحکیم مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم (آن زمان اندیشه ماتو) و احیاء هویت اترناسیونالیستی سازمان شد.

منصور کسی نبود که براحتی و بدون روشن شدن مباحث و تلاش مستقل خود، موضوعی را قبول یا رد کند. تجربه شکست انقلاب به رفقائی چون منصور صحت این حکم لنینی را نشان داده بود که بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی پایداری، نمی تواند وجود داشته باشد. و حل مسائل مربوط به تئوری انقلابی بدون احساس مسئولیت عمیق پرولتری میسر نیست. چرا که تئوری انقلابی عصاره عمل انقلابی است؛ عملی که محصول تلاشهای انقلابی و خونفشانیهای بیدریخ طبقه انقلابی و میلیونها انسان ستم دیده است. برای او قبول انتقاداتی که در بیانیه «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» به استالین صورت گرفت و بطور مشخص نقد خط رفیق استالین در مورد جبهه متحد ضد فاشیستی که منجر به تقویت روزیونیسم در حزب و دولت شوروی شد، راحت نبود. او تلاش کرد که عمیقاً انتقادات فلسفی ماتو به استالین را بفهمد؛ دلایل پایه ای بروز روزیونیسم در حزب و دولت پرولتری و وسط راه ایستادن برخی انقلابیون را درک کند. بی جهت نبود که بعدها مشتاقانه به مطالعه مباحث فلسفی درون جنبش می پرداخت و به مباحث اقتصادی که در نقد تئوریهای غلط حاکم بر گذشته جنبش کمونیستی مطرح شده

بود علاقه نشان می داد. منصور ریسک تهیه کتابهای گوناگون در ایران و پخش آن در بین رفقای داخل و حتی خارج را بجان می خرید.

خط انترناسیونالیستی، احساسات انقلابی انترناسیونالیستی را شکل می دهد و روحیه انترناسیونالیستی نهفته در بین توده های ستمدیده را شکوفا می کند. رفیق منصور دیگر خود را جزئی از پیکره بزرگ پرولتاریای بین المللی می دید. در غم و شادی آنان خود را شریک می دانست. از پیشرفت هر یک از گردانهای پرولتاری خوشحال می شد و از هر ضربه و شکستی آندوهگین. پای نقشه جهان می ایستاد و به شمارش احزاب متشکک در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در کشورهای مختلف می پرداخت. او از مبارزات پرولتاریا در پرو و کلمبیا و هر نقطه دیگر جهان الهام می گرفت و آرزو می کرد در کلیه کشورها، احزاب و سازمانهای مائوئیستی ایجاد و تقویت شوند.

منصور تا زمان دستگیری در ضربه شهریور ماه سال ۶۴، با خوشبینی انقلابی و ظایف خود را به پیش می برد و صادقانه به حل مشکلات گوناگون رفقا یاری می رساند. او اعلامیه ها و خبرنامه هائی را در دفاع از مبارزات توده ای - مانند اعتصاب کارگران ذوب آهن اصفهان - منتشر و پخش می کرد. اعلامیه بزرگداشت شهدای اولین درگیری های سرداران در ۱۸ و ۲۲ آبان ماه سال ۶۰ که در نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۲ نیز تجدید چاپ شد، یادگار اوست. کلیه تجارب انقلابی که منصور تا آنزمان کسب کرده بود توشه آخرین نبرد او شد. زندان برای رفقای چون منصور پایان کار نبود. زندان عرصه دیگری از مبارزه طبقاتی است که در آنجا نیز باید به وظیفه خود عمل کرد و میراث انقلابی از خود بجای گذاشت؛ هر چند که شرایط مبارزه دشوار و نابرابر باشد. منصور در زندان نیز تلاش نمود مسئولیت خویش را در قبال مجموعه رفقا به پیش برد.

او تلاش نمود و به کلیه رفقا توصیه کرد که نباید پای پیرونده رفقای که در دوره های قبل اسیر شده اند، بوسط کشانده شود. این امر موجب شد که بسیاری از اطلاعات مربوط به آن دسته از رفقا محفوظ بماند و به آنان صدمه ای نرسد.

او برخورد قاطع و آشتی ناپذیر به خائنین را تبلیغ کرد و شخصا با تهدید یکی از خائنین سازمان به مرگ، وادارش نمود که تقاضای انتقال از آن بند را کند و گورش را از میان رفقا گم کند.

او جلسات باصطلاح بحثهای ایدئولوژیکی که دشمن در زندان براه می انداخت را بر هم

می زد و اجازه نمی داد که دشمن با این روشهای توطئه گرانه، از اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی برای تضعیف روحیه رفقا استفاده کند.

منصور در ضمن اینکه نسبت به رفتار دشمن با انقلابیون توهمی نداشت تلاش می کرد تا آنجائیکه امکان پذیر است تعدادی از رفقا را از مرگ نجات دهد به امید آنکه ادامه کاری سازمان در درازمدت حفظ شود. در این زمینه، منصور با از خودگذشتگی، مسئولیت برخی فعالیتها که مستقیماً به وی ارتباطی نداشت را بر عهده می گرفت تا پرونده رفیق دیگری که سابقه نظامی نداشت، سبکتر شود.

اما برجسته ترین خدمت منصور و رفقای چون او دمیدن روحیه انقلابی تازه به زندانیان سیاسی اوین بود. آنان جمعیتی از انقلاب و دلایل شکست قیام سرداران، بحث تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اختیار مبارزاتی مربوط به جنگ خلق در پرو را با خود به اوین آوردند. منصور مجدداً تلاش نمود تا کلیه رفقای زندانی از گروههای سیاسی مختلف بویژه رفقای سازمان که سالهای طولانی اسیر دشمن بودند را در جریان تکامل ایدئولوژیک - سیاسی اتحادیه قرار دهد. او به اشکال گوناگون برای رفقای چون جعفر بیات و بیژن بازرگان (که هر دو در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ جان باختند) کلاس ایدئولوژیک - سیاسی گذاشت. و آنان را در جریان جمعبندی های شورای چهار و مباحث مربوط به جنبش بین المللی کمونیستی قرار داد. برخی رفقای زندانی سابق بخاطر می آوردند که چگونه منصور با مهارت تلاش می کرد با آنان در بندهای مختلف تماس بگیرد، نامه رد و بدل کند و یا در فرصتهای کوتاه، آنان را بطور شفاهی در جریان تکامل خطی سازمان قرار دهد. بعلاوه او تلاش داشت از تجارب خود در زمینه چگونگی فعالیت انقلابی در بین کارگران جمعبندی کند.

برای رفقای چون منصور وفاداری به گذشته انقلابی، خود تضمینی برای حفظ آینده محسوب می شد. از همیشرو آنان فعالانه به دفاع از حقانیت مبارزه مسلحانه انقلابی سرداران در زندان می پرداختند. منصور از تجربه قیام سرداران آموخته بود که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراث انقلابی محروم شود، هر چند شکست موقتی اجتناب ناپذیر باشد. بعلاوه، او خود را بر این درس دوران بازسازی سازمان نیز متکی کرد که باید تلاش کرد تا از دل شکست و دشوارترین شرایط هر آنچه که برای ادامه راه ضروریست را بحداکثر بیرون کشید و توشه غنی تری برای انقلاب فراهم کرد. اینکار فقط با صداقت انقلابی، وفاداری

به ایدئولوژی کمونیستی، سختکوشی، شور و شوق انقلابی و عزم و اراده شگرف رفقای مانند منصور امکان پذیر بود که از مرگ نمی هراسیدند.

منصور و رفقای دیگر با براه انداختن مباحث ایدئولوژیک - سیاسی گوناگون تلاش کردند که زندان را به مدرسه انقلاب بدل کنند؛ به محلی برای مباحثه میان مکاتب نظری گوناگون و انتقال تجارب انقلابی مختلف. در همین زمینه، این رفقا مبارزه فعالی علیه انحلال طلبی ایدئولوژیک براه انداختند؛ سانتریسم و انحلال طلبی جریاناتی چون «حزب کمونیست ایران» را بطور جدی نقد کردند، بی سرانجامی این خط را نشان دادند و به دفاع از خدمات مائو پرداختند و تاکید نمودند که امروزه کسی مارکسیست است که تئوریهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریاتی تحت رهبری مائو تسه دون را قبول داشته باشد.

منصور از مبتکرین اعتصاب غذای بند سر موضعی ها در اسفند ماه سال ۱۳۶۵ در اوین بود. اعتصاب غذای قهرمانانه ای که دشمن زبون را بزانو در آورد. مرتجعین اسلامی دیگر حاضر به تحمل چنین روحیه تعرضی در درون دژهای خود نبودند. از همینرو در نوروز ۶۶ منصور را به همراه رفقای دیگری چون خلیفه مردانی، امید قماش، رحمت الله چمن سرا به دار آویختند. خاوران این میعادگاه کینه و انتقام خلق و ستمپل سرافرازی و استواری پرولتاریا، پیکر این رفقا را در خود جای داد. آنان در قلب توده ها جاودانه شدند.

بدینسان زندگی منصور که سرشار از دلآوری در راه رهایی پرولتاریا و خلق بود، پایان یافت. زندگی حماسی که از خون و غرور؛ ایمان شریف و احساسات پاک مایه گرفته بود. او که از میان توده های تحتانی برخاسته بود، تا به آخر به منافع بنیادین آنان وفادار ماند و هیچگاه بدانها پشت نکرد. چکیده زندگیش بدان گونه که خود همواره تاکید می کرد، چنین بود: «یک کمونیست تحت هر شرایطی باید آگاهانه وظیفه خود را انجام دهد.»

۱ - رفیق بهزاد از اعضای فعال کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (اچیا) در آلمان و عضو اتحادیه کمونیستهای ایران بود که پس از بازگشت به ایران نقش فعالی در سازمان دادن مبارزات کارگران بیکار رشت ایفا نمود. او از شرکت کنندگان در قیام سرداران بود و در جریان آن قیام زخمی شد. پس از ضربه سراسری تیرماه سال ۶۱ دشمن به اتحادیه، رفیق بهزاد نقش فعالی در بازسازی سازمان ایفا کرد. در پهن ماه سال ۶۱، او بخاطر اجرای مأموریتی برای آغاز مجدد مبارزه مسلحانه به چنگلهای امل رفت. بعلت حادثه ای که جزئیاتش هنوز روشن نیست، رفیق بهزاد به همراه رفیق عبدالله میراوسی (احل سندیج که از جسورترین رفقای سردار بود) اسیر شدند. آنان زیر شکنجه های وحشیانه دشمن حتی از ذکر نام خود خودداری کردند. به احتمال زیاد این دو رفیق زیر شکنجه جان باختند. در فروردین سال ۶۲ رژیم خیر اعدام دو تن از اعضای سرداران را اعلام نمود.



پاسخ به خوانندگان

# درباره ملزومات تاسیس حزب کمونیست



انتشار «طرح برنامه حزب کمونیست» از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران) در عین ایجاد شور و امید در میان کمونیستهای انقلابی و کارگران آگاه، برخی مسائل کهنه را دوباره به میان کشیده است. مسائلی مانند بزرگ سوال بردن ضرورت حزب پیشاهنگ طبقه کارگر و یا ارائه درکهای اکتونومیستی و محدودگرایانه از اهداف و وظایف کمونیستها. ما به این موضوعات در شماره های آتی نشریه «حقیقت» خواهیم پرداخت.

اما در این شماره به چند سوال مهم که از سوی دوستان و رفقای خواننده حقیقت مطرح شده پاسخ میگوئیم. سؤالاتی از این دست که آیا برای ساختن حزب پیشاهنگ طبقه کارگر نباید اول در میان کارگران پایه توده ای گرفت و تبدیل به یک تشکیلات قوی شد؟ آیا نباید اول «همه کمونیستها را متحد کرد»؟ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران) که امروز این خط و برنامه را برای تشکیل حزب ارائه میدهد، از درون چه پروسه ای به کیفیت لازم برای اتخاذ چنین مسئولیتی دست یافته است؟ اتحادیه با وجود آنکه طی ضربات پی در پی از سوی جمهوری اسلامی بشدت ضعیف شده و در پانزده سال گذشته عمده نیروهایش در پراکندگی و یا در تبعید بسر برده اند، چگونه توانسته است به لحاظ خطی و تشکیلاتی، به چنین کیفیتی دست یابد؟

**آیا داشتن پایه توده ای وسیع و قدرت تشکیلاتی (به معنای تعداد کادرها، اعضا و نفوذ توده ای و غیره) از الزامات تشکیل حزب طبقه کارگر نیست؟**

خیر! کلیه احزاب قدرتمند جهان که موفق به رهبری طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در کسب قدرت سیاسی شدند، توسط گروه کوچکی از انقلابیون کمونیست تاسیس شدند. و سپس در جریان پیشبرد مبارزه طبقاتی به ساختمان حزب پرداختند و از احزابی ضعیف به احزابی قوی تبدیل شدند؛ طی سالها بسیج و سازماندهی سیاسی در میان توده های کارگر و زحمتکش و دیگر اقشار خلق، بخصوص با براه انداختن جنگ انقلابی، از نفوذ اجتماعی گسترده برخوردار شدند. حتی همین پروسه نیز بصورت تک خطی جلو نرفت. بلکه همه این احزاب بارها در نتیجه تحمل شکست و ضربه دوباره ضعیف ولی آبدیده تر شدند و با پیگیری و ثبات قدم دوباره قوای حزب را ساختند.

پروسه تشکیل یا تاسیس یک حزب اصیل پرولتری، در هر کشور و به نسبت مقاطع مختلف در تاریخ انقلاب در هر کشوری، متفاوت است. معذالک میتوان برخی از مشخصه های کلیدی که در هر زمان و هر کشور برای ساختمان حزب ضروری است را چنین جمع بندی کرد: حزب باید خود را با صراحت بر ایدئولوژی و علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم متکی کند و دارای یک خط و برنامه صحیح باشد. خط و برنامه به معنای آن است که ویژگیهای هر کشور با استفاده از اصول جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تجزیه

و تحلیل شود و خطوط عمومی انجام یک انقلاب پرولتری پیروزمند برای آن کشور تدوین شود. برای تدوین چنین خطی مسائل سیاسی صبرم انقلاب هر کشور باید مشخص شده و جواب داده شوند. تدوین خطوط عمومی انقلاب پرولتری در هر کشور امری نیست که در اتاقهای در بسته انجام شود. اینها مسائلی هستند که یک سازمان کمونیستی تنها در ارتباط نزدیک با پیشبرد مبارزه طبقاتی و پراتیک انقلابی و مبارزه علیه خطوط انحرافی درون جنبش کمونیستی، میتواند مشخص کرده و به درک و حل آنها نائل آید. از الزامات دیگر تاسیس حزب، شکل گیری یک ساختار تشکیلاتی است که قادر باشد پراتیک انقلابی را بر پایه خط صحیح حزب پیش ببرد. هر چند ساختار تشکیلاتی حزب در ابتدا اسکلت وار است اما در روند پیشبرد مبارزه قوام می یابد و تقویت میشود.

یک حزب پرولتری حزبی است که درک روشنی از مسائل زیر داشته باشد؛ در سطح جامعه و جهان چه تغییراتی باید صورت دهد؛ برای انجام این تغییرات چه نیروی را باید مغلوب کند و چگونه؛ راه و استراتژی آن چیست؛ برای این کار نیاز به چه ایدئولوژی ای هست؛ چه نوع رهبری لازم دارد و چگونه باید خود را سازمان دهد؛ چگونه باید توده ها را بسیج و سازماندهی کند؟ بدون داشتن پاسخ برای چنین سؤالاتی و بدون شکل دادن به اتحادی حول هدف و راه رسیدن و برنامه اجرای آن، هیچ گروهی هر چند انقلابی و پر قدرت حزب نمیشود. و بدون اینکه این جوابها مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی باشند هیچ حزبی را نمیتوان حزب کمونیست محسوب کرد هر چند خودش چنین ادعائی داشته باشد.

این مساله در مورد امور تشکیلاتی نیز صادق است. ایده ها و روشهای سازمانی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی لازم است تا طبقه کارگر بتواند انقلاب پرولتری را رهبری کند؛ وگرنه کلیه تلاشهایش توسط ارتجاع درهم شکسته شده و مانع از ادامه کارش میشود. نمیتوان از یک سو صحبت از ریشه کن کردن نظام کهن کرد و از سوی دیگر در عرصه تشکیلات دارای سیاستهای قانون گرایانه و فرمیستی بود. حزب پرولتری بخاطر هدفی که دارد، باید دارای تشکیلاتی باشد که از عناصر پیشرو پرولتر تشکیل شود؛ وگرنه نمی تواند مبارزه علیه دشمن را بطور تزلزل ناپذیر پیش ببرد و پرولتاریا و خلق را در مبارزه علیه دشمن طبقاتی رهبری کند. ستون فقرات تشکیلات این حزب را رهبران، کادرها و اعضای آگاه و متعهد و از جان گذشته آن تشکیل میدهند. حزب باید ایده های سازمانی لازم و روشهای سازمانی لازم را تکریم دهد که بتواند پیوندها و حلقه های تشکیلاتی لازم را میان خود (به مثابه پیشاهنگ) و توده هایی که بسوی جلب میشوند برقرار کند، آنان را تعلیم سیاسی دهد تا بتوانند نقش پیشاهنگ را بازی کنند. آماده کردن ایدئولوژیک - سیاسی توده ها به مثابه اعضای حزب وظیفه ای بسیار حیاتی برای حزب پیشاهنگ طبقه کارگر است. مساله این نیست که افراد باید ابتدا به لحاظ روشنفکری به سطح بالائی برسند یا سالها در جنبش تجربه

اکثر رهبران به تبعید رانده شدند و بقول لنین شرایط کار زیرزمینی «حزب را تقریباً خفه کرد» و مساله گسترش پایه های حزب و عضوگیری از وظایف مهم مقابل حزب شد. با وجود این نسبت به سابق دارای کیفیت حزبی محکمتری بودند. زیرا تجربه انقلاب ۱۹۰۵ را از سر گذرانده و با جمع بندی از آن، خط و برنامه بلشویکها روشن تر شده بود. تجربه دوران شکست پس از انقلاب ۱۹۰۵ را داشتند. دورانی که لنین آنرا سالهای تیره و تاری نامید که در آن خیانت و انحلال طلبی رواج یافت. و در چنین فضایی حزب بلشویک ستون فقرات خود را در مبارزات مهم علیه اپورتونیسم، رویزیونیسم و انحلال طلبی، قوام بخشید. و زمانی که اوضاع شکست سپری شد و شرایط مساعد فرا رسید این هسته بلشویکی که کوچک و فشرده اما آبدیده شده بود و دارای وضوح ایدئولوژیک - سیاسی بسیار بود، بسرعت صدها و هزاران کمونیست را از میان نسل جدید و مبارزین قدیم دوباره پرورش داد و در صفوف حزب سازماندهی کرد.

پیش شرط قرار دادن کمیت و قدرت معین برای انجام وظایف عاجلی که مقابل روی کمونیستهاست، استدلال و بینش نادرستی است. در تاریخ جنبش کمونیستی، این استدلال بارها برای پرهیز از جهش به جلو (در زمانی که ضرورت و امکان تاسیس حزب فراهم بوده) پیش کشیده شده و در آینده نیز چنین خواهد بود. سوال کنونی این نیست که آیا حزب در حال تاسیس، از نیروی کافی برخوردار است یا نه؟ واضح است که نیست. بخودی خود نیز روشن است که حزب طبقات محکوم طی پروسه طولانی مبارزه و بخصوص با پیشبرد جنگ انقلابی است که نیرو انباشت میکند و کمیت و نفوذ گسترده ای بدست میآورد؛ و تنها پس از کسب قدرت سیاسی است که میتواند اکثریت توده ها را بزیر پرچم خود آگاه و متشکل کند. سوال امروز در مورد حزب اینست که آیا ما کمونیستها که نیروی کوچک ولی پیشرو هستیم باید جرات ارائه برنامه و خط کسب قدرت سیاسی و تحول جامعه را داشته باشیم و بطور منظم در جهت آن کار کنیم یا خیر؟ آیا همه کمونیستها باید با تمام قوا به این پروسه به پیوندند یا خیر! برای هر کمونیست انقلابی و کارگر آگاه، جواب روشن است.

سوال امروز در مورد حزب این نیست که آیا این حزب را توده های وسیع میشناسند و آیا این حزب بعنوان پیشاهنگ و هسته رهبری طبقه کارگر از جانب توده های کارگر به رسمیت شناخته شده است یا نه؟ سوال این است که آیا برای به رسمیت شناساندن این حزب باید با تمام قوا کار و مبارزه کرد یا بار دیگر دست مرتجعین، عوامفریبان و رویزیونیستها از همه رنگ (جریانات بورژوازی که برای کشیدن توده ها نقاب سوسیالیسم و کمونیسم بر چهره میزنند) را باز گذارد که توده ها را بدنبال برنامه های خود بکشند! جواب روشن است.

#### آیا متحد کردن همه کمونیستها

یکی از پیش شوتهای تشکیل حزب نیست؟

واقعیت آن است که موثرترین تلاش ممکن در شرایط کنونی برای متحد کردن کمونیستهای انقلابی در ایران، تهیه و انتشار «طرح برنامه حزب کمونیست» از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سریناران) است. وحدت واقعی تنها بر پایه یک خط و برنامه روشن و صحیح امکان پذیر است. پراکندگی تشکیلاتی جنبش کمونیستی را تنها با حل مساله پراکندگی ایدئولوژیک و سیاسی آن میتوان حل کرد.

ممکنست استدلال شود که برای متحد کردن کمونیستهای پراکنده یک دوران بحث و جدل نظری لازم است. اما درون جنبش چپ ایران خط و خطوط متفاوت هیچگاه روشن تر و تعیین تکلیف شده تر از اکنون نبوده است. بیش از بیست سال جدل نظری میان گرایشات متفاوت و بیش از بیست سال محک خوردن در عرصه پراتیکی برای روشن شدن خطها، کافی است. اکنون زمان آن است که کمونیستها تصمیم خود را بگیرند. امروز سوال واقعی مقابل کمونیستها این نیست

داشته باشند تا بتوانند وارد حزب شوند، بلکه مساله آنست که باید یک درک پایه ای از ایدئولوژی و برنامه سیاسی آن داشته باشند و در حین پراتیک انقلابی، امتحان پس داده و آبدیده شوند. چنین سبک کاری برای یک حزب پرولتری حیاتی است.

حزبی با این کیفیت در نتیجه پیگیری و ثبات قدم در پیشبرد مبارزه طبقاتی، به لحاظ کمی نیز بزرگ میشود. بقول صدر مائو داشتن خط صحیح ایدئولوژیک و سیاسی در مورد خصلت حزب کمونیست و پیشرفتهای آن تعیین کننده است: «زمانی که خط حزب صحیح باشد، در کارش موفق میشود. اگر پیروانی ندارد، میتواند پیدا کند. اگر اسلحه ندارد، میتواند بدست آورد. اگر قدرت سیاسی ندارد، میتواند آنرا کسب کند. اگر خط صحیح نباشد، هر آنچه را هم دارد از کف میدهد.»

#### چرا در جنبش کمونیستی

معمولاً کمیت و توان تشکیلاتی

پیش شرط تاسیس حزب قرار داده میشود؟

این به درکهای نادرستی بر میگردد که از گذشته در مورد ایجاد حزب در جنبش کمونیستی رایج بوده است. نتیجه عملی این درکها این بود که تا متحقق شدن این «پیش شرطها» تاسیس حزب بی جهت به تعویق افکنده میشود. حزب یک کیفیت معین است که مشخصه های عمومی اش را در بالا گفتیم. اما تبدیل این کیفیت به کمیت (تعداد کادرها و اعضاء، نفوذ در میان توده ها و غیره) همه عوامل متغیری هستند و نمیتوان درجه معینی از قدرت کمی را پیش شرط تاسیس حزب دانست. مثلاً اتحادیه کمونیستهای ایران در سال ۶۰ سازمانی به مراتب بزرگتر و قویتر از امروز بود. معذالک، دارای کیفیتی نبود که بتواند یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست را تاسیس کند. زیرا بطور مستحکم بر اصول مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم و یک خط صحیح در مورد استراتژی انقلاب در ایران، استوار نبود؛ بعلاوه اتحادیه هنوز جوان بود و تجربه انقلابی کافی نداشت که بر پایه آن خط و برنامه روشنی برای انقلاب ارائه دهد. کمیت اتحادیه در نتیجه زندانی شدن و اعدام رهبران و کادرها و اعضا و هوادارانش و سرکوب پایه توده ایش کاهش یافت. اما با گذر از تلاطمات مبارزه طبقاتی و در کوره داغ مبارزه طبقاتی، یک سازمان فشرده و آبدیده و با کیفیتی عالیتر برجای ماند.

واضح است که یک حزب کمونیست بدون تبدیل کیفیت خود به کمیت و قدرت کمی قادر به انجام وظایف خود نخواهد بود. یک کیفیت معین بطور خودبخودی به نیروی کمی بزرگتر تبدیل نمیشود، بلکه کار سخت و مذاکراتی بیحساب میطلبید. اما افزایش کمی قدرت حزب همواره مطرح است. مطمئناً قدرت کمی حزب کمونیست پس از کسب قدرت سیاسی به اوج خود میرسد. بعلاوه، افزایش قدرت کمی حزب یک پروسه طولانی است که از مراحل گوناگون گذر میکند و با افت و خیز همراه است. بطور مثال موسسین حزب کمونیست چین یک درجین بودند و بسیاری از آنان در خارجه به مارکسیسم گرویده بودند. این حزب در مبارزات خود قوی شد و نفوذ توده ای گسترده ای کسب کرد. اما بر اثر شکستها دوباره به حزبی کوچک تبدیل شد. هنگام «راهپیمائی طولانی» بیش از ۹۰ درصد تشکیلات حزب و ارتش و مناطق پایگاهی و نفوذ حزب کمونیست چین از میان رفته بود. مسخره خواهد بود اگر بگوئیم که آن حزب بعلت کاهش نیروی کمی اش بعد از ضرباتی که توسط دشمن خورده بود، دیگر نباید خود را حزب کمونیست میدانست. بالعکس، حزب کمونیست چین علیرغم کمیت ضعیف تر، دارای کیفیتی برتر از سابق شده بود زیرا در کوره مبارزات طبقاتی حاد، آبدیده تر شده و به خطی صحیح تر و کیفیات پرولتری مستحکم تری دست یافته بود. حزب کمونیست روسیه نیز پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ و طی سالهای پس از آن بشدت کوچک شد،

که آیا اکنون باید حزب ساخت یا نه؟ سوال این است که به کدام حزب، به کدام خط و برنامه باید پیوست. این یک تصمیم گیری مشکل است که بریدن از بسیاری افکار و عادات، پرورش مجدد با روحیه حزبی، آمادگی برای انجام سخت ترین وظایف و فداکاریها و پا گذاشتن بدور نوبنی از مبارزه انقلابی را ایجاب میکند. تردید در این تصمیم گیری، اغلب در پوشش سنوالات دیگر و ارائه پیش شرطهای مصنوعی جلوه گر میشود. حال آنکه لازم است پرده ها کنار زده شود و مسائل با صراحت کمونیستی مورد جدل قرار گیرند. امروزه ارائه یک خط و برنامه روشن و صحیح کلید وحدت کمونیستهای انقلابی است. بدون ایجاد حزبی که متکی بر این خط و برنامه باشد، فعالیتها و فداکاریهای کمونیستها، بدون نقشه و دورنما، به هرز میرود. چشم انداز مبارزاتی آنان محدود شده و نمیتواند به تغییر اساسی در جامعه و جهان بینجامد. تن دادن به چنین چیزی، جنایت در حق پرولتاریا و خلق است. ارائه این خط و برنامه و ایجاد حزب بر پایه آن، موثرترین و کلیدی ترین گام در راه ایجاد و تقویت هسته های مخفی کمونیستی است؛ موثرترین گام در راه توانمند ساختن کمونیستها در پیشبرد فعالیتهای عملی نقشه مند و جهت دار است؛ موثرترین گام برای این است که تضمین کنیم فعالیتهای کمونیستها به تحقق نقشه جنگ طبقاتی مستقل طبقه کارگر خدمت کند و نه به چیز دیگری. این موثرترین گام برای تداوم بخشیدن به فعالیت کمونیستها است.

#### علت اینکه «برنامه حزب کمونیست»

میتواند پرچم اتحاد کمونیستها در ایران باشد چیست؟

برنامه و خطی که ما برای تأسیس حزب کمونیست ارائه داده ایم و ساختار تشکیلاتی که شکل گرفته، صرفاً محصول مبارزات و تجارب اتحادیه کمونیستهای ایران نیست. اینها، تقطیر مبارزات و میراث همه کمونیستهای انقلابی ایران است. این دستاوردی است که از بطن تلاطمات طبقاتی بزرگ در عرصه تنویرکی و پراتیکی بدست آمده است.

کمونیستهای انقلابی ایران بیست سال مبارزه طبقاتی حاد و پیچیده را از سر گذرانده اند. بیست سال مبارزه علیه یکی از خونخوارترین و عوامفریب ترین دولتهای جهان و تلاشهایی که برای نابود کردن کامل کمونیستها و یا به تسلیم واداشتن آنان، بعمل آورده است. بیش از بیست سال مبارزه برای ترمیم زخمها و مبارزه با موج تسلیم طلبی و سرخوردگی. در این میان، بسیاری از سازمانهای کمونیستی زیر فشار ضربات از میان رفتند. بسیاری دیگر دست از اهداف اولیه خود مینوی بر انجام انقلاب پرولتری کشیدند. بخش بزرگی از جریان معروف به «خط سه»، مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسم را منحل کردند و به تکرار حملات جریان توده - اکثریتها علیه آن، پرداختند. سردهسته این جریان حزبی بود که با اتحاد سهند و کومله در سال ۱۳۶۲ ایجاد شد و «حزب کمونیست ایران» نام گرفت. این حزب سپس منشعب شد و یکی از این انشعابات، «حزب کمونیست کارگری» نام دارد. بخش بزرگی از جریان فدائی بالکل از خط انقلابی بنیانگذاران اولیه چریکهای فدائی دست شستند. و از صفوف اتحادیه کمونیستها نیز عده زیادی کاملاً سرخورده و منفعل شدند. کارزار ضد کمونیستی بین المللی که متعاقب فروپاشی بلوک شوروی براف افاد، یک موج انحلال طلبی دیگر را در میان «جنبش چپ» ایران دامن زد. مبارزه علیه انواع و اقسام احزاب و سازمانهای اپورتونیستی و ریزیونیستی که شوروی سوسیال امپریالیستی را به عنوان سوسیالیسم به مردم معرفی میکردند همواره جزئی لاینفک از پیچیدگی مبارزه بود. مشاطه گران اصلی شوروی امپریالیستی، حزب توده و اکثریت فدائی بودند اما اینها تنها نبودند. زمانی که سرمایه داری دولتی در شوروی سوسیال امپریالیستی به آنچنان بحرانی برخورد کرد که

فروپاشید، طرفداران رنگارنگ شوروی به بلندگوی کارزار ضد کمونیستی غرب امپریالیستی تبدیل شدند. اینان به موعظه خوانی علیه حزبیت و ایدئولوژی کمونیستی پرداختند و پخش این اراجیف پرزواتی در میان مردم را پیشه کردند. در عرصه سیاست نیز همینها با وقاحت علمدار سازش با جمهوری اسلامی شدند.

سربلند کردن از ضربات مهلک جمهوری اسلامی و پافشاری روی مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسم و برافراشته نگاهداشتن آن بر بستر این پیچ و خمها و تلاطمات، پیروزی عظیمی بود. مساله فقط پافشاری بر اصول عام مارکسیسم نبود. شکست انقلاب ضرورت جمعیندی از گذشته را نیز به میان آورد. جمعیندی از گذشته همواره زمین لغزانی است که در آن میتوان به گرایشهای راست یا «چپ» در غلتید. مهم بود که در عین پافشاری بر روی اصول، آنچه نادرستی اش ثابت شده بود را جمعیندی کنیم و کنار بگذاریم.

امروز باید کمونیستهای پراکنده و جوانانی که تازه به کمونیسم گرایش می یابند را حول این خط و برنامه متحد کنیم. این خط و برنامه پایه محکم و سالمی را برای آینده، برای فعالیتهای هر چه گسترده تر فراهم میکند. این برنامه و خط روشن، امکان آن را فراهم میکند که توده های وسیع واقعیت کمونیسم و برنامه ایجاد یک جامعه کمونیستی را برای اولین بار درک کنند؛ و جایگاه خود را در به ثمر رساندن آن، دریابند. این خط و برنامه سلاحی است برای مقابله با تمام سمومی که جمهوری اسلامی علیه کمونیسم به ذهن توده ها تزریق کرده است.

مطمئناً اگر شرایط خفقان حاکم بر ایران نبود مباحث میان کمونیستها جهت بازسازی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، غنی تر و گسترده تر می بود. تحت شرایط موجود، به اعتقاد ما تنها راه عملی برای سامان بخشیدن به جنبش کمونیستی ایران از نظر ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی، همان راهی است که ما رفتیم. و موفقیت در انجام اینکار، نه تنها کمونیست های انقلابی صادقانی که از نزدیک درگیر این پروسه نبوده اند را آشفته نکرده بلکه به آنان قوت قلب و امید داده است.

هر کمونیست انقلابی که با دیدگاههای اساسی مطروحه در برنامه و اساسنامه حزب کمونیست توافق دارد باید به این حزب بپیوندد. این یک اصل کمونیستی است. اختلافات قسمی با برنامه نباید مانع از انجام این وظیفه کمونیستی شود. زیرا در حزبی که بر پایه اصول مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسم ساخته شده کمونیستها همواره میتوانند با پیشبرد مبارزات درونی به تعمیق و تقویت خط صحیح خدمت کنند. تأسیس حزب مباحث ضروری را خاتمه نمی بخشد. بالعکس، با وجود حزبی با خط و برنامه روشن پرولتری، مباحث لازم با تمرکز و جهت گیری روشن، با هدف خدمت به اهداف انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی و انقلاب جهانی، در اتحاد نزدیک با «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست آن، پیش خواهد رفت. به این ترتیب کمونیستهای ایران نه تنها قادر خواهند بود که بالاخره یک اتحاد روشن بدور خط ایدئولوژیک و سیاسی صحیح را شکل دهند بلکه به ارتقاء وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی جنبش بین المللی کمونیستی نیز یاری رسانند. با تأسیس این حزب، کمونیستهای ایران در موقعیت بهتری برای کمک به شکل گیری احزاب مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست در کشورهای دیگر، قرار خواهند گرفت.

بنابراین هر آن کس که از این سیستم طبقاتی و بلاتی که بر سر توده ها میآورد متنفر است و خواهان جهانی کاملاً نوین است، باید به این حزب بپیوندد. حزبی که خط و نقشه و رهبری مبارزه در راه این هدف را دارد و ثابت کرده است که با گذر از مشکلات خونین و کوره های آتش مبارزه طبقاتی بر این هدف پابر جا میماند و از آن عقب نمی نشیند؛ حزبی که راه و روش و تشکیلاتی دارد که از هم اکنون آن هدف والا را منعکس میکند و برای تحقق آن برنامه روشنی دارد.

فقیر و بی زمین. اما هر کس و هر حزبی بر پایه ایدئولوژی بورژوازی عمل کند حتی اگر تمام اعضایش هم کارگر باشند، دیر یا زود به منافع طبقه کارگر و دیگر ستم‌دیدگان خیانت خواهد کرد.

ملل تحت ستم نیز به طبقات تقسیم می‌شوند. مثلاً در کردستان هم بورژوازی کرد داریم و هم پرولتاریا. به بورژوازی کرد نیز ستم می‌شود، اما بعلمت جایگاه طبقاتی اش که سرمایه دار است، به معامله با دشمن و زیر پا گذاشتن منافع اساسی اکثریت توده‌ها گرایش دارد. تنها آن احزاب و عناصری که بطور ریشه‌ای با ایدئولوژی و سیاست بورژوازی تسویه حساب می‌کنند، و بینش و موضع و متد طبقه کارگر را در پیش می‌گیرند، می‌توانند تا به آخر و بطور پیگیر برای منافع توده‌های تحت ستم مبارزه کنند. البته توده‌ها نیاز دارند که تجربه کنند و به چشم خود ببینند. و این حقشان است که رهبران را به آزمون بگذارند. و این وظیفه حزب پیشاهنگ است که نشان دهد حرف و عملش یکی است. هم در حرف و هم در عمل باید به توده‌های تحت ستم نشان داد که مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم ایدئولوژی آنهاست؛ و در مبارزه برای رهائی از انقیاد و ستم، تلسکوپ و میکروسکوپ آنهاست. آنها باید ببینند که تنها ایدئولوژی و برنامه پرولتری می‌تواند آنان در این راه هدایت کند تا بدون از چاله درآمدن و در چاه افتادن مبارزه پیروزمندان‌ه‌ای را علیه هر آنچه ارتجاعی است به پیش برند. حزب پیشاهنگ طبقه کارگر حزبی است که خودش مرتباً به توده‌ها یاد می‌دهد که از وی و هر حزبی که مدعی انقلابی بودن است سوال کنند که آیا به توده‌های تحت ستم پشت خواهند کرد و در میانه راه آنها را ول خواهند کرد؟ حزب پیشاهنگ طبقه کارگر به توده‌ها تضمین نمی‌دهد؛ بلکه می‌گوید تضمین آنست که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم را آگاهانه فرا بگیرد و خردتان ضامن آن باشید که حزبتان فاسد نشود.

#### پروسه بازسازی اتحادیه کمونیست‌های ایران، با توجه به هدف ناسیس حزب چگونه طی شد؟

اتحادیه کمونیست‌ها در دهه ۱۳۵۰، با الهام از مبارزات انقلابی خلق‌های جهان، اوج‌گیری نوین مبارزات انقلابی در ایران، و تحت تاثیر مبارزه رفیق ماتوتسه دون علیه رویزیونیسم شوروی و همچنین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی چین که برای مبارزه با احمیاء سرمایه داری در چین بود، بوجود آمد. اتحادیه توانست هسته‌ای از کمونیست‌های انقلابی را متحد کند و پا در راه انقلاب پرولتری در ایران بگذارد. پس از انقلاب، اتحادیه کمونیست‌ها یک تشکیلات سراسری قدرتمند بوجود آورد که نقش مهمی در سازماندهی مبارزات کارگری، دهقانی، مبارزات زنان و جوانان و مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی داشت. در سال ۱۳۶۰ با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه شمال را براه انداخت و در ۵ بهمن همانسال قیام آمل را که پشت جمهوری اسلامی را به لرزه انداخت، رهبری کرد.

ضرباتی که نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۱ بر اتحادیه وارد آوردند موجب از هم پاشیدن تشکیلات سراسری آن شد. بلافاصله باقیمانده کادرها و اعضای اتحادیه به بازسازی تشکیلات برای از سرگیری مبارزه مسلحانه پرداختند. بازسازی تشکیلات اتحادیه با ضربات پی در پی دیگر از سوی نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی مواجه شد اما اتحادیه هرگز از حرکت باز نایستاد. استواری بر اصول و اراده ادامه کاری از مشخصه‌های اتحادیه کمونیست‌ها در بیست سال گذشته بوده است. بینشی که این جان سختی و پیگیری را امکان پذیر می‌کرد، درک عمیق این واقعیت بود که توده‌های مردم برای دگرگون کردن وضعیت خود نیازمند یک رهبری انقلابی با دید روشن و صحیح هستند؛ رهبرانی که تزلزل ناپذیر، با ثبات، و مصمم هستند. و توده‌ها چنین رهبرانی را در حرف و عمل می‌سازند.

#### چرا می‌گویند حزب پیشاهنگ طبقه کارگر یک حزب سراسری است؟ چرا کارگران هر یک از ملل ایران نمیتوانند یک حزب کمونیست جداگانه تشکیل دهند تا اکثریت رهبران و اعضایش از همان ملت باشند؟

خصلت حزب طبقه کارگر بر حسب اینکه اکثریت رهبران و اعضایش از چه ملیتی و یا چه جنسیتی هستند مشخص نمی‌شود. بلکه بر حسب اینکه چشم انداز، موضع و برنامه چه طبقه‌ای را نمایندگی و منعکس می‌کند مشخص می‌شود. تاکید می‌کنیم یک طبقه، و نه یک ملت یا جنسیت مشخص. حزب ما نماینده پرولتاریا و منافع انقلابی آن است. و منافع پرولتاریا، به مثابه یک طبقه و نه این کارگر و آن کارگر، در پایان بخشیدن به تمام مناسبات استثمارگرانه، نابرابری‌ها، و هر نوع ستمگری در جامعه و جهان است. بورژوازی ملل تحت ستم و روشنفکران خرده بورژوازی این ملل می‌گویند که طبقه کارگر هر ملیتی باید حزب خود را بسازد. اما آنها چه بخواهند و چه نخواهند، عینیتی خارج از ذهن موجود است و آن اینست که طبقه کارگر، ورای مرزهای ملی که میان کارگران کشیده شده است، یک طبقه واحد است. این طبقه با یک دولت واحد روبروست که باید سرنگون کند. این طبقه حتی در سطح جهانی یک طبقه واحد است. برای همین برای پیشبرد انقلابش نیاز دارد که یک تشکیلات بین‌المللی کمونیستی نیز بسازد. وظیفه حزب پیشاهنگ طبقه کارگر این است که همه کارگران را بر پایه منافع مشترکی که به مثابه یک طبقه دارند، متحد کند و در فائق آمدن بر تمایزات ملی و نژادی و جنسی رهبری کند. و برای اینکه این مساله تحقق پذیرد حزب پیشاهنگ طبقه کارگر باید فعالانه علیه کلیه نابرابری‌های ملی و جنسی مبارزه کند. مبارزه طبقه کارگر و حزب کمونیست آن علیه این نابرابری‌ها، امتیاز دادن به خلق‌های تحت ستم نیست بلکه بخشی از خصلت پرولتری آنست؛ زیرا پرولتاریا تنها طبقه ایست که رهائی اش در گرو از میان رفتن کلیه اشکال ستم و استثمار است.

از سوی همین گرایش‌های ملی در ملل تحت ستم می‌شنویم که اگر حزبی سراسری باشد حتماً حزب فارس است و چون فارسها بر کردها و عربها و بلوچها و لرها و غیره ستم می‌کنند بنابراین این حزب هم به این خلق‌های تحت ستم خیانت خواهد کرد. در این مورد، از تاریخ بیست سال گذشته در کردستان هم مثال می‌آورند.

ما نمی‌گوییم این مثالها واقعی نیست. اما این نظریه حتی اگر بر یکسری واقعیات استوار باشد، نظریه غلطی است. اینکه حزبی به منافع توده‌های ستم‌دیده خیانت کند یا نه، مربوط به بینش طبقاتی آن حزب است و نه مربوط به منشاء ملی رهبرانش. مثلاً آیا در تاریخ ملت کرد، رهبران کرد به جنیش خلق تحت ستم کرد خیانت نکرده‌اند؟ میدانیم که کرده‌اند و اصطلاح جاش از همین جا می‌آید. بنابراین پایه‌های خیانت ناهبران را در ملت آنها نباید جست، بلکه باید در خصلت طبقاتی آنها جستجو کرد؛ در خصلت بورژوازی ایدئولوژی و سیاست آنها جستجو کرد. اینکه افراد یا احزاب خیانت کنند یا نه اساساً وابسته است به ایدئولوژی آنها. اگر حزبی در ابتدا نیت و شعارهای بسیار انقلابی و برابری طلبانه هم داشته باشد اما متکی بر ایدئولوژی بورژوازی و خط سیاسی غلط باشد، بالاخره پس از چند پیچ و خم در مبارزه طبقاتی کارش به خیانت میرسد. در این جهان دو نوع ایدئولوژی بیشتر نداریم و هر کس مال هر ملیتی که باشد یکی از این دو ایدئولوژی را داراست: ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی کمونیستی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم. ایدئولوژی کمونیستی، ایدئولوژی پرولتاریاست و ایدئولوژی بورژوازی متعلق به استثمارگران است و منافع آنان را منعکس می‌کند. هر کس بر مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم استوار بماند نه به طبقه کارگر خیانت می‌کند، نه به خلق‌های تحت ستم، نه به زنان و نه به دهقانان



یکی از عوامل مهم پایداری اتحادیه، پافشاری بر اصول و سیاستهای انقلابی پرولتری است؛ و عامل دیگر چگونگی برخورد اتحادیه به پیچ و خمهای راه و شکستهاست. بسیاری از کمونیستهای ایران بارها در مقابل ضربات و شکستها به دو صورت از صحنه پاک شده اند. یا دچار تسلیم طلبی شده و به نیروی رفرمیست و رویزیونیست بدل شده اند؛ و یا نتوانستند بر پایه میراث انقلابی خود و جمعبندی از تجارب شکست، دوباره سر بلند کنند و خود را بر پایه اصولی محکمتر و مهارت انقلابی بیشتر بازسازی کنند. بعد از ضربات دشمن بر نیروهای کمونیست، آنچه طلب میشد استواری بر اصول، بازبینی خط و نقشه و جمعبندی از اشتباهات، و اراده در بستن زخمها و تضمین ادامه کاری بود. آن ضربات بر پیکر اتحادیه موجب ضعف مغرط سازمان ما شد. علیرغم اینکه پس از دستگیری و اعدام گسترده رهبران و کادراهای اتحادیه، اپورتونیستها علنا اعلام کردند که «ماتونیسم همراه با ماتونیستها دفن شد» (۱) اما اتحادیه هرگز از صحنه جنبش سیاسی ایران کنار نرفت و پروسه بازسازی خود را نیز نه در اتاقهای در بسته بلکه در ارتباط نزدیک با پیشبرده پراتیک انقلابی به انجام رساند.

اتحادیه طی سی سال و در کوران فراز و نشیبهای بسیار و در مبارزات طبقاتی حاد و خونین، روند تکامل خود را طی کرد. بدون شک اتحادیه بدون گذر از این پروسه پر افت و خیز مبارزه طبقاتی، پیشروی، شکست و ضربه و جمعبندی از آن، و ادامه کاری و بازسازی در دشوارترین شرایط، کیفیت کنونی خود را نمی یافت. اما مهمترین عامل، پافشاری بر اصول مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم و بازسازی تئوری و پراتیک خود بر این پایه بود. حزب طبقه کارگر در راه طولانی انقلاب پرولتری، شکستهای زیادی خواهد خورد. آن حزبی میتواند حزب پیشاهنگ طبقه کارگر باشد که در رویارویی با شکستها، قد برافرازد، از شکستها و اشتباهات جمع بندی کند و به راه ادامه دهد. تنها با پایداری بر اصول کمونیستی انقلابی و جاده انقلاب است که پیشروان طبقه کارگر و مبارزین کمونیست میتوانند به توده ها نشان دهند که راه پیشروی موجود و امکان پذیر است. تنها بدین ترتیب میتوانند آنان را به این راه جلب کنند.

### آیا با تاسیس حزب کمونیست،

#### همه معضلات مقابل پای

#### انقلاب پرولتری در ایران، حل خواهد شد؟

عوامل مختلفی باعث شد که اتحادیه کمونیستهای ایران بتواند به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی ثبات خود را حفظ کند، در این زمینه به وضوح و قاطعیت بیشتری دست یابد و حول این خط ایدئولوژیک و سیاسی به انسجام تشکیلاتی دست پیدا کند. در این میان، نقش کلیدی را میراث مارکسیست - لنینیست - ماتونیستی بازی کرد. یکی از مشخصه های اتحادیه کمونیستهای ایران دفاع از کمونیسم واقعی در مقابل انواع و اقسام کمونیسم دروغین بود که عمدتا توسط حزب توده ترویج میشد. این سنت لنینیستی که مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم بدون مبارزه علیه اپورتونیسم امکان ندارد؛ و این سنت ماتونیستی که برای ممانعت از فاسد شدن احزاب کمونیست باید درون آنها همواره مبارزه دو خط جاری باشد، به ما کمک کرد که در دو مقطع مهم که بادهای اپورتونیسم و رویزیونیسم در جنبش کمونیستی ایران وزیدن گرفت، به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم بلند شویم؛ یکی در مقطع پس از شکست انقلاب که موج انحلال طلبی در شکل حمله به مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم شروع شد. سرخوردگی و انفعال در صفوف خود اتحادیه کمونیستها رخنه کرد که بشدت با آن مقابله شد. و مقطع دوم؛ پس از فروپاشی شوروی امپریالیستی و حملات افسار گسیخته غرب امپریالیستی به کمونیسم، حزبیت پرولتری، و دیکتاتوری پرولتاریا.

یک «شانس» تعیین کننده برای اتحادیه این بود که جنبش بین المللی کمونیستی توانست پس از کودتای بورژوازی نوین در چین و اسیا، سرمایه داری در آنجا، سرعت خود را جمع کند و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» را به مشابه مرکز جنبی نیروهای مارکسیست - لنینیست - ماتونیست جهان و گامی بسوی ایجاد

تاسیس این حزب، تازه آغاز یک «راهپیمایی طولانی» است. کار سخت و فداکاریهای زیادی باید کرد تا شالوده مستحکم حزب در میان قایل اتکاء ترین طبقات و اقشار انقلابی جامعه و در مناطق استراتژیک ریخته شود؛ از یک حزب ضعیف به حزبی قوی، از حزبی بدون پیوندهای کم به حزبی ریشه دوانده در میان توده ها، از حزبی بدون ارتش و جنگ مسلحانه به حزبی که جنگ خلق را آغاز کرده، تبدیل شود. اما برای انجام همه اینها یک چیز کلید است: به رسمیت شناختن این حقیقت که شالوده ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی ضروری حزب بوجود آمده است. از اینجا به بعد وظیفه ما عبارتست از تقویت و گسترش این شالوده و اساس. تغییر و تحولات سیاسی سریع جامعه طلب میکنند که چنین وظیفه ای با حداکثر سرعت تحقق یابد. امروز شرایطی است که باید پیشروی های جهش وار کرد. وظیفه ما این است که بر این اساس آنچنان سازمان حزبی بسازیم که بتواند هر چه سریعتر جنگ خلق را آغاز کند. راه مشکل و پریچ و خم است اما این شالوده محکم موجود است که ما را قادر میکند بر هر مانعی فائق آئیم و با تهور و بی باکی بیشترین استفاده را از ارضاع مساعد کنونی جامعه برای پیشرویهای جهش وار حزب پیشاهنگ طبقه کارگر بکنیم.

(۱) از سخنان منصور حکمت پس از وحدت میان سهند و کومه له

طرح برنامه حزب کمونیست را بخوانید و به بحث گذارید!

ما را از نظرات خود در مورد این برنامه آگاه کنید!

در امر تاسیس حزب پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر سهم بگیرد!

تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مانونیست)، روش مبارزه با آنان را نیز خواهند آموخت و جنگ خلق را تا سرنگونی دولت ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور با گذر از فراز و نشیبها، تکامل خواهند داد.

### مناطق پایگامی و قدرت نوین خلق

در تجربه ایران و کشورهای خاورمیانه ما جنگهای چریکی زیاد دیده ایم. مشخصا در کردستان ایران، سالها جنگ علیه جمهوری اسلامی جریان داشت. اما هیچکدام از اینها منجر به برقراری مناطق پایگامی و استقرار دولت نوین خلق نشد. اصولا، احزابی که این جنگهای چریکی را رهبری میکردند در پی تحقق چنین هدفی نبودند. هدف آنها از دست زدن به جنگ چریکی محدود این بود که بر رژیم فشار بگذارند و امتیازاتی بدست آورند. اما جنگ خلق در نپال از همان ابتدا برای برقراری قدرت خلق مبارزه میکرد. بهمین جهت، هنگامی که در جریان پیشروی جنگ خلق در مناطق روستائی خلاء قدرت ایجاد شد، حزب کمونیست نپال (مانونیست) به پشتوانه ارتش خلق، و با پاک کردن مناطق مهمی از وجود نیروهای انتظامی و پلیس، به ایجاد مناطق پایگامی و برقراری «کمیته های قدرت نوین خلق» اقدام کرد. بدین ترتیب نظمه دولت نوین بوجود آمد. در مناطق پایگامی، توده ها به اعمال قدرت سیاسی می پردازند و با استفاده از قدرت سیاسی تازه به کف آمده به سرنگون کردن مناسبات اقتصادی و اجتماعی کهن و ایجاد مناسبات اقتصادی و اجتماعی نوین دست می زنند. حزب کمونیست نپال (مانونیست) عمیقا معتقد است که ایجاد مناطق پایگامی جوهر جنگ خلق است. و اگر جنگ انقلابی با این هدف تکامل نیابد، نیروهای چریکی به گروههای چریک سرگردان و بدون هدف تبدیل شده و پیوندشان با توده ها گسسته می شود. در آن صورت، هدف را فراموش کرده و در نهایت یا مضمحل شده و یا فاسد می شوند. مطمئنا هر منطقه پایگامی دوباره می تواند توسط قوای نظامی دولت تصرف شود. اما نیروهای چریکی باید در مناطق دیگری دوباره منطقه پایگامی ایجاد کنند و برای احیاء مناطق پایگامی قبلی تلاش کنند. در حقیقت دیالکتیک جنگ خلق عبارتست از «احیاء و ضد احیاء» و «محاصره و سرکوب ضد محاصره و سرکوب». یعنی از یکطرف دشمن سعی می کند قدرت سابق خود را از طریق محاصره و سرکوب جنگ خلق احیاء کند و از طرف دیگر، جنگ خلق با هدف درهم شکستن محاصره و سرکوب و تحکیم قدرت نوین خلق به پیش می رود.

دهقانان و روشنفکران مترقی جهان به گونه ای دیگر به این جنگ خلق می نگرند، از آن الهام می گیرند، با اشتیاق تحولات آنرا دنبال می کنند و با تمام قوا از آن حمایت می کنند. بطوریکه هم اکنون یک جنبش توده ای در هند تحت رهبری کمونیستهای انقلابی آن کشور در حمایت از جنگ خلق در نپال به راه افتاده است؛ و در نقاط دیگر جهان نیز چنین کارزاری در حال شکل گیری است.

### پیشروی های جنگ خلق

همانگونه که به هنگام آغاز جنگ خلق در نپال، نشریه حقیقت شماره ۲۵ نوشت: «آغاز جنگ خلق در نپال مانند آغاز دیگر جنگهای ستمدیدگان، کوچک و محقرانه بود: عملیات چریکی در مقیاس کوچک و بدون پشت جبهه، توسط توده هایی که برای اولین بار دست به مبارزه نظامی می زنند. جنگ عمدتا با سلاحهای بومی، دینامیت و تعداد کمی سلاح مدرن آغاز شد. جوخه های رزمی کارگران و دهقانان و میلیشیای روستاها مصالح اولیه ساختن ارتش سرخ هستند. این جوخه ها هنوز سازمانی ابتدائی داشته و کم تجربه اند. اما این دورنما و نقشه را دارند که گام به گام جنگیدن را در جریان جنگ بیاموزند، از سازماندهی عالیتر برخوردار شوند، سلاحهای بومی و مواد منفجره و اندک سلاحهای جدید را بخوبی بکار گیرند تا سلاح پیشرفته تر را از جنگ نیروهای پلیس و ارتش که برای سرکوبشان اعزام می شوند، بریابند و به لحاظ تسلیحاتی نیز خود را گام به گام مجهزتر کنند.» در چهار سال گذشته همه این مراحل بسرعت چشمگیری طی شد. امروز ۲ میلیون نفر روستا نشین در مناطق آزاد شده زندگی می کنند و دولت نوین خلق را در مقابل دولت ارتجاعی حاکم بر نپال بر پا کرده اند. این مناطق پایگامی، پشت جبهه برای گسترش جنگ خلق به تمام نقاط نپال هستند. توده های ساده روستائی به جنگجویان منضبط و آزموده ای تبدیل شده اند. اکنون زنان دهقان فقیر که حتی از سوی مردان دهقان فقیر هیچ انگاشته میشدند، فرماندهی جوخه های نظامی ارتش خلق را بر عهده دارند و یا عضو «کمیته های قدرت نوین خلق» هستند.

اکنون نیروهای انتظامی دولت ارتجاعی نپال بهیچوجه یارای مقابله با ارتش خلق که از کارگران و دهقانان تشکیل شده را ندارند. دولت نپال در آستانه بکارگیری ارتش نپال و مشاوران نظامی هندی و اسرائیلی در مقابله با جنگ خلق است. مطمئنا ورود ارتش ارتجاعی به صحنه جنگ مشکلات بسیاری را پیش خواهد آورد. اما چریکهای ارتش خلق

## دستاوردهای جنگ خلق در نپال

چهار سال پیش جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مانونیست) آغاز شد. به این مناسبت نشریه حقیقت (شماره ۲۵ - مرداد ۱۳۷۵) نوشت: «در اواخر بهمن ماه (۱۳ فوریه ۱۹۹۶) کارگران و دهقانان نپال... تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مانونیست) آغاز جنگ درازمدت توده ای را ... اعلام کردند. آنها بی ریزی مسیر و سرنوشت نویسی را آغاز نمودند که تنها راه رهائی از جهنم فقر و محرومیت جگر خراش است... ما عمیقا معتقدیم که فداکاری و تلاش کارگران و دهقانان نپال در راه رهائی از قید هرگونه ستم و استثمار و ساختمان جامعه ای نوین، الهام بخش کمونیستها و زحمتکشان دیگر نقاط جهان بویژه آسیا خواهد بود.»

اکنون پس از چهار سال، مطبوعات غرب از نپال نه بعنوان کشوری با «مردمانی آرام» و «مناظر زیبای توریستی» بلکه بعنوان کشوری که در آن «جنگ چریکی بیرحمانه ای در جریان است» نام می برند. هر زمان توده های محروم و جان به لب رسیده به توده های خشمگین و جان پر کف تبدیل می شوند؛ هر زمان توده های لگد مال شده به توده های آگاه و سازمان یافته که رهبری و ارتش خود را دارند تبدیل می شوند، هر زمان ها از مرز شورش خودبخودی رد شده و به میدان مبارزه مسلحانه نقشه مند علیه دولت‌های مرتجع خود پای می گذارند، روزنامه های ارتجاع و امپریالیسم به سیاق همیشگی فریاد و احمیتا سر می دهند و آنان را «خونخوار و بیرحم» توصیف می کنند. اما کارگران و

برنامه حزب کمونیست نپال (مانوئیست) نیز جزء وظایف آن محسوب می شود. اجزاء مهم برنامه حزب که از هم اکنون عملی میشود عبارتند از ریشه کن کردن فئودالیسم و کوتاه کردن دست ملاکین و ریاخواران و بانکها از جان و مال دهقانان، برقراری برابری میان زن و مرد و واژگون کردن تمام آداب فئودالی ضد زن و قیود دیگری که بر دست و پای زنان است، تضمین حقوق ملل و اقوام مختلف.

در مناطق پایگاهی، کمیته های محلی قدرت نوین دارای بخشهای مختلف هستند که خدمات مورد نیاز جامعه را پیش می برند: بخش بهداشت، بخش آموزش و پرورش، بخش توسعه اقتصادی، بخش امنیت و بخش مالی و غیره. بخش مالی دارای بانکی است که توده ها پول خود را به آن می سپارند. از آنجائی که این مناطق پایگاهی هنوز با ثبات نیستند این بانکها، سیار هستند. بخش مالی این کمیته ها متکی بر جمع آوری مالیات است. در این مناطق توده های مردم مالیات خود را به دولت نوین می پردازند. شرکتهائی که طرف قرارداد دولت هستند و از سوی قدرت نوین خلق اجازه ادامه فعالیت دارند، مجبورند مالیاتهای سنگین به دولت نوین بپردازند.



جنگجویان مانوئیست در منطقه رولپا

#### جبهه متحد انقلابی تحت رهبری حزب کمونیست

ایجاد یک جبهه متحد از همه نیروهای انقلابی و مترقی یک ضرورت حیاتی برای مغلوب کردن دولت ارتجاعی و پیروزی انقلاب است. حزب کمونیست و جبهه متحد و ارتش خلق، سه ابزار حیاتی، سه سلاح معجزه آسا در انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می شوند. یعنی بدون اینها انقلاب پرولتری به ثمر نمی رسد. ستون فقرات و یا اساس جبهه متحد را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می دهد. در واقع طبقه کارگر و حزب کمونیست، با پیشبرد سیاست جنگ خلق در مناطق روستائی و سیاست «زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند» وحدت کارگران و دهقانان را بوجود می آورند. اما شکل جبهه متحد به خصوصیات هر کشور هم مربوط است. مثلا در نپال علاوه بر اینکه کارگران و دهقانان، تحت ستم و استثمار هستند، اقلیت های ملی و قبایل مناطق کوهستانی نیز از اجحافات مضاعف رنج می برند. حزب کمونیست نپال (مانوئیست) خراسته های عادلانه این ملل و قبایل را به رسمیت شناخته و آنان را به وحدت در این جبهه متحد فرا خوانده است. اغلب آنان نیز این دعوت را پذیرفته و برای سرنگون کردن دولت نپال به این جبهه پیوسته

تصمیم گرفت قدرت نوین خلق را بطور علنی مستقر کند. در مناطق پایگاهی، انتخابات علنی برگزار شد تا توده ها مستقیما به شکل دادن ارگانهای دولت نوین اقدام کنند. برای اینکه قدرت نوین همه اقشار جامعه را نمایندگی کند، کاندیداهائی از حزب کمونیست نپال (مانوئیست)، از دهقانان، زنان، روشنفکران چپ، و اقلیت های ملی در انتخابات شرکت کرده و ارگانهای قدرت نوین را تشکیل دادند. کلیه توده ها با هر گرایش سیاسی حق رای داشتند. فقط دشمنان طبقاتی (ملاکین، بوروکراتها و غیره) از این حق محروم بودند. انتخابات در مناطق آزاد شده همزمان بود با مضحکه انتخاباتی که دولت برای مجلس خود براه انداخته بود. در بسیاری مناطق کسی حاضر نشد کاندید انتخابات مجلس شود و در مناطقی حتی یک نفر هم پای صندوق رای نرفت. این شکست مفتضحانه ای برای دولت و پیروزی بزرگی برای جنگ خلق و قدرت نوین خلق بود. نشریات مترقی و مستقل و حتی برخی از روزنامه های دولتی به مقایسه این دو انتخابات پرداختند و گفتند که انتخاباتی که دولت برگزار کرد در واقع یک بازی نمایشی بود. در عوض انتخابات مانوئیستها، بیان دموکراسی واقعی، دموکراسی نوین بود.

وظیفه مرکزی دولت نوین، کمک به پیشروی جنگ خلق است. اما پیاده کردن

با شروع و گسترش جنگ خلق در نپال، پلیس و قوای مسلح فئودالها و مرتجعین سرعت شکست خورده و بسیاری از مناطق روستائی غرب کشور را رها کردند. البته هنوز تمام مناطق از وجود نیروهای نظامی و سیاسی دشمن پاک نشده بود، اما بهر حال خلا قدرت دولتی بوجود آمده بود. وظیفه مقابل پای کمونیستها این بود که این خلا قدرت را با استقرار قدرت نوین خلق پر کنند. بنابراین در ابتدا کمیته های قدرت نوین پشکل مخفی شکل گرفت. این کمیته ها در اساس توسط حزب و با اتکاء به اعضا حزب و تشکلات توده ای دهقانان و زنان و روشنفکران بوجود آمد. کمیته ها وظایف خود را از مخفیگاه پیش می بردند. البته توده های مردم از وجود آنها مطلع بودند. با رشد جهش وار جنگ خلق، امکان و ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی آزاد شده در چشمم انداز ظاهر شد. اوضاع نوینی بوجود آمد. اوضاع و شرایط جدید، علنی شدن «قدرت نوین» را امکان پذیر و ضروری کرد. حتی ارتش خلق نیز در برخی مناطق به فعالیت و سازماندهی علنی پرداخت. پایه توده ای حزب و جنگ خلق گسترش یافت. آن بخش از توده هائی که قبلا از جنگ خلق حمایت نمیکردند، به پشتیبانی آن آمدند. در این مرحله حزب

# در جهت ایجاد مناطق پایگاهی به پیش رویم!

سخن ریز نوحه سرمقاله نشریه «کارگر»

ازگان حزب کمونیست نیال (ماتونیست)، مورخ اکتبر ۱۹۹۹ است.

کلیدی میان یک منطقه چریکی و منطقه پایگاهی مساله قدرت سیاسی پرولتاریاست. که تنها با برقراری مناطق پایگاهی مادیت پیدا می کند. بنابراین هر انقلابی مارکسیست - لنینیست - ماتونیستی که با حکم «بدون قدرت سیاسی همه چیز توهّم است» آشناست، باید اهمیت اساسی منطقه پایگاهی را تشخیص دهد و هشیار باشد که هر هدفی کمتر از برقراری منطقه پایگاهی در جریان جنگ خلق، ما را با خطر انحراف روبرو می کند. تاکید بیش از اندازه بر ماندن در فاز منطقه چریکی می تواند به روحیه چریکی شورشگران بی هدف بینجامد. این در جوهر خود هیچ نیست مگر رفرمیسم مسلحانه. در جنبش کمونیستی بین المللی مثالهای منفی زیادی از این بابت موجود است. در گذشته وقتی ما از عباراتی مانند «تدارک برقراری مناطق چریکی» سخن می رانیدیم یا در نقشه های مختلف هدف را «تمرکز تمام قوا برای ایجاد مناطق چریکی» اعلام می کردیم، آنکه مقصود ما از این عبارات، کاملاً مفهوم تاکتیکی و کوتاه مدت آن بوده است. در این چارچوب، جلسه گسترده چهارم درک تنویرک مفهوم منطقه پایگاهی یک جهش کیفی کرد و شعار «به پیش در جهت ایجاد مناطق پایگاهی» را برای نقشه نوین پیش گذارد. البته رشد سریع جنگ خلق، بخصوص رشد جوانه های قدرت محلی خلق در منطقه غرب که منطقه عمده جنگ خلق است، پایه های مادی برای جهش در آگاهی حزب را فراهم کرده بود. اما نباید به دام درک مکانیکی از مناطق پایگاهی بیفتیم، به این صورت که از همان ابتدا مناطقی کاملاً تکامل یافته و با ثبات هستند. مناطق پایگاهی نیز سطوح مختلف تکامل دارند و به مناطق پایگاهی موقت، باثبات و نسبتاً با ثبات تقسیم می شوند. همچنین باید توجه داشت که پروسه آفریدن مناطق پایگاهی، متغیر است. در نتیجه انقلابیون پرولتر باید خلاقیت داشته باشند و پیش شرط های جهانشمول برای ایجاد مناطق پایگاهی را تمیز دهند و یا تدوین کنند. مثلاً، رفیق

جنگ خلق کبیر که در نیال آغاز شده، اکنون چهارمین سال خود را می گذراند و جهش وار پیشرفت می کند. در این مسیر مسائل زیادی سر بلند می کنند که از اهمیت درازمدت برای جنبش کمونیستی بین المللی برخوردارند. بخصوص در عرصه مبارزه درونی و مبارزه طبقاتی. همانطور که انتظار میرفت دولت ارتجاعی سرکوب خونینی را تحت پوشش به اصطلاح عملیات «سیرا کیلو-۲» به راه انداخت. دولت این عملیات را در آخر ماه مه ۱۹۹۸ آغاز کرد. حزب پرافتخار پرولتری ما جلسه گسترده چهارم کمیته مرکزی را در اوت ۱۹۹۸ تشکیل داد. این جلسه گسترده جلسه ای تاریخی بود. در ژوئیه ۱۹۹۹ جلسه کامل کمیته مرکزی تشکیل شد. در این جلسات حزب تصمیم گرفت مشّت را با مشّت جواب دهد. بنابراین، نقشه ای برای جهش کیفی در تقویت سه سلاح انقلاب (حزب، ارتش و جبهه متحد) و ارتقاء جنگ خلق به سطحی نوین، به سطح ایجاد مناطق پایگاهی، ارائه داد. در نتیجه دو راه، راه انقلاب و ضدانقلاب، و دو دولت، دولت جمهوری دموکراتیک نوین و دیکتاتوری مشروطه سلطنتی، با شدت و خشونت فزاینده ای، برای سلطه خویش رقابت می کنند. طبیعی است که این جهش کیفی در یکسال گذشته فداکارهای بسیار بیشتری را طلب می کرد. در این یکسال بیش از ۶۰۰ تن جانباخته قهرمان داشتیم که بسیار بیشتر از رقم یکصد نفر طی دو سال قبل از آن است. دروّه های سرخ و افتخار ما نثار این جانباختگان کبیر باد!

مناطق پایگاهی، نقاط اتکای استراتژیک برای جنگ خلق هستند و برای جنگ درازمدت خلق با استراتژی محاصره شهرها از طریق روستا، از اهمیتی مرکزی برخوردارند. بنابراین هدف استراتژیک هر جنگ خلق، بوجود آوردن مناطق پایگاهی است که مجموعه اش در نهایت جمهوری دموکراتیک نوین را تشکیل می دهند. بالعکس منطقه چریکی صرفاً یک مرحله گذار در شکل گیری منطقه پایگاهی است و نمی توان آن را به یک هدف استراتژیک مجزا تبدیل کرد. فرق

اند. برخی از این ملل و قبایل که علیه رژیم مبارزه مسلحانه می کنند، اکنون این مبارزه را در چارچوب نقشه های ارتش نوین خلق و جبهه متحد خلق که تحت رهبری حزب کمونیست است، پیش می برند.

## فعالیت در شهرها

کار حزب در شهرها عمدتاً بسیج و سازماندهی سیاسی است. اما برخی عملیات چریکی کوچک نیز انجام می گیرد. مثلاً، مامورین نظامی و مسببین قتل و شکنجه و مامورین عالیرتبه دولتی به سزای اعمال خود می رسند. حزب کمونیست، سازمانها و گروههای مترقی را در مبارزه سیاسی علیه دولت بسیج می کند. پلیس در روستاها، برای مقابله با رزمندگان ارتش نوین خلق، به کشتار دسته جمعی اهالی، تجاوز و آتش زدن خانه ها دست می زند. حزب کمونیست، سازمانهای حقوق بشر را تشویق می کند که این سیاستهای کثیف دولت را اذیاء کنند و به مبارزه علیه آن بلند شوند. حزب کمونیست در اعتراض به این اقدامات تبهکارانه دولت، در شهرها جنبش های توده ای برپا می اندازد. اعتصاب سراسری اخیر که به تعطیل چند روزه تمام فعالیتهای شهرهای بزرگ انجامید در این زمره اند. فعالیتهای مطبوعاتی حزب کمونیست نیز گسترده است. علاوه بر روزنامه های محلی که تحت تاثیر جنگ خلق به نشر نظریات حزب و اخبار این جنگ می پردازند، روزنامه نگاران مترقی در روزنامه های کثیر الانتشار نیز بی محابا به این کار اقدام می کنند.

در اینجا نمونه ای از نفوذ و قدرت جنگ خلق در نیال را با رجوع به گزارش مطبوعات ذکر می کنیم. در فروردین ماه امسال (۱۳۷۹) هفته نامه انگلیسی گاردین چنین نوشت: «هفته گذشته ماتونیستها فراخوان اعتصاب دادند و کشور را به حالت تعطیل درآوردند. خیابانهای کاتماندو (پایتخت نیال) خلوت و مغازه ها بسته بود». برخی رسانه ها خبر از دهها عملیات توسط صدها چریک دادند که منجر به کشته شدن تعداد زیادی پلیس و مصادره سلاحهای آنان توسط انقلابیون شد. در «رولپا» که منطقه اصلی تحت نفوذ حزب کمونیست نیال (ماتونیست) است، چریکها کوشیدند فرودگاهی را اشغال کنند. گاردین به این نکته اشاره کرد که «چریکهای ماتونیست نیال... بخشی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که مقرش در لندن است. گروه راه درخشان (حزب کمونیست پرو) و ماتونیستهای هند نیز بخشی از آنهاند. چریکها سلاحهای خود را از دست پلیس می ربایند و یا اینکه خودشان آنها را می سازند.»



صحیح و بر پایه تقویت شالوده دموکراتیک حزب، تقویت کرد. بنابراین، چهارمین جلسه گسترده و پلنوم پس از آن، عزم جزم کرد تا درسهای پیشرفته «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی»، این عالیترین قله تکامل آیدئولوژیک پرولتاریا را در زمینه ساختن یک حزب متحد و متمرکز تحت فرماندهی سیاست پرولتری، محکم در دست گرفته و بکار بندد. بر این پایه تصمیمات مشخصی برای متمرکز کردن رهبری و روش برقراری سلسله مراتب رهبری در درون و بیرون حزب اتخاذ کرد. سپس از طریق پیشبرد یک پروسه زنده و فعال وحدت - مبارزه - دگرگونی یک مفر فرماندهی قوی، تحت رهبری دبیر کل حزب رفیق پراچاندا بوجود آمد و سطح وحدتی نوین بر پایه ای جدیدتر که تا بحال در حزب وجود نداشت، بدست آمد. معذالک، حزب کاملاً آگاه است که نه در مورد نقش رهبری غلو کند و نه اینکه به آن کم بها دهد؛ بخصوص با توجه به درسهای تلخی که در سالهای اخیر از تجارب دیگر احزاب برادر در جنبش بین المللی آموخته ایم. حزب مصمم است که درسهای «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی» را در تعلیم میلیونها جانشین انقلابی بکار بندد. کارزار اصلاح حزب که اکنون در حزب جریان است، باید شالوده محکمی برای ساختن و پرداختن یک حزب انقلابی تراز نوین که شایسته رهبری جنگ خلق باشد، برقرار کند.

ایجاد مناطق پایگاهی در نهایت وابسته به توان نظامی ارتش خلق است. تنها زمانی که نیروهای مسلح دولت ارتجاعی از یک منطقه خاص بیرون رانده شوند و توده ها در موقعیتی باشند که در مقابل حملات ارتجاع به لحاظ نظامی از خود دفاع کنند، می توان صحبت از برقراری یک منطقه پایگاهی واقعی کرد. معذالک، تا زمان نقش سوم جنگ خلق، توان نظامی بسیار عقب تر از برتری سیاسی ما بر دشمن بود. جلسه گسترده چهارم با توجه به این مساله نقشه نوینی را برای ساختمان ارتش خلق ارائه داد و نیروهای نظامی خلق را در سه کاتگوری تجدید سازماندهی کرد: نیروی عمده، نیروی درجه دوم (یا نیروی محلی) و نیروی پایه. نیروی عمده که در سطوح جوخه به بالا سازماندهی می شود تحت رهبری دفتر منطقه ای قرار می گیرد؛ نیروی درجه دوم که از سطح رسته به بالا سازماندهی می شود تحت فرماندهی کمیته بخش است؛ و نیروی پایه، میلیس مسلح است. در نتیجه، جنگ خلق در آغاز سال چهارم شاهد یک جهش کیفی در توان نظامی نیروهای مسلح خلق بود. اجرای موفقیت آمیز یک رشته عملیات چریکی سطح بالا در شکل حمله و کمین علیه نیروهای کماندوتی دشمن و نیروهای انتظامی،



توده های انقلابی در یکی از مناطق پایگاهی سرخ

حزب، عالیترین شکل سازمان پیشاهنگ پرولتری است. حزب سلاح کلیدی و رهبری کننده انقلاب است بنابراین لازم است با تکامل جنگ خلق، حزب هر چه قاطعتر و مستحکمتر شود. برای اینکار، قبل از هر چیز لازم است که حزب را به مثابه یک ارگانسیم زنده که از وحدت اعداد تشکیل شده در نظر بگیریم. و نه به صورت پدیده ای یکدست. این تضادها گاه حاد و گاه خفیف اند؛ گاه آشکارند و گاه مخفی. مضافاً، ایده ها و گرایشات غیر پرولتری راست، «چپ» و سنتریست، در حزب رسوخ می یابند. اینها انعکاس مادی وجود طبقات مختلف در جامعه است. برای اینکه یک حزب متحد و متمرکز پرولتری و قادر به رهبری جنگ خلق داشته باشیم باید در قبال تضادهای درون حزب، روش و متد صحیحی را در پیش بگیریم. روشهایی که در «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی» تدوین شد. (۱) باید تحت فرماندهی سیاست پرولتری به مبارزه در خط در درون حزب دامن بزنیم؛ این مبارزه را با هدف متحد شدن - نه انشعاب کردن - و با روش های صمیمانه و باز - نه توطئه گرانه - پیش ببریم. با تکامل جنگ خلق به سطح عالیتر، تمرکز حزبی که اساساً به معنای تمرکز ایده های صحیح است نیز اهمیت بیشتری می یابد. این تمرکز را باید بطور

ماتر گفت برای ایجاد مناطق پایگاهی لازم است که یک ارتش خلق قوی که دارای پایگاه توده ای قدرتمند است حضور داشته باشد، یک حزب انقلابی و پایگاه اقتصادی موجود باشد و جغرافیای منطقه نیز مساعد باشد. در مورد مشخص نیال و در شرایط نامساعد بین المللی، مناطق پایگاهی محلی نیازمند پشتیبانی ملی و بین المللی است. معذالک، نقشه جلسه گسترده چهارم کمیته مرکزی حزب مبنی بر جهش بزرگ بسوی ایجاد مناطق پایگاهی، موجب رشد همه جانبه جنگ خلق و ایجاد کمیته های خلق نیمه علنی در مناطق عمده غرب کشور شده است و مساله مناطق پایگاهی را در دستور کار نوری انقلاب قرار داده است. این یک پیروزی بزرگ برای پرولتاریای بین المللی است. همه انقلابیون مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست باید با دقت و پیگیری بیشتری کلیه مصافها و فرصتهائی را که این شرایط پدید میآورد مورد دقت فراوان قرار دهند. جهش کیفی در پروسه تکامل مبارزه طبقاتی، جهش کیفی در رشد سه سلاح انقلاب (حزب، ارتش، جبهه متحد) را نیز طلب میکنند. بنابراین، جلسه گسترده چهارم و پلنوم کمیته مرکزی، تصمیم های مشخصی را برای تکامل آنها گرفته اند. این تصمیمات از اهمیت تشریحی و پراتیکی بلند مدت برخوردارند.

## گلوبالیزاسیون:

### از افسانه تا واقعیت

قلم بدستان و تحلیل گران مدافع سرمایه داری می گویند «گلوبالیزاسیون» کلید سحرآمیز قرن بیست و یکم است که درهای نیک بختی را بروی کشورهای جهان باز خواهد کرد و هر کس مقابل آن بایستد محکوم به ورشکستگی و بدبختی است. منظور اینان از «گلوبالیزاسیون» بوجود آمدن بازار واحد سرمایه و کار و کالا در سطح بین المللی و ادغام روندهای اقتصادی همه کشورها در آن است.

اما «جهانی شدن» یک پدیده قرن بیست و یکمی نیست. اقتصاد جهانی سرمایه داری در تمام قرن بیستم، بجز کشورهای سوسیالیستی شوروی تا اواسط دهه ۱۹۵۰ و چین تا سال ۱۹۷۶، بر سراسر جهان غلبه داشته و حاصل آن برای نوع بشر چیزی جز انقیاد ملل تحت ستم سه قاره آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، بحرانا، جنگهای جهانی و منطقه ای، قحطی و گرسنگی و استثمار بیرحمانه میلیاردها انسان کره خاکی نبوده است. همان روندهای اقتصاد جهانی که در قرن بیستم حاکم بود اکنون شدیدتر و انفارگسیخته تر ادامه می یابد. سرمایه امپریالیستی، خود را به اقصی نقاط جهان و در کلیه فعالیتهای اقتصادی بشر بسط می دهد و با اعمال فشار اقتصادی و سیاسی و نظامی همه چیز را تحت کنترل خود درآورده و در بازار جهانی ادغام می کند.

اینکه جهانی شدن به معنای آن است که هر چیز که انسانها با آن کوچکترین سر و کاری دارند (حتی هوا) باید تبدیل به کالا شود، مالکیت آن به کسی داده شود، و در «بازار آزاد جهانی» (در واقع «بازار انحصاری جهانی») معامله شود. سازمانهای بین المللی سرمایه داری (مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و غیره) روند جهانی شدن را طراحی می کنند و دولتهای مربوطه در هر کشور آن را به اجراء می گذارند. برای اینکه روشن شود روند گلوبالیزاسیون چگونه همه چیز مردم جهان را به مثابه کالا به خرید و فروش میگذارد، چند مثال می زنیم:

طبق سیاستهای دیکته شده به مکزیک، کلیه زمینهای اشتراکی قبایل بومی شامل

سراسر کشور را به لرزه در آورد. حمله چریکی به پادگان نیروی کماندونی مخصوص در بخش جاجازکوت (در منطقه غربی) در ژوئن ۱۹۹۹ توسط یک «نیروی ضربت» چریکهای خلق را می توان بعنوان یک نمونه خوب از رشد توان نظامی نیروهای انقلابی ذکر کرد. در این عملیات ۲۰ اسلحه بدست آمد و بیش از ۲۴ تن از سربازان دشمن به اسارت درآمدند (که بعدا آزاد شدند). هنوز باید تکاملات بیشتری صورت گیرد. به همین دلیل آخرین پلنوم کمیته مرکزی بیشترین تاکید را بر ساختمان ارتش با هدف برقراری مناطق پایگاهی گذارد.

مسئله «جبهه متحد» مستقیما به برقراری قدرت سیاسی مرتبط است. بنابراین واضح است که یک بند ناف، آن را با مساله برقراری مناطق پایگاهی متصل میکند. قدرت سیاسی در حال ظهور در مناطق پایگاهی از طریق کمیته های جبهه متحد یا کمیته های سه در یک اعمال خواهد شد. اغلب این کمیته ها مشتمل است بر اقشار مختلف دهقانی و خرده بورژوازی شهری. مجموعه کمیته های جبهه متحد در نهایت «جبهه متحد انقلابی» یا جمهوری دموکراتیک نوین خلق را در سطح مرکزی تشکیل خواهند داد. معذالک، بدلیل رشد ناموزون انقلاب در مناطق مختلف و بدلیل ماهیت بشدت متمرکز دولت ارتجاعی در نیال، میتوان گفت که در همان مراحل اولیه جنگ خلق نیز میتوان برخی اشکال اولیه جبهه متحد انقلابی در سطح مرکزی را ایجاد کرد و چنین کاری ضروری است. بنابراین، جلسه گسترده چهارم و پنجم اخیر، تصویب کرد که کار تشکیل چنان جبهه متحد انقلابی را در سطح مرکزی آغاز کند. این جبهه جای «جبهه متحد خلق» که اکنون موجود است و با توجه به تغییر اوضاع و نیازها ناکافی است را خواهد گرفت. با بوجود آمدن «کمیته سازمانده برای جمهوری دموکراتیک نوین خلق»، حتی در همان اشکال اولیه اش، عملا دو مرکز متخاصم قدرت سیاسی بوجود خواهد آمد و این امر جهش بزرگی در پروسه تغییرات انقلابی در کشور خواهد بود.

بگذار تا مرتجعین جهان یا دیدن طلایه های ظهور یک قدرت پرولتری نوین در دامنه های هیمالیا، بخود بپرزند زیرا این قدرت نوین پرولتری، پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتاریا خواهد بود!

پیش بسوی ایجاد مناطق پایگاهی!

دروود جاودانه بر جانب ختگان کیرا

زنده بان مارکسیسم - لنینیسم - ماوتوسیما

۱) انقلاب کبیر فرهنگ پرولتاریائی در چین که تحت رهبری ماوتسه دون برای انقلابی تر کردن حزب و کل جامعه سوسیالیستی پیش رفت و نقطه عطفی در تاریخ انقلابات پرولتری جهان است - توضیح از حقیقت.

طرح خصوصی سازی شد و برای فروش به کمپانیهای کشاورزی آمریکائی عرضه شد. میلیونها دهقان مکزیک با این طرح و طرحهای مشابه از زمینهای خود کنده شده و آواره شهرها شده اند؛ بدون آنکه جذب اقتصاد رسمی شوند. مثال دیگر: طبق قراردادهای جدیدی که این نهادهای بین المللی تحت کنترل امپریالیستها صادر کرده اند هر کشوری به نسبت جمعیتش حق دارد هوای جهان را آلوده کند. یعنی کثیف کردن هوای جهان یک کالاست. هر کشوری به نسبت جمعیتش صاحب مقداری از این کالاست و می تواند حق استفاده از آن را به کشور دیگری بفروشد. از آنجائی که در کشورهایی مانند بنگلادش سرمایه داری به اندازه ای رشد نکرده که بتواند این کالا را در روند تولیدات صنعتی و کشاورزی خود سرمایه گذاری کند، حق آلوده کردن هوا را به کشور دیگری مانند آمریکا میفروشد. یک مثال دیگر: دهقانان مناطق دور دست هند یا مکزیک، چید اندر جد و در نتیجه تجربه قرون به نوعی بذر دست یافته اند که در شرایط جوی مشخص آنجا و یا در مقابل حشرات معین، مقاوم است. همه دهقانان از این تجربه مشترکا بدست آمده استفاده می کنند. از نظر سرمایه داری این بذر، این تجربه چندین نسل از دهقانان، باید از «مالکیت اشتراکی» درآید و تبدیل به کالا شود. باید «صاحب» پیدا کند و در بازار مبادله کالائی جهان ادغام شود. این بذر توسط دولتهای این کشورها با زور و غارت و رشوه و فساد، «خصوصی سازی» می شود و کمپانیهای چند ملیتی حق انحصار استفاده از این بذر را بدست می آورند. از این پس، دهقانان هندی یا مکزیک باید بابت استفاده از بذری که صدها سال از آن استفاده کرده اند، مبلغی به آن انحصار بین المللی بپردازند. مثال دیگر: در کشورهایی مانند هند و ایران بسیاری از گیاهان کوهستانی مصارف داروئی دارند. روستائیان این گیاهان را جمع آوری می کنند و به تاجر محلی می فروشند. تاجر محلی به نوبه خود آن را به خارج صادر می کند. با ادغام هر چه بیشتر ایران و هند در بازار جهانی، دولت این کشورها یا استانداران مناطق مختلف، انحصار جمع آوری این گیاهان کوهستانی را به شرکتهای داروئی چند ملیتی خواهند فروخت. در نتیجه، تاجر محلی هنگام صدور این گیاهان باید مبلغی را بابت انحصار به آن شرکت چند ملیتی بپردازند. و هر تاجر محلی نیز به نوبه خود این مبلغ را از روستائیان که از این راه امرار معاش می کنند، اخذ می کند. یعنی پس از ادغام آن منطقه کوهستانی و گیاهان آن در «بازار آزاد جهانی»، روستائیان باید بابت جمع آوری

این گیاهان پول بپردازند. میلیاردها توده زحمتکش اینگونه از «مزایای» ورود به «بازار آزاد جهانی» بهره مند میشوند! جهانی شدن یعنی گسترش انحصار و کنترل سرمایه داری جهانی بر جزء جزء زندگی مردم جهان. روند «جهانی شدن» تنها به معنای آن است که گروههای سرمایه داری امپریالیستی و دولتهای آن ها، کل روندهای تولیدی موجود، منابع طبیعی منجمد هوا، و دانش بشر (منجمد تجربه دهقانان مناطق دور افتاده) را تحت انحصار مضاعف خویش در می آورند.

هر بخش از جامعه بر حسب منابع طبقاتی خود، واقعیات مربوط به گلوبالیزاسیون را می بیند. بورژوازی برای جلب حمایت خرده بورژوازی و گنج کردن توده مردم دست به افسانه سرانی در مورد «گلوبالیزاسیون» می زند. بیانید این افسانه ها را دانه به دانه بررسی کنیم.

**افسانه:** جهانی شدن موجب آن می شود که شکاف میان کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای عقب مانده پر شود. (۱)

**واقعیت:** جهانی شدن به معنای رشد مزوزون و برابر نیست. بالعکس! تحت مناسبات امپریالیستی، بهم پیوستگی هر چه بیشتر فعالیتهای اقتصادی در سراسر جهان موجب تشدید رشد ناموزون میان کشورهای مختلف می شود. جهانی شدن روندی است که برای کشورهای متفاوت، نتایج متفاوتی بیار می آورد. جهانی شدن، ثمره یا محصولی نیست که همه بطور یکسان از آن بهره مند شوند. جهانی شدن، موجب تشدید وابستگی زندگی اقتصادی کشورهای تحت سلطه مانند ایران، به کشورهای مانند آمریکا، ژاپن و اروپای غربی می شود.

رشد اقتصادی در جهان بشدت ناموزون است. در یکسو، چند کشور سرمایه داری امپریالیستی قرار دارند و در سوی دیگر اکثریت کشورهای عقب مانده که بخش کوچکی از سرمایه انباشت شده بین المللی در آنها سرمایه گذاری می شود. این در حالی است که نرخ بازگشت سرمایه های امپریالیستی از کشورهای عقب مانده حداقل دو برابر نرخ بازگشت سرمایه گذاری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. در سال ۱۹۹۳ بطور کل ۷۵ درصد از سرمایه گذاری های مستقیم خارجی، در کشورهای آمریکا و ژاپن و اتحادیه اروپا صورت گرفت که تنها ۱۴ درصد از اهالی دنیا را شامل می شد.

رشد ناموزون به اینجا ختم نمی شود. آن درصد ناچیز سرمایه گذاری مستقیم کشورهای امپریالیستی در کشورهای جهان سوم نیز در معدودی از کشورهای جهان سوم متمرکز

است. بطور مثال، در سال ۱۹۹۳ حدود ۷۵ درصد از سرمایه گذاری مستقیم خارجی ایالات متحده آمریکا در «جهان سوم»، تنها در ۱۰ کشور متمرکز شد که قریب به نیمی از آن، به چین اختصاص یافت.

بعلاوه، سرمایه گذاری های مستقیم خارجی در کشورهای «جهان سوم»، در بخشها و مناطق معینی از این کشورها انجام می شود. بطور مثال اکثر سرمایه گذاری های خارجی در چین در مناطق ساحلی آن متمرکز است. این الگوی سرمایه گذاری موجب رشد جزیره وار بخشهای بسیار کوچکی از اقتصاد و مناطق معینی از کشور می شود و بقیه نقاط و رشته های اقتصادی در فقر و عقب ماندگی باقی می ماندند.

**بنابراین گلوبالیزاسیون نه تنها توسعه مزوزون جهانی همراه نمی آورد، بلکه اساسا متکی بر توسعه ناموزون است.** شرکت های چند ملیتی، برای استثمار نیروی کار ارزان، بخشهایی از صنایع تولیدی خود را به جهان سوم منتقل می کنند؛ که صنایع تولید البسه ورزشی یک نمونه آنست. در حالی که مزد یک کارگر کارخانه کفش های ورزشی در چین روزی یک دلار است، دستمزد همین شغل در ژاپن ساعتی ۳۰ دلار است. کارگر مکزکی در «ماکی یادور»ها (کارخانه هانی که شرکتهای آمریکاتی در مرز مکزیک با آمریکا بر پا کرده اند) روزی ۵ دلار می گیرد؛ در حالی که برای همان کار در آمریکا ساعتی ۱۶ دلار پرداخت می شود. بنابراین، امپریالیستها با کمترین سرمایه گذاری، بیشترین نیروی کار را در کشورهای جهان سوم استثمار می کنند. شکاف عمیق میان معدودی از کشورهای امپریالیستی و اکثریت کشورهای «جهان سوم» محصول ناگزیر و همیشگی سرمایه داری جهانی است و با هر چه جهانی تر شدن، این شکاف و ناموزونی عمیق تر می شود.

**افسانه:** گلوبالیزاسیون یعنی یکسان کردن مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم بر همه کشورهای جهان. رشد سرمایه داری نوع غرب و از بین رفتن مناسبات نیمه فئودالی از نتایج گلوبالیزاسیون برای کشورهای تحت سلطه است.

**واقعیت:** اینطور نیست! واقعیت آن است که بخش مهمی از کارکرد بازارهای جهانی که در آنها سرمایه و محصولات تولید شده آزادانه از مرزهای مختلف عبور می کنند، متکی است بر تفاوتهای میان مناطق مختلف جهان. این تفاوتها از نظامهای اقتصادی و سیاسی متفاوت که بر کشورهای مختلف حاکم است، سرچشمه می گیرند. نظامهای اقتصادی نیمه فئودال نیمه مستعمره که بر اکثر کشورهای تحت سلطه حاکم است، برای

سرمایه های خارجی، کار ارزان و زمین ارزان و منابع زیرزمینی ارزان فراهم می کنند. اگر سرمایه های انحصاری از سرمایه گذاری در کشورهای تحت سلطه، سودهای کلان و چند برابر نمی بردند هرگز به آن کشورها وارد نمی شدند. اگر همه جا شرایط بهره کشی و سودآوری سرمایه یکسان بود، میان سرمایه های انحصاری بر سر بازارهای جهان رقابتهای مرگ بار صورت نمی گرفت. کمپانی ورزشی «نایکی» به تایلند می رود زیرا در آنجا می تواند مزد بخور و نمیر، بدون مزایا و ساعات کار ثابت، و بدون بیمه پردازد و برای تضمین نرخ حداکثر استثمار، کارگران را مانند برده در محیط کار حبس کند. گلوبالیزاسیون موجب شده که سرمایه داری پیشتر از گذشته بتواند از این تفاوت ها استفاده کند. کمپانیهای چند ملیتی اکنون می توانند با استفاده از تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل سریع، و با اتکاء به کارگران بومی خود، از کار ارزان کودکان و زنان روستاهای دور افتاده کشورهای عقب مانده در شرایط نیمه برده داری استفاده کنند. اگر در گذشته سرمایه داران آمریکانی مجبور بودند با کشتی از آفریقا برده به آمریکا ببرند، امروزه نیازی به این کار نیست؛ چرا که از پیشرفت تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل برای سازمان دادن استثمار نیروی کار تحت شرایط نیمه بردگی در دور افتاده ترین نقاط جهان استفاده می کنند.

سرمایه بین المللی در کشورهای عقب مانده، یک نظام سرمایه داری شبیه آنچه در غرب مسلط است، ایجاد نمی کند. آنچه تولید می کند، سرمایه داری بوروکراتیک است. بند ناف سرمایه داری بوروکراتیک وابسته به سرمایه داری بین المللی است و برای به حداکثر رساندن سودآوری خود به فوق استثمار و بهره کشی نیمه فئودالی از کارگران و دهقانان دست می زند.

با ورود سرمایه خارجی به کشورهای عقب مانده، جوانب بسیار مهمی از فئودالیسم منحل می شود. مناسبات کار مزدی سرمایه دارانه رشد می کند. اما در بسیاری جوانب نیز مناسبات فئودالی باز تولید می شود. فقر تحمیل شده بر مناطق روستایی و حاشیه شهرها موجب می شود که سرمایه داران بتوانند هر شکل از بهره کشی قرون وسطائی را بر آنان تحمیل کنند. روند «گلوبالیزاسیون» بر تعداد کارگرانی که در شرایط «انقیاد» بسر می برند، افزوده است. هر آنجا که استفاده از شیوه های بهره کشی ماقبل سرمایه داری برای سرمایه سودآوری داشته باشد، هیچ ابائی از این کار ندارد. امروزه تویهای فوتبال کمپانیهای ورزشی چند ملیتی توسط کودکانی دوخته میشود که کارفرما، پایشان را زنجیر می کند تا از

بر نقش دولت های کشورهای تحت سلطه در روند جدید «جهانی شدن» افزوده می شود؛ و اصولا سرمایه های خارجی راغب نیستند به کشورهای وارد شوند که در آنها دولت مرکزی قوی وجود ندارد.

**افسانه:** با ورود سرمایه گذاری های خارجی در کشورهای جهان سوم شغل ایجاد می شود، سرمایه تولیدی تقویت می شود، کشور صنعتی می شود.

**واقعیت:** ۵۰۰ شرکت بزرگ صنعتی که کنترول ۲۵ درصد از اقتصاد جهانی را در دست خود دارند، ۰.۵٪ (پنج صدم درصد) از اهالی دنیا را به اشتغال خود درآورده اند! این واقعیتی است که با ادغام هر چه بیشتر کشورهای جهان سوم در بازار جهانی، سرمایه های خارجی بیشتری وارد این کشورها می شود و حول آنها مقداری شغل ایجاد می شود. اما چندین برابر این میزان، مشاغلی که سابقا موجود بود از میان می رود؛ زیرا بازارهای داخلی یا کالاهای خارجی انباشته شده و تولید کنندگان داخلی که قدرت رقابت با آنها را ندارند ورشکسته می شوند. اقتصاد کشاورزی و مشاغل این بخش نیز به همین ترتیب، سریعآ نابود می شوند. مثلا، امروز در هند هشتاد میلیون زن روستائی به همان اندازه شیر از دام می دوشند که صد هزار تولید کننده محصولات لبنیاتی در آمریکا، تولید کنندگان آمریکائی قادرند شیر را ارزاتر از زنان روستائی هند وارد بازار این کشور کنند. بقیه ماجرا را به راحتی می توان حدس زد.

بنابراین ورود سرمایه های خارجی، حتما مشاغلی ایجاد می کند اما حتی یک صدم درصد از آنچه نابود کرده را جایگزین نمی کند. بعلاوه، امروز عمده سرمایه خارجی که وارد کشورهای جهان سوم می شود، سرمایه وامی و بورسی و کوتاه مدت است. دغدغه این سرمایه که به «پول داغ» مشهور شده، استفاده سریع از نوسانات مالی و ارزی در جهان است و به هیچوجه پایش را به یک عرصه بند نمی کند. این سرمایه در پی براه انداختن تولید و ایجاد شغل نیست.

این افسانه سرائی است که گویا ورود سرمایه های خارجی یا تکنولوژی پیشرفته غرب به ایران، موجب تغییر ماهیت سرمایه داری از «غیر تولیدی» به «تولیدی» خواهد شد. ورود تکنولوژی مدرن و سرمایه ها، موجب تضعیف بخش «غیر تولیدی» سرمایه داری بوروکراتیک - کمپرادور ایران خواهد شد. بالعکس سرمایه تجاری یا استفاده بیشتر از تکنولوژی ارتباطات و حمل و نقل، کارآئی خود را بالا برده و حجم مبادلات خارجی و داخلی خود را افزایش خواهد داد و انحصار بیشتری در عرصه تجارت خارجی و داخلی

کشیده می شوند؛ نهادهای آموزشی گسترش می یابند؛ جوانان با مظاهر ترقی بشر آشنا می شوند و به عقب ماندگی و محرومیت خود پی می برند. آشنائی با علوم طبیعی به آنان اجازه می دهد که بر خرافات و مذهب خط بطلان بکشند. اما سلطه امپریالیسم، روند مدرنیزاسیون و گسست از فتودالیسم را چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه سیاسی و فرهنگی همواره به روندی بطنی و دردناک تبدیل کرده است. امپریالیسم بطور گسترده از شیوه های ماقبل سرمایه داری استفاده کرده و به حفظ آتوریته های فتودالی یاری رسانده است. ترقیات علمی بشر همواره بشکل بسیار محدود و دست چین شده به کشورهای عقب مانده راه یافته است؛ به صورت کالائی لوکس و گرانقیمت و بعنوان بند وابستگی. در ازای استفاده گروهی از اهالی کشور از این کالا، اکثریت مردم باید تحت شرایطی عقب مانده به بهره کشی برده وار تن دهند. در شرایطی که نظام تولید و مبادله جهانی، دور افتاده ترین نقاط جهان را به ورطه اقتصاد سرمایه داری جهانی کشانده، اکثریت مردم دنیا حتی یک بار هم از تلفن استفاده نکرده اند! روند رایج در این کشورها بعد از ورود امپریالیسم، رشد جزیره وار معدودی نقاط و در مقابل، عقب ماندگی اکثریت آنها بوده است. روند این بوده که اقلیت بسیار نازکی از رشد و توسعه بهره مند شده اند؛ و اکثریت عظیم بیش از پیش در فقر فرو رفته اند. طبقات ارتجاعی حاکم در این کشورها، هنوز از وجود آن اقلیت مرفه بعنوان منبعی برای ایجاد توهم ایدئولوژیک در بین مردم استفاده کرده اند. دولت های حاکم موعظه می کنند که مردم باید فکر سرنگون کردن نظام موجود و ایجاد نظامی کاملا متفاوت را از سر بیرون کنند و به جای اینکار به جان هم بیفتند تا شاید به بخشی از آن اقلیت ممتاز تبدیل شوند.

ادغام کشورهای تحت سلطه در نظام جهانی سرمایه داری، حتی موجب مدرنیزه شدن ساختار گروه های سرمایه داری انحصاری این کشورها نمی شود. این گروهها فقط در چارچوب روابط خانوادگی و حول بندهای محکم با حکومت یا به اصطلاح «پارتی داشتن» در رژیم شکل می گیرند. برخی سرمایه داران کوچک (مثلا سرمایه داران کوچک بخش خصوصی در ایران و مشخصا سرمایه داران آذری و کرد) بر این توهمند که با روند جدید «جهانی شدن»، این انحصار بهم خواهد خورد. طبق منطق اینان با تشدید جهانی شدن، مرزها نیز عملا برداشته شده و سرمایه های خارجی ورای دولت های حاکم وارد مناطق مختلف کشورها می شوند و مستقیما قرارداد می بندند. این خواب و خیال بورژوازی متوسط است. اما در واقعیت،

جایشان حرکت نکنند. با ادغام هر چه بیشتر اقتصادهای محلی در بازار جهانی، مناسبات و تولیدات محلی ریشه کن می شوند. در حالی که محصول و نیروی کار دهقان یا مقیاس محلی و کشوری قیمت گذاری می شود، نهاده هائی که بازار جهانی به وی عرضه می کند یا مقیاس بازار کشورهای سرمایه داری امپریالیستی قیمت گذاری می شود. بدین ترتیب دهقانان در معرض رقابت نابرابر و انحصاری، ورشکسته می شوند و کشور برای اولیه ترین نیازهای زندگی مردم هر چه بیشتر به واردات مواد غذایی وابسته می شود.

جهانی شدن موجب مدرنیزه شدن بخشهایی از کشاورزی سرمایه دارانه می شود. این امر را مثلا در استفاده از وسایل حمل و نقل سریع برای رساندن محصول به بازار، یا استفاده از کود شیمیائی و تراکتور و غیره می بینیم. اما کشاورز سرمایه دار برای اینکه بتواند با قیمت های جهانی محصولات کشاورزی رقابت کند، با استفاده از شیوه های بهره کشی ماقبل سرمایه داری هزینه نیروی کار خود را پائین نگاه می دارد. مثلا، در ایران کشاورزان سرمایه دار در حاشیه شهرها، نیروی کار مورد نیاز خود را از روستاهای دورافتاده استخدام می کنند. این نیروی کار بر پایه زندگی یک کارگر در شهر، یعنی به صورت روزمزد و بر پایه محاسبه حداقل معیشت کارگر و خانواده وی استخدام نمی شود؛ بلکه بصورت کنتراتی و بر پایه محاسبه سطح معیشت خانوار در روستا و منظور کردن قطعه زمین خانوار بجای کمک خرج و بیمه بیکاری و مزایا و غیره، استخدام می شود.

**افسانه:** جهانی شدن موجب مدرنیزه شدن ابعاد زندگی اجتماعی در کشورهای تحت سلطه می شود. مثلا مردم از طریق ماهواره و اینترنت با پیشرفت های بشر در زمینه های مختلف آشنا می شوند، خرافات را کنار میگذارند، رژیمها را مجبور می کنند که قوانین فتودالی را کنار بگذارند، خود مردم سنن و عقاید عقب مانده ماقبل سرمایه داری را کنار می گذارند و غیره.

**واقعیت:** بدون شک ورود سرمایه امپریالیستی به کشورهای عقب مانده مانند ایران، به همان درجه ای که موجب رشد سرمایه داری می شود بخشی از مردم را نیز به حوزه ترقیات بشر و افکار نوین می کشاند. این روندی است که از یک قرن پیش آغاز شده است. روند «جهانی شدن» جدید نیز کلیه ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی کشورهای تحت سلطه را متاثر می کند و باعث مدرنیزه شدن می شود. برای نمونه، زنان هر چه بیشتر به عرصه تولید و آموزش

انقلاب بلشویکی تحت رهبری لنین در روسیه بوقوع پیوست. این انقلاب شکاف بزرگی در بافت ارتجاعی - امپریالیستی جهان بوجود آورد. برای اولین بار بخشی از جهان تحت حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر درآمد و در آنجا نظام بهره کشی انسان از انسان سرنگون شد.

با جهانی تر شدن تولید و مبادله سرمایه داری در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، خصلت تولید هر چه اجتماعی تر شد. اما در همان حال، پروسه تولید اجتماعی تحت کنترل انحصاری چند بلوک سرمایه داری جهانی درآمد. به این ترتیب تضاد اساسی سرمایه داری که تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است، حاد شد. تشدید این تضاد در سه روند جلوه گر شد: یکم، تشدید تضاد میان بورژوازی و طبقه کارگر که به شکل اوج گیری مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و وقوع انقلاب اکتبر بروز کرد. دوم، تشدید تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که برپائی مبارزات ضد ارتجاعی ضد استعماری در شوراهائی نظیر ایران و چین در آغاز قرن بیستم نشانگر آن بود. سوم، تشدید تضاد میان قدرتهای امپریالیستی که بر سر تصرف مستعمرات با هم رقابت می کردند. آنها بالاخره با دست زدن به جنگ جهانی دعوای میان خود را حل کرده و بر پایه اینکه کدامیک پیروز و کدامیک مغلوب شد، جهان را میان خود تقسیم کردند.

امروز نیز مانند اوایل قرن قبل، به غلط تحلیل و پیش بینی می شود که: سرمایه داری جهانی هر چه یکدست تر می شود و ماهیت ملی خود را از دست می دهد؛ همه جای جهان را بطور یکدست سرمایه داری می کند؛ امپریالیستها نیازی به رقابتهای بیرحمانه بر سر تقسیم غنائم جهان ندارند و بنابراین عصر جنگهای امپریالیستی بسر آمده است. البته این افسانه ها نزد خود دولتهای امپریالیستی خریدار ندارد. به همین خاطر، بودجه های سرسام آوری برای تقویت زرادخانه تسلیحاتی و استفاده گسترده از تکنولوژی پیشرفته در جنگ اختصاص می دهند.

واقعیت اینست که کلیه سرمایه های انحصاری امپریالیستی، در عین اینکه در سطح بین المللی انباشت سرمایه می کنند اما ریشه های عمیقاً ملی دارند. بخش عمده دارائی شرکت های چند ملیتی در کشورهای مربوطه آنها است. طبق آمار یک موسسه تحقیقی بین المللی بنام «هرست و تامپسون» بین ۷۰ تا ۷۵ درصد ارزش افزوده شرکتهای چند ملیتی در کشور مربوطه خودشان تولید شده است. نتیجه گیری این موسسه تحقیقاتی اینست که فعالیت بین المللی این شرکتها، «ریشه های ملی» دارد. کلیه شرکتهای

حلقه های ارتباطی متقابل موجود نیست. رشدی که این سرمایه داری موجب می شود بسیار ناهنجار است. بجز چند رشته و چند جا اغلب بخش ها و اغلب نقاط در شرایط عقب افتادگی به سر می برند.» (به نقل از «طرح برنامه حزب کمونیست» منتشر شده توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)).

**افسانه:** با موج گلوبالیزاسیون، دولت ها هیچکاره شده اند.

**واقعیت:** دولت های امپریالیستی بیش از هر زمان متمرکز شده اند. سرمایه داری جهانی برای پیشبرد بهره کشی، بیش از پیش به رژیم های کشورهای تحت سلطه مانند ایران اتکا می کنند. آنها به این دولت ها برای ایجاد امنیت و ثبات سیاسی مورد نیاز سرمایه نیاز دارند. این ثبات و امنیت از طریق سرکوب خونین توده هائی برقرار می شود که زیر بار استثمار و فقر و گرسنگی سر به عصیان برداشته اند. امپریالیستها به رژیم های کشورهای تحت سلطه بعنوان کارگزار شرکت های چند ملیتی و واسط آنها با توده های مردم این کشورها نیاز دارند. رژیمهای کارگزار هستند که پروسه بهره کشی از نیروی کار ارزان مردم، غارت منابع طبیعی کشور و توزیع کالاهای این چند ملیتی ها در بازار داخلی کشورهای شان را سازمان می دهند.

**افسانه:** سرمایه داری جهانی دیگر خصلت ملی خود را از کف داده و یک بلوک واحد جهانی است. معنایش اینست که سرمایه داری می تواند تضادهای میان سرمایه های مختلف را حل کند و مانع از بروز رقابتهای بین المللی و جنگهای جهانی میان قدرتهای امپریالیستی شود. این بحث می خواهد از یک پارچه شدن امپریالیستها به این نتیجه برسد که دیگر سرمایه داری قادر است مانع از وقوع انقلابات پرولتری در کشورهای مختلف شود.

**واقعیت:** نظریه پردازان سرمایه داری، عین همین تحلیل و پیش بینی را در آستانه قرن بیستم ارائه می دادند. این نظریه حتی در میان برخی کمونیستهای آن دوران رواج یافته بود. مثلاً یکی از رهبران برجسته جنبش بین المللی کمونیستی بنسنام کارل کائوتسکی، تئوری انتگراسیون سرمایه داری (ادغام سرمایه داری جهانی در یک واحد فراملیتی و یکدست) را به پیش نهاد و بر پایه همین تحلیل، طبقه کارگر را به تسلیم طلبی در مقابل سرمایه داری فراخواند. لنین نیز بدروستی وی را کائوتسکی مرتد لقب داد. طولی نکشید که در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول میان قدرتهای امپریالیستی آغاز شد؛ و در سال ۱۹۱۷ اولین انقلاب پرولتری یعنی

اعمال خواهد کرد. این سرمایه بر دامنه فعالیتهای مالی (اعتبارات و بانکی) خواهد افزود. ادغام هر چه بیشتر ایران در بازار جهانی به معنای اینست که کلیه موانع از سر راه تجارت بین المللی برداشته می شود؛ و این تنها دست تجار بزرگ را قویتر می کند.

این خیالی باطل است که سرمایه خارجی وارد ایران شده و در زمینه تولیدی سرمایه گذاری خواهد کرد. خیالی باطل است که سرمایه داران ایرانی به سوی سرمایه گذاری در تولید روان خواهند شد. سرمایه های بزرگ (چه خارجی و چه داخلی) تنها وارد عرصه هائی می شوند که بر مبنای استانداردهای بازار جهانی حداکثر سودآوری را داشته باشند. بعلاوه، روند فعلی گلوبالیزاسیون موجب تشدید سرمایه گذاری های کوتاه مدت شده است. یعنی عمده سرمایه هائی که در جهان جا بیجا می شود در عرصه های کوتاه مدت است. این گونه سرمایه گذاریها نه تنها سطح تولید کشورهای تحت سلطه را بالا نمی برند بلکه تولیدات محلی و کوچک و مشخصاً کشاورزی را نیز نابود می کنند.

**افسانه:** همه کشورها شاهد توسعه صنعتی هستند.

**واقعیت:** بطور کلی ۷۰ تا ۸۰ درصد مبالغی که در سطح جهان صرف «تحقیق و توسعه» می شود و ۹۰ درصد هزینه نوآوری های صنعتی در محدوده شرکت های چند ملیتی قرار دارد. ورود سرمایه های امپریالیستی به کشورهای «جهان سوم» معادل با ایجاد صنایع پایه ای مستقل و درون زا نبوده است. آنچه وارد این کشورها شده است، مصرف صنعت و تکنولوژی بوده، نه ابداعات و دینامیسم صنعتی. برای مثال، ماهیت توسعه صنعتی در ایران که تحت کنترل سرمایه داری جهانی صورت گرفته را می توان چنین خلاصه کرد: این «توسعه سرمایه داری نتایجی کاملاً متفاوت از سرمایه داری در کشورهای امپریالیستی به بار آورده است.... صنایع بزرگی که طی چند دهه اخیر در ایران ایجاد شده اند بهیچوجه روی پای خود نیستند و موجودیتی مستقل از امپریالیسم ندارند. آنها از نظر تکنولوژی و ابزار عمده، دانش فنی و تربیت کادر متخصص اساساً به خارج وابسته اند؛ و نزدیک به ۶۰ درصد مواد اولیه مصرفی و ۹۰ درصد ماشین آلات و قطعات یدکی خود را از خارج تامین می کنند. تکنولوژی وارداتی مورد استفاده در این صنایع فقط به کار تولیدات خاص می خورد و قابل تعمیر و استفاده در رشته های مختلف نیست. بین صنایع استراتژیک، مانند صنعت نفت، با دیگر صنایع ایران و بخش های اقتصادی،

خارجی، پنجاه برابر سطح تجارت جهانی است. ۹۵ درصد این مبادلات، در عرصه بورس هستند و با روشهای پیچ واپیچ مالی بر سر احتمالات آینده، معامله می کنند.

آناژشی موجود در بازارهای جهانی امکان پیش بینی و برنامه ریزی را برای دولت های کشورهای تحت سلطه نیز امکان ناپذیر کرده است. اینان وابسته به اقتصاد جهانی هستند و باید در ارتباط با آن، برنامه های «توسعه اقتصادی» خویش را بریزند. اما روندهای اقتصاد جهانی بسیار متلاطم و غیرقابل پیش بینی است. در اقتصاد جهانی، سرمایه روزمره به کشورها وارد و از آنها خارج میشود. نه دولتها قادر به پیش بینی و مهار نیروهای کور اقتصاد جهانی هستند و نه نهادهای بین المللی.

یکی از عوامل سیاسی که به این آناژشی دامن می زند، عدم جایگزینی یک مناسبات قدرت مستحکم در پی خاتمه «جنگ سرد» و از هم پاشیدن ائتلافات دوران جنگ سرد است. این یکی از مشخصه های جهان کنونی است که اقتصاد جهانی را نیز تحت تاثیر قرار میدهد. در دوره قبل از جنگ جهانی اول (قبل از سال ۱۹۱۴) سلطه بلامنازع اقتصادی و سیاسی بریتانیا در میان قدرتهای امپریالیستی، فاکتور مهمی در مهار آناژشی در بازارهای جهان بود. بطور مشخص، نظام مالی جهان از طریق استاندارد طلا پیش می رفت. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هژمونی یا سلطه بلامنازع آمریکا در میان قدرتهای امپریالیستی، فاکتور مهمی در مهار آناژشی روند اقتصاد سرمایه داری جهانی بود. موقعیت برتر آمریکا در پیوند طلا - دلار بعنوان استاندارد نظام مالی جهان تیار می یافت. اما امروزه امپریالیسم آمریکا

دیگر آن هژمونی سابق را ندارد و قادر نیست مثل سالهای متعاقب جنگ دوم جهانی عمل کند. یعنی قادر نیست مثل آن دوران، امپریالیستهای درب و داغان اروپائی را به خط کند، و یک برنامه واحد جهانی را به راحتی به آنان بقبولاند. به همین خاطر، برخی صاحب نظران اوضاع را بیشتر شبیه به دوره متلاطم میان جنگ اول و دوم تشبیه می کنند (دوره ای که از سال ۱۹۱۹ آغاز شد و تا اواخر دهه ۱۹۳۰ ادامه یافت). در همین دوره، بسیاری از انقلابات و جنبشهای پرولتری مهم برآه افتادند. مثلا انقلاب چین که در دوران جنگ دوم به اوج رسید و پس از آن پیروز شد؛ یا بسیاری انقلابات که به کسب پیروزی منجر نشدند. ■

۱۱ در این مقاله از کشورهای آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا تحت عناوین «کشورهای تحت سلطه»، «جهان سوم» و یا «کشورهای عقب مانده» یاد شده است. ۱۲ آمار از «وال استریت ژورنال»، ۲۴ اکتبر ۱۹۹۵، نقل شده در کتاب FALSE DAWN (J. Gray)

سیال و کوتاه مدت اند. سرمایه با استفاده از تکنولوژی جدید و تحرک بیسابقه اش در جهان، بازارهای کار را بسیار سیال کرده است. همین تغییر موجب کاهش قدرت اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری در کشورهای صنعتی شده است. وجود این اتحادیه ها و سندیکاها در کشورهای فوق، بخش لاینفکی از ساختار کار و سرمایه بوده است. بخش اعظم نیروی کار در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از امنیت شغلی برخوردار نیست. در کشورهای «جهان سوم» به ندرت چنین امنیتی موجود بوده است. تاثیرات این روندها بر نیروی کار در کشورهای سرمایه داری پیشرفته عبارتند از کم شدن قشر بورژوا زده کارگری (که مشخصه شان شغل دائم، حقوقهای بالا و مزایای گوناگون، و بیمه بیکاری مادام العمر بود) و «پرولتریزه» شدن بخش مهمی از طبقه میانی. روند سریع تحولات تکنولوژیک و نوسازی ابزار باعث می شود که متخصصان مرتبا به سطوح غیر ماهر یا کم مهارت نیروی کار رانده شوند. در کل، روند گلوبالیزاسیون نه تنها طبقه کارگر را از میان نبرده بلکه بخش مهمی از اقشاری که سابقا در رده متخصص و کارمند می گنجدند را به رده کارگران رانده است. بطور کلی، گلوبالیزاسیون نه تنها طبقه کارگر را در کشورهای سرمایه داری پیشرفته از بین نبرده بلکه بالعکس روند پرولتریزه شدن را در کلیه کشورهای جهان تشدید کرده است.

**افسانه:** سلطه یک ابرقدرت امپریالیستی بر جهان در نتیجه فروپاشی شوروی، موجب مهار آناژشی در اقتصاد و سیاست امپریالیستها میشود.

**واقعیت:** رقابت حادی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی (مصادف با دهه ۱۳۵۰ شمسی) میان دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی وجود داشت، با فروپاشی شوروی و پیروزی غرب در «جنگ سرد» به پایان رسید. این مسئله تغییرات مهمی در اوضاع جهانی بوجود آورد و به لحاظ اقتصادی و سیاسی، آزادی عمل زیادی برای امپریالیستهای غربی خاصه برای آمریکا فراهم آورد. در واقع دور جدید «جهانی شدن» تولید و مبادله سرمایه داری در چنین فضائی آغاز شد. اما، این دور جدید از فعالیت سرمایه داری بین المللی با تشدید بیش از پیش آناژشی همراه است. یکی از جلوه های بارز این آناژشی، بوجود آمدن یک اقتصاد مجازی است که بطور افسار گسیخته گسترش می یابد. امروزه سهام بسیاری از شرکتهای انحصاری جهان بیش از صد برابر ارزشهای واقعی شان در بازارهای سهام معامله می شود. امروزه معاملات در بازارهای ارز

انحصاری از پشتیبانی سیاسی و نظامی دول مربوطه خود برخوردارند و سیاست گذارهای صنعتی و مالی و امنیتی این دولتها مطابق با منافع آنها صورت می گیرد. کلیه نهادهای اقتصادی بین المللی مانند صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان اقتصادی اروپای واحد، گروه هفت، گروه ۲۴ و غیره همه سازمانهای مشترک کشورهای سرمایه داری امپریالیستی هستند. هر یک از امپریالیستها به نسبت قدرت اقتصادی و سیاسی اش در جهان در آن نفوذ دارد. کشورهای سرمایه داری امپریالیستی امروز از طریق این سازمانها بر سر کنترل ثروتهای تولید شده توسط اکثریت مردم دنیا، و دست اندازی بر منابع طبیعی جهان، با یکدیگر رقابت می کنند.

**افسانه:** می گویند که سرمایه داری همه جای دنیا را یکدست کرده است. بنابراین تضاد ملی میان معدودی ملل سلطه گر امپریالیست و ملل تحت سلطه از میان رفته و بنابراین نیازی به انقلاب دمکراتیک نویسن در کشورهای تحت سلطه نیست.

**واقعیت:** همانطور که پیشتر نشان دادیم اقتصاد جهانی امپریالیسم بر پایه یک تقسیم پایه ای در جهان عمل می کند: تقسیم جهان به معدودی کشورهای سلطه گر و اکثریتی از کشورهای تحت سلطه. همچنین نشان دادیم که علیرغم رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه، سرمایه داری جهانی مناسبات ماقبل سرمایه داری را در این کشورها در سطح گسترده برای به حداکثر رساندن سودآوری خود مورد استفاده قرار می دهد. همه این عوامل، علیرغم خواست افسانه سرایان «گلوبالیزاسیون»، انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فتوئالی را در دستور کار پرولتاریا و خلقهای تحت ستم در کشورهای تحت سلطه قرار می دهد.

**افسانه:** در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی بدلیل استفاده گسترده از کامپیوترها در امر تولید، طبقه کارگر از میان رفته و دیگر نمیتوان انقلاب کرد.

**واقعیت:** این واقعیتی است که با ورود تکنولوژیهای جدید بسیاری از خطهای تولید از میان رفته اند و همراه با آن کارگران این بخشها از روند تولید به بیرون پرتاب شده اند. مثلا مشاغلی مانند حسابداری بانکها، تلفنچی بودن و غیره کاصلا از بین رفته اند و بجای کارمندان سابق، اکنون ماشینیهای کامپیوتری کار می کنند. از ویژگی های این دور از انباشت سرمایه جهانی آن است که درصد کارگران شاغل دائمی را بسیار محدود کرده است. حتی در اقتصاد فعلی آمریکا که بیکاری تقریبا وجود ندارد، مشاغل بسیار

## باشد تا قرن بیست و یکم را به قرن بریائی جنگ خلق و حرکت بسوی برقراری سوسیالیسم و کمونیسم تبدیل کنیم

این بیانیه رسماً توسط احزاب و سازمانهای شرکت‌کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصویب شده است.\*

تجارب است که تماماً در خدمت پرولتاریا و رسالت تاریخی قرار دارد. مارکسیسم آشکار کرد که تاریخ پر فراز و نشیب بشر، تاریخ مبارزات طبقاتی است. آشکار شد که ادعای جاودانه بودن نظام استثمار هیچ چیز جز ژستهای مذبحخانه یک نظم محض نیست. اکنون، مارش بشری می‌توانست آگاهانه به پیش رود و بی‌باکانه به دژهای ارتجاع هجوم برد. بگذارید نگاهی بیندازیم به چند صفحه سرخ این تقویم که از اواخر قرن نوزدهم گشوده شد: انتشار «مانیفست کمونیست»، تاسیس انترناسیونال اول، انتشار «کاپیتال» (مارکس) که کارکرد نظام سرمایه داری را بوضوح تشریح کرد و مرگ محتوم آن را آشکار ساخت، روزهای قهرمانانه کمون پاریس، تاسیس انترناسیونال دوم که اول ماه مه را بعنوان روز جهانی کارگر، و هشت مارس را بعنوان روز جهانی زن اعلام کرد، و مبارزه برای هشت ساعت کار در روز را به سرانجام رساند. و همه اینها در عرض فقط ۵۰ سال صورت گرفت؛ کدام طبقه را در تاریخ سراغ دارید که طی مدت زمانی چنین کوتاه، این همه دستاورد داشته باشد؟ و تازه اینها فقط شلیک‌های نخستین نبرد بود.

۵) اما در آغاز قرن قبل، یعنی قرن بیستم، امپریالیستها و نوکران آنان، درست مثل امروز، متفرعانه تولد «قرن خویش» را جشن گرفتند. آنان به گوشه و کنار نظر می‌انداختند و دنیائی را می‌دیدند که زیر چکمه‌های شان اسیر است. فرود بیرحمانه سرنیزه‌های سرمایه مائی پیکر آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین از هم می‌درید. جنگ از چهره اروپا رخ بر بسته بود. ریزیزوئیستهای انترناسیونال دوم سرگرم زد و بند با کارفرمایان بودند و بر آتش خشم طبقه کارگر آب می‌پاشیدند. آغاز دوران رشد اقتصادی بی‌سابقه و دستیابی به فوق سوده‌های عظیمتر از همیشه پیش بینی میشد. امپریالیستها در سال ۱۹۰۰ این چنین به دنیا می‌نگریستند. اما هنوز بیست سال از آغاز قرن بیستم نگذشته بود که همه این تصورات باد هوا شد. جنگ سراسر اروپا را در بر گرفت. تاج‌ها بر سنگفرش خیابانها غلتیدند. انقلاب اکتبر، اتحاد شوروی سوسیالیستی را بوجود آورد و شلیک توپهایش، مارکسیسم - لنینیسم را پشابه دومین مرحله مارکسیسم برای مردم ستمدیده دنیا به ارمغان آورد. با ظهور انترناسیونال سوم، بنای سازش طبقاتی که توسط ریزیزوئیستها بر پا شده بود فرو ریخت. کارگران و دهقانان اتحاد شوروی با در دست داشتن قدرت سیاسی شروع به ساختن یک نظام اجتماعی - اقتصادی کاملاً نوین کردند که درها را بر روی رشد حیرت‌انگیز نیروهای تولیدی گشود. کارخانجات و مزارع دیگر زنجیری بر دست و پای توده‌های زحمتکش نبوده بلکه به ابزاری برای متحول کردن جامعه توسط آنان تبدیل شدند. ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی گامهای نخستین در ترسیم راه رسیدن به جامعه‌ای عاری از استثمار بود.

۶) امپریالیستها موفق به مهار شعله‌های انقلاب و رهائی ملی در اغلب کشورها شدند. آنان به لاف زنی پرداختند که جلوی انقلاب را گرفته‌اند. اما آرامش امپریالیستها دیری نمانید. بحران، فاشیسم، یک جنگ جهانی دیگر، و انقلابات بیشتر فرا رسید. در نتیجه پیروزی

۱) که امپریالیستها و نوکرانشان از ما می‌خواهند فراریدن هزاره جدید را جشن بگیریم. بسیار خوب! اما هزاره چه کسی را؟ هزاره این انگل‌ها، یا هزاره توده‌هایی که همه چیز را آفریده‌اند؟ و چگونه باید این جشن را برگزار کنیم؟ آیا باید در سالنهای حیفاانشان، در حالیکه ثمرات دسترنج ما را می‌بلعند و بر استخوان قربانیان خود می‌رقصد، منتظر و نظاره‌گر اینان باشیم؟ آیا باید صدای گوشخراش ماشین‌های جنگی آنان که حتی همین امروز بذر مرگ و ویرانی می‌پاشند را تحمل کنیم؟ آیا باید قرن‌ها استثمار غیر انسانی، غارت و جنگهای اشغالگرانه را فراموش کنیم؟ آیا باید تحمیل کشتار و فلاکت غیر قابل تصور به میلیاردها انسان را فراموش کنیم؟ آشوبش‌ها و هیروشیماها را فراموش کنیم؟

۲) از نظر ستمگران، تاریخ با استقرار بساط ستمگری خودشان آغاز می‌شود. از این رو مذبحخانه می‌کوشند حیات گذرای خود را با جلوگیری از گردش عقربه زمان، جاودانه سازند. می‌کوشند بدخواه آنچه می‌خواهند بر دفتر زمانه بنویسند. اما مارش بشری بی‌وقفه ادامه دارد. تاریخ به ما نشان می‌دهد که الزامات مبارزه طبقاتی ضرورتاً تاج‌ها و تقویم‌های منسوخ را بی‌اعتنا کنار می‌زنند و بطور مستمر راه خود را از مسیری پر فراز و نشیب، باز میکنند. چنین بوده و چنین نیز خواهد بود؛ تا زمانی که استثمار و ستم یکبار برای همیشه نابود شود. تقویم مبارزه طبقاتی نشانگر چیست؟

۳) حماسه‌هایی که قهرمانانش نه شاهان و قدیسان، بلکه داغ لعنت خوردگان جهانند. شورشها و قیام‌ها مرتباً در این یا آن گوشه کره خاکی برپا گشته، شکست خورده و به صلیب کشیده شده‌اند، اما بی‌وقفه سر بلند کرده‌اند؛ آرامش طلبی و اعطای فریبکار مذهبی را بر ملا ساخته و خواب خوش حاکمان را بر هم زده‌اند. طی قرون، ستمدیدگان امید و آرزوی رهائی از رنج و فلاکت را در دل داشتند و در گیر و دار مصائب زندگی خاطرات جوامع عاری از استثمار گذشته‌های بسیار دور تاریخ بشر را ستایش می‌کردند. هنر و موسیقی زنده توده‌ها، رویای سپیده‌دمی بود که از پی تیرگی‌ها فرا خواهد رسید. آنان علیه ستم‌ها بپا خاستند؛ با اربابان جنگیدند و زندگی نوینی را طلب کردند. همین و همین مبارزه، همین تلاش خستگی‌ناپذیر برای خاتمه بخشیدن به استثمار وحشیانه و شرایط غیرانسانی موتور پیشرفت نوع بشر بوده است. این را هرگز نباید فراموش کرد. اما ثمرات این مبارزات هیچگاه نصیب توده‌ها نشد و هر بار امواج آزادی توسط استثمارگران جدید غصب شد و به زنجیرهای بردگی نوین تبدیل شد.

۴) هزاران سال مبارزه پشت سر گذاشته شد؛ جوامع از دل آتش و خون بارها تجدید آرایش شدند؛ تا اینکه سرانجام پاسخ نهائی از دل این تغییر و تحولات بیرون آمد؛ پرولتاریا؛ طبقه‌ای که زاده سرمایه داری است و رسالتش آنست که گورکن سرمایه داری باشد. پرولتاریا، یک طبقه انترناسیونالیست و واپسین طبقه اجتماعی است. طبقه‌ای است که فقط از طریق رها کردن کل نوع بشر می‌تواند خود را رها سازد. ظهور پرولتاریا و مبارزاتش، ایدئولوژی این طبقه را نیز به ظهور رساند؛ مارکسیسم، مارکسیسم، سنتز داهیان مبارزات، افکار و

مناطق پایگاهی که حاکمیت خلق در آنجا برقرار شده و گسترش آن به پیش می‌رود. در ترکیه تفنگ چریکهای دهقانی تحت رهبری مائونیستهای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) راه برقراری مناطق پایگاهی سرخ را می‌گشایند؛ در کشورهای تحت سلطه، احزاب مائونیست جدید عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تشکیل شده و احزاب دیگر آن تقویت میشوند؛ علاوه بر نیروهای درون «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نیروهای انقلابی و مائونیست بیرون از آن در فیلیپین، هند، بنگلادش و سایر کشورها، مبارزات مسلحانه انقلابی را پیش می‌برند؛ در اعماق کشورهای امپریالیستی «حفار دیرینه انقلاب» از طریق ایجاد و تقویت احزاب مائونیست نقب می‌زند. برای کسانی که بخواهند ببینند، شواهد روشنی از پیشروی انقلاب در سراسر دنیا وجود دارد.

۹) آینده روشن است؛ اما مسلماً راه پر پیچ و خم است. ما مائونیستها از بیان این واقعیت، هراس نداریم. ما پیروان ماتوتسه دون هستیم که چنین می‌آموزد: «سختی در کار جهان هرگز، تنها باید صعود به قله‌ها را جرات کنی!» دستاوردهای شکوهمند گردان پیشرو ما در پرو، گواه زنده این گفته ماتو است. حزب کمونیست پرو بعد از دستگیری صدرش در سال ۱۹۹۲ با اوضاع دشوار مواجه شد. اما سخنرانی قدرتمند و الهامبخش صدر گونزالو در اسارت که روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ ایراد شد، شهد شادی را به کام دشمنان زهر کرد. او قدرت مائونیستی خوشبینی انقلابی و روحیه کمونیستی را بنمایش گذاشت و خاطر نشان کرد که این ضربه فقط «پیچی در جاده است». او اعلام کرد که «راه طولانی است و ما باید به سر منزل مقصود برسیم. باید پیروز شویم!» حزب کمونیست پرو در مواجهه با کارزارهای سرکوبگرانه دشمن بر راه جنگ خلق پای نهد، حملات پلید خط اپورتونیستی راست که با دشمن همکاری می‌کند و فراخوان خاتمه جنگ از طریق دستیابی به یک «توافق صلح» را می‌دهد را در هم کوبید، و تبلیغات دشمن را که می‌گوید صدر گونزالو شخصاً فراخوان «توافقات صلح» را داده است، نقش بر آب کرد. هیچ گواهی که بتواند این ادعای دشمن را ثابت کند وجود ندارد و حزب کمونیست پرو آن را صحنه سازی دشمن خوانده و محکوم کرده است.

۱۰) در ماه مارس ۱۹۹۵، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در شرایط تداوم حبس انفرادی مطلق و خسرت بار صدر گونزالو، فراخوانی تحت عنوان «با تمام قوا از درفش سرخان که در پرو به اهتزاز است دفاع کنیم» و در رد خط اپورتونیستی راست انتشار داد و خاطر نشان کرد که: «... مکاتبات غیر مستقیم و غیر قابل تأیید که به صدر گونزالو و به مشابه بیان افکار وی نسبت داده میشود نمیتواند مورد قبول هیچکس واقع شود... نبرد برای خاتمه حبس انفرادی وی باید ادامه یابد.» توده های انقلابی سراسر جهان به خوبی می‌دانند رژیم فوجیموری که حزب کمونیست پرو آن را بمشابه یک رژیم فاشیستی، کشتارگر و وطن فروش محکوم می‌کند، به خاطر قتل عام ها و دروغ پردازی هایش شهره خاص و عام است.

۱۱) امروز بعد از دستگیری رفیق فلیسیانو، رفیق خولیو رهبر کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو از خط سرخ صدر گونزالو دفاع کرده و بر راه جنگ خلق پای فشرده و آن را توسعه داده است. حزب کمونیست پرو اعلام کرده که جنگ خلق اینک «پیچی در جاده» را که در مرحله تعادل استراتژیک ایجاد شده بود پشت سر نهاده و بی وقفه بسوی کسب قدرت در سراسر کشور به پیش می‌رود. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» کارزارهای دفاع از جنگ خلق در پرو، دفاع از جان صدر گونزالو، و رد خط اپورتونیستی راست را در سطح جهانی سازمان داده است. با توجه به گزارشات مبنی بر خطر فزاینده ای که جان صدر گونزالو را تهدید می‌کند، «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» همگام با حزب کمونیست پرو و مردم پرو از رژیم فوجیموری می‌خواهد که وی را در برابر نمایندگان مطبوعات و رسانه های تلویزیونی داخلی و خارجی قرار دهد و وی بتواند بطور

انقلاب چین، یک چهارم نوع بشر آزاد شد. این انقلاب، راه پیروزی انقلاب دیمکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه را بنیان نهاد و دانش نظامی تکامل یافته ای را برای پرولترهای سراسر دنیا به ارمغان آورد که همانا «جنگ خلق» است. اردوگاه سوسیالیسم که یک سوم اهالی جهان را در خود جای داده بود به ظهور رسید. امپریالیستها و نوکرانشان برای در هم شکستن مبارزات رهانبخش خلقهای تحت ستم تلاش کردند، نمایش فریبکارانه «اعطای استقلال» براه انداختند. اما ملل تحت ستم همچنان مراکز توانانی انقلاب پرولتری جهانی باقی ماندند. تحت رهبری ماتوتسه دون یک خیزش انقلابی بیسابقه یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی انجام گرفت. در این انقلاب دهها میلیون کارگر، دهقانان و جوان انقلابی رهروان سرمایه داری را سرنگون کردند و گامهای عظیمی در راه متحول کردن جامعه بسوی آینده کمونیستی برداشتند. بسوی آینده ای که در آن تمامی تمایزات و آثار نشانه های استثمار طبقاتی بطور کامل محو میشود.

۷) امپریالیسم و ارتجاع و رویزیونیسم یکصدا عربده می‌کشند که «اینها ماجراهای قدیمی است؛ ما اول اتحاد شوروی تان را ربودیم و سپس چین تان را مجدداً به چنگ آوردیم. دنیا مطمئناً در مشت ماست و طی قرون آتی نیز متعلق به ما خواهد بود.» بله؛ قبلاً هم این لاف های متفرعانه را شنیده ایم. مگر بعد از کشتار کمونارهای پاریس همین حرفها را نزدند؟ و دیدیم که فقط چند ده سال بعد سراسیمه از میدان نبردهای اکثر سرخ روسیه پا به فرار گذاردند. مگر وقتی که سگهای رویزیونیست در اتحاد شوروی سوسیالیستی قدرت را غصب کردند همین حرفها را نشنیدیم؟ و دیدیم که کمی بعد در برابر امواج قدرتمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین سراسیمه و زخم خورده فرار را بر قرار ترجیح دادند. انقلاب فرهنگی، مارکسیسم - لنینیسم. مائونیسم را بمشابه مرحله جدید ایدئولوژی پرولتری، سومین و بالاترین مرحله آن، در سراسر دنیا اشاعه داد و صوج عظیمی از خیزشها و قیام های انقلابی را برانگیخت.

حتی امروز هم که امپریالیستها متفرعانه لاف پیروزی می‌زنند، جنگ خلقهای مائونیستی با گذر از پیچ و خم ها در حال پیشروی هستند و ضربات سختی بر پیکر نظام کهن وارد می‌آورند. جنگهای خلق بیشتری در راه است. مارکسیست - لنینیست - مائونیستها متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به پیش می‌روند تا مائونیسم را بمشابه فرمانده و راهنمای صوج نوین و در حال ظهور انقلاب پرولتری جهانی تثبیت کنند. مائونیسم در وجود احزاب کمونیست که برای هدایت و رهبری این صوج عظیم نوین بوجود می‌آیند، تجسم می‌یابد. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» از طریق احزاب و سازمانهای عضو و کاندیدای عضویت و هوادارانش در چهارگوشه جهان حضور دارد؛ از ایران گرفته تا کلمبیا، از بنگلادش و سری لانکا تا آمریکا و ایتالیا، از ترکیه و افغانستان تا هند و نیز در نقاط دیگر از آفریقا، منطقه کارائیب و اروپا. در پرو و نپال، پرولتاریا تحت رهبری احزاب پیشاهنگ مائونیست خود که عضو «جنبش بین انقلابی انترناسیونالیستی» هستند بار دیگر قدرت سیاسی سرخ توده ها را در مناطق وسیع روستائی برقرار کرده است.

۸) این مناطق دور افتاده است؟ کم اهمیت است؟ مطمئناً برای پرولتاریای آگاه و توده های تحت ستم و استثمار سراسر دنیا چنین نیست. پیروزی های الهامبخش در پرو و نپال همانقدر «دور افتاده» اند که منطقه پایگاهی «ینان» در چین بود. این مناطق از طریق مبارزه ای سخت و خونین برای برافراشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم، دفاع از آن و بکار بست آن، فتح شده اند. این مناطق از طریق جان فشانی در راه خلق و درهم شکستن کارزارهای محاصره و سرکوب وحشیانه دشمن، ایجاد شده اند. نبرد پر سر «احیاء و ضد احیاء» در پرو و نپال در جریان است. که طی آن مرتجعین میکوشند قدرت سیاسی سرخ خلق را نابود کنند و جنگ خلق برای دفاع از



مستقیم بیانیه ای ایراد کند. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» عزم خود به پیشبرد مبارزه در پشتیبانی از جنگ خلق و دفاع از جان صدروگوتالو - و در پیوند با آن، دفاع از جان رفیق فلیسیانو - را مورد تاکید مجدد قرار می دهد.

۱۲) اگر امپریالیستها و نوکرانشان رویای مهار کردن جنگ خلق در پرو را در سر داشتند، اینک شیخ دیگری را بالای سر خود می بینند: هیمالایا به آتش کشیده شده است. جنگ خلقی که توسط حزب کمونیست نیپال (مانونیست) و تحت رهبری رفیق پراچاندا آغاز شد، همچنان از دل نبردهای خونین علیه دشمن به پیش می رود. تمامی هیولاها و نوکرانشان مذبحخانه دست در دست هم گذارده اند تا رژیم ارتجاعی نیپال را از مرگ محتوم نجات دهند. امپریالیسم آمریکا و دولت توسعه طلب هند، نقش تبهکارانه خاصی در کمک به رژیم نیپال در کارزارهای جنایتکارانه سرکوب بازی می کنند. دولتهای ارتجاعی اسرائیل، سری لانکا و پرو نیز درگیر ماجرا هستند. اما جنگ خلق به پیشروی ادامه می دهد. در حال حاضر دو میلیون نفر در مناطق گسترده ای که از چنگال سلطه دشمن خارج شده، ساختن آینده ای نوین را آغاز کرده اند. آنان تحت رهبری حزب مشغول ایجاد نهادهای نوین قدرت هستند و از طریق سلاح هائی که از جنگ دشمن ربوده اند از این نهادها دفاع می کنند و آن را گسترش می دهند. بدون شک، راهی که در پیش است سهل و هموار نخواهد بود. هیچ پیشرفت تاریخی عظیمی، سهل و هموار نبوده است. جنگ خلق مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم پایداری خواهد کرد و پیروز خواهد شد. این جنگ بنویه خود به خلقهای سایر کشورها خاصه در جنوب آسیا الهام می بخشد تا جنگ علیه امپریالیسم و ارتجاع را برپا دارند.

۱۳) ما وعده ها و آینده ای که امپریالیستها و نوکرانشان نوید می دهند را دور می ریزیم. آنان باد به غیغیب میندازند که مارکسیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم و حزب کمونیست بر اثر فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی، شکست خورده است. آنان ادعا میکنند که دمکراسی و سرمایه داری غرب می رود تا به عصر نوینی از بهروزی و رفاه بینجامد. ولی نمی توانند منکر این واقعیت شوند که آنچه در اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی فرو پاشید، هیچ چیز جز رویزیونیسم و رشکسته نبود. نمی توانند منکر شوند که وعده های سرمایه داری تنها فلاکت بیشتر برای میلیونها انسانی که قبلا توسط سوسیال امپریالیسم لگد مال می شدند، به بار آورده است. نتیجه ای که حاصل شده، صلح نیست بلکه جنگهای است که مرتجعین براه انداخته اند و رقابتهای امپریالیستی به آنها دامن می زند. آنچه به ظهور می رسد، صلح جهانی نیست بلکه مراکز جدید رقابت امپریالیستی است. از بین دو گرایش انقلاب و جنگ جهانی، اولی عمده است. تضاد عمده بین امپریالیسم و ملل و خلقهای تحت ستم است. امپریالیستها در بجزیره اوضاع بی ثبات و جنگها و خیزشها، مشغول پرمدهائی و محاسبه سودهای خویشند. ولی ما کمونیستها فرصتهای نوینی برای پرولتاریا و توده ها مشاهده می کنیم تا بار دیگر از طریق ایجاد و تقویت احزاب مانونیست نوین و بر پا کردن جنگ خلق های جدید و گسترش و هدایت آنها بسوی پیروزی، مدعی میراث سوسیالیستی خویش شوند. ما این جنگ را در هر دو نوع کشور، خواه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خواه دژهای امپریالیستی، برحسب شرایط مشخص هر کشور، بر پا کرده و به پیش خواهیم برد. و مسلما چنین خواهد شد.

۱۴) اما درباره این ادعای امپریالیستها و نوکرانشان که بازار آزاد به عصر نوینی از صلح و رفاه می انجامد چه باید گفت؟ بگذارید به واقعیات نگاه کنیم. در آغاز قرن نوزده، سطح متوسط معیشت در ثروتمندترین کشورها، فقط سه برابر فقیرترین کشورها بود. در سال ۱۹۰۰، این نسبت به شش برابر رسید. امروز این نسبت، بیست برابر شده است. سخنگویان امپریالیست درباره بهبودهائی که در

زمینه خدمات درمانی و افزایش سن متوسط صورت گرفته حرافی می کنند. در حالی که پیشرفته ترین و پر هزینه ترین خدمات درمانی در اختیار ثروتمندان کشورهای غربی قرار دارد، هر روز ۴۰ هزار کودک در کشورهای جهان سوم بر اثر بیماریهای قابل علاج جان می دهند. در ایالات متحده آمریکا، از هر ۱۰ کودک، یک تن در فقر مطلق بسر می برد. بیش از ۲۵ میلیون نفر به درجات گوناگون از گرسنگی رنج می برند. اما انقلاب تکنولوژیک چه؟ نتایج معینی دارد؟ بله. یک نفر بنام «بیل گیتز» چنان ثروتی بهم زده که معادل مجموع تولید ناخالص ملی فقیرترین کشورهای جهان است. به اینترنت پیروازیم. خیلی ها دچار این توهمند که اینترنت به عصر جدید دمکراسی جهانی متکی بر ارتباط مستقیم مردم خواهد انجامید. اما روز به روز بیشتر روشن می شود که بطور کلی اینترنت وسیله ای برای مرتبط کردن بازارهای گسترده سرمایه داری و تسریع ارتباطات میان آنهاست. تحت این سیستم، تکنولوژی و دانشی که طی نسل های پیشمار توسط نوع بشر ایجاد شده نه در خدمت رهایی بشر بلکه برای ثروتمند کردن تصاحب کنندگان آن به کار گرفته می شود. تا زمانی که یک اقلیت منابع جهان را تحت مالکیت و کنترل خویش دارد، و تا زمانی که این اقلیت استثمارگر قدرت سیاسی را صاحب است، ثروت و دانشی که توسط خلقهای جهان ایجاد شده هرگز در خدمت منافع مردم قرار نخواهد گرفت.

۱۵) در یک ترانه قدیمی، انقلابیون ایرلندی چنین می خواندند: «ما فقط جهان را می خواهیم.» دقیقا همینطور است. پرولتاریا و توده های زحمتکش تنها خواهان این هستند. آیا خواست عادلانه ای نیست؟ به نیروهای کور امپریالیسم بنگرید که چگونه حریصانه در پی کسب سود، نوع بشر را تکه پاره میکنند؛ کل کره ارض را به تباهی می کشانند و حیف و میل می کنند. به حاکمان مرتجع در کشورهای تحت سلطه نگاه کنید که چگونه خلق و سرزمین را به آریابان امپریالیست خود می فروشند تا حسابهای بانکی شان را پر کنند و در ناز و نعمت غوطه ور شوند. به موقعیت نوع بشر نگاه کنید که چگونه گرفتار ستم طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی، قومی و کاستی است. چگونه گرفتار شوونیسم، تحجر مذهبی، کار کودکان، تجارت بدن انسان، اشکال وحشیانه انقیاد فئودالی و فرو رفتن در فلاکتی غیر قابل تصور است. به نیروی خلاقه بشر بنگرید که چگونه توانائی عظیم نیروهای تولیدی اش در اسارت یک نظام غیر منطقی و غیر انسانی به فغان آمده است. ما جهان را می خواهیم؛ همه آن را؛ و این تنها چیزی است که می خواهیم. ما مانونیستها، متحد در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، قاطعانه اعلام می کنیم به مسئولیتهائی که این خواسته محقانه توده های تحت ستم و استثمار سراسر جهان بر دوشان قرار داده، عمل خواهیم کرد. بله، ما همدوش با مردم، متکی بر آنان و در خدمت آنان، نبرد را رهبری خواهیم کرد تا قرن بیست و یکم را به قرن جنگهای خلق تبدیل کنیم و بسوی آینده شکوهمند کمونیسم راه بکشیم.

زنده باد انقلاب جهانی پرولتری!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم!

زنده باد جنگهای خلق!

زمین و زمان را در دفاع از جان سدر گوتالو بهم بریزید!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید در قلب ستمدیدگان جای گیرد!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - ماه مه ۲۰۰۰

\* حزب کمونیست سیلان (مانونیست) - حزب کمونیست افغانستان - حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) - حزب کمونیست نیپال (مانونیست) - حزب کمونیست پرو - حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست - سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس - حزب پرولتری یورپا بنگلا (بنگلادش) - سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) - گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا - حزب کمونیست انقلابی آمریکا - اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - بلارو، گروه های دیگری نیز کاندیدای عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که برای ایجاد احزاب پیشاهنگ کمونیستی مبارزه می کنند.

## پروچم سرخ حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در ایران را به اهتزاز درآوریم!

خشم آگین مردم، عواصفریبانه بحث از آشتی صلی، عدم خشونت و تسامح می کند. هیولاهای اسلامی و خیانت پیشگانی که با آنان متحد شده اند، ظاهرا مهار صحنه سیاست را در کف دارند. اعتراضات پراکنده طبقه کارگر و زحمتکشان، در کارخانه ها و محلات حبس می شود. خیزشهای توده ای، جرقه وار فضا را برای لحظه ای روشن می کنند و سپس خاموش می شوند. اما این فقط ظاهر ماجراست. ستمگری های سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی که دامان تمامی اقشار و طبقات خلق را می گیرد، روحیه انقلابی و شورشگرانه علیه این مرتجعین را شعله ور میکند. ایران، آستان یک برآمد انقلابی است.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان در غلیان است. خیل جوانان کارگر و بیکار در صف مقدم خیزشهای حق طلبانه در محلات

و آشوب های عظیم تر و خونین تر فرا می رسد. از دل این اوضاع متلاطم شرایط برای برپایی امواج نوین انقلاب در سراسر جهان فراهم می شود. پرولتاریای انقلابی، نیروهای خود را گرد می آورد و برای تبدیل رویای سرمایه داری به کابوسی برای این نظام آدمخوار تدارک می بیند؛ یعنی همان کاری که در نیمه اول قرن بیستم با انجام انقلابات سوسیالیستی در روسیه و چین کرد.

ایران نیز جزئی لاینفک از این دنیای امپریالیستی است؛ و جمهوری اسلامی یکی از پاسداران و خادمان وفادار سرمایه داری جهانی است. رژیم اسلامی، متگنه استثمار و استبداد و فقر و فلاکت را بر کارگران و زحمتکشان محکم تر می کند؛ طرح های خشن و خانمانسوز «تعدیل اقتصادی» که امپریالیستها دیکته کرده اند را به اجراء می گذارد؛ و همزمان برای ممانعت از خیزش

نخستین اول ماه مه قرن جدید در شرایطی فرا می رسد که سرمایه داری جهانی متفرعانه این قرن را از آن خویش می داند. سرمایه بانگ میزند «حاکمیت من جاودانه است» و با بیرحمی خنجر استثمار و ستم را در استخوان کارگران و زحمتکشان می چرخاند. استثمار شدیدتر و مقررات کار مستبدانه تر می شود. تکنولوژی پیشرفته در چنگال امپریالیسم به بیکار شدن خیل کارگران می انجامد. کار برده وار میلیون ها زن در مشقت خانه های تولیدی گسترش می یابد. کودکان به وحشیانه ترین شکل در دخمه های قرون وسطائی «جهان سوم» استثمار می شوند. ظاهرا همه چیز بر وفق مراد سرمایه داری جهانی است. اما اینهمه ستمگری و جنایت و استثمار، آتش مقاومت و اعتراض را فروزان می کند. تلاطم و بی ثباتی بیشتر

### پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

#### به کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق)

رفقای عزیز،

کمیته ما با اندوهی عظیم از جان باختن رفقا «آدی ردی» (شیام)، «آرمردی سانتوش ردی» (ماهه ش) و «سیلام ناره ش» (مورالی) به دست طبقات حاکمه ارتجاعی هند با خیر شد. هر سه این رفقا به مثابه اعضای کمیته مرکزی حزب شما، نقشی رهبری کننده در پیشرویهای حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) بازی کرده بودند. فقدان آنان تمامی کمونیستها و انقلابیون راستین را در سراسر جهان و هند اندوهگین کرده است.

دشمن، این رفقا را در اسارت کشت و سپس اجسادشان را به صدها کیلومتر دورتر منتقل کرد. این قتل نقطه اوج کشتار صدها تن از سایر رهبران و اعضاء و هواداران حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) طی چند سال گذشته است. اینبار نیز مقامات همانند سایر موارد کوشیده اند قتل جبوتانه زندانیان غیر مسلح را «کشته شدن در جریان درگیری» وانمود کنند. نیروهای انقلابی و مترقی در هند و سایر کشورها این عمل بزدلانه را افشاء و محکوم می کنند.

شما میلیونها توده ستمدیده را در مناطق گسترده ای از هند برانگیخته اید، نشان داده اید که «شورش بر حق است» و تنها از طریق جنگ خلق می توان دشمنان قدرتمند یعنی امپریالیسم و فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را شکست داد. حزب شما خود را بر ایدئولوژی پرولتری که توسط مارکس و لنین و مائو تکوین و تکامل یافته متکی کرده و برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین در هند به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری یا هدف کمونیسم نبرد می کند. به همین دلایل است که دولت ارتجاعی هند دیوانه وار و وحشیانه به حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (جنگ خلق) حمله می کند. اما هیچ حدی از ترور و وحشیگری، طبقات ارتجاعی را از سرنوشت محتمشان نجات نخواهد داد.

رفقا، علیرغم این ضربه ناگوار، کمیته ما و احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطمینان دارند که حزب شما اندوه خویش را به نیرو تبدیل خواهد کرد و امر پرولتاریا و توده های ستمدیده در هند را به پیش خواهد برد. شکست نهانی طبقات ارتجاعی حاکم، پاسخ خونفشان رفقا «آدی ردی»، «سانتوش ردی» و «ناره ش» خواهد بود.

فقیرنشین قرار دارند. کارگران یا اعتصاب و تحصن، تظاهرات و اشغال کارخانه و ایجاد راه بندان، حق خود را طلب می کنند. کارگران افغانستانی بمشابه بخشی از طبقه کارگر در ایران در برابر اجحافات وحشیانه کارفرما و سرکوب و اخراج توسط رژیم مقاومت می کنند. در محلات زحمتکشی، افراد منفور نیروی انتظامی از دست مردم یا به فرار می گذارند و آخوندها یا لباس مبدل رفت و آمد می کنند. حزب الله ضجه می زند که کتک زدن و کشتن بسیجی ها در نقاط مختلف کشور رواج یافته است. جامعه از اعماق به لرزه در می آید و در سطح نیز شکافها آشکارتر می شود. جوشش مبارزاتی توده ها، جناح های مختلف هیئت حاکمه را به جست و خیز و چاره جویی وامی دارد و بیش از پیش به جان هم می اندازد.

جانین حاکم که در بحرانی عمیق گرفتار آمده اند به خود قوت قلب می دهند که: خوشبختانه هیچ نیروی انقلابی در میدان نیست که از این فرصتها سود جوید. به خود می گویند: کمونیستهای انقلابی را از میان برده ایم؛ یا آنچنان سرکوبشان کرده ایم که یارای سربلند کردن ندارند. اما این خوشخیالی ها و یابوه سراشی ها در مورد «مرگ کمونیسم»، حکایت فرد مفلوکی است که در تاریکی از ترس سوت می زند. جنبش کمونیستی ایران در کوره نبرد علیه جمهوری اسلامی خاکستر نشده، بلکه از آن آگاه و آبدیده بیرون آمده است. کمونیستهای انقلابی، سرخورده و جهت گم کرده نیستند؛ بلکه روشن تر از هر زمان اهداف طبقه انقلابی و راه سرنگون کردن جمهوری اسلامی و رهائی از نظام ستم و استثمار در ایران و جهان را ترسیم کرده اند. انتشار «طرح برنامه حزب کمونیست» از سوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - بمشابه پیش درآمد اعلام موجودیت حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در ایران - تجسم شکست جمهوری اسلامی در تلاش جنون آمیز خود برای نابود کردن جنبش کمونیستی است.

«طرح برنامه حزب کمونیست»، به واقع بیان منافع و اهداف درازمدت و کوتاه مدت طبقه کارگر است. این برنامه بر آیدنولوژی و علم انقلاب پرولتاریای بین المللی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - ماتوئیسم استوار است؛ چکیده و جمع بندی تجارب و دستاوردها و آموزه های جنبشها و انقلابات پرولتری طی ۱۵۰ سال گذشته در سطح جهان است؛ چکیده مبارزه طبقاتی در ایران خاصه در سه دهه گذشته است. این برنامه، خون صایه آیدنولوژیک و سیاسی یک حزب انترناسیونالیست را فراهم کرده است؛ حزبی که جزئی از پیکره جنبش مارکسیستی - لنینیستی - ماتوئیستی جهان و تشکل بین

المللی آن یعنی «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» محسوب می شود. انتشار «طرح برنامه حزب کمونیست» و ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا، شالوده ضروری برای پایان بخشیدن به یک دوران طولانی و دردناک در مبارزات طبقه کارگر در ایران است. برای ده ها سال پیشروترین و بهترین عناصر پرولتاریا در خط اول مبارزات سیاسی سرخستانه ایستادند و فداکاریها کردند. بطور مشخص، انقلاب ۱۳۵۷ شاهد بی باکی ها و خونفشانی های کارگران بود. اما آنان ناقد یک هدف روشن طبقاتی بودند. برای کارگران ایران روشن نبود که بخشی از یک طبقه واحد جهانی هستند. برای آنان روشن نبود که فقط طبقه کارگر می تواند جامعه را از سلطه سرمایه داران بزرگ و ملاکان بیرون بیاورد و نظمی کاملاً متفاوت و نوین را پی ریزی کند. برای آنان روشن نبود که طبقه کارگر فقط با راه انداختن جنگ انقلابی درازمدت خود می تواند اکثریت خلق را زیر پرچم خود رهبری کند و قدرت سیاسی را کسب کند. نیروهای کمونیست که جوان و کم تجربه بودند و خط آیدنولوژیک و سیاسی روشن و صحیحی نداشتند، در برابر افت و خیزها و پیچیدگی های مبارزه طبقاتی جهت گم کردند، نتوانستند به وظایف اصلی خود جامه عمل بپوشانند و در نتیجه یورشهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی بشدت سرکوب شدند.

نتیجه آن شد که با وجود فداکاریها و مبارزات عظیم کارگران، دهقانان، زنان، ملل تحت ستم و روشنفکران انقلابی، یک دار و دسته ارتجاعی جدید یعنی جمهوری اسلامی، بر سر کار آمد. کمونیستها از فرصت های بدست آمده در انقلاب ۵۷ برای ساختن حزب یا ستاد فرماندهی طبقه کارگر استفاده نکردند و لاجرم از ساختن ارتش انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر نیز باز ماندند. بدیهی است که با دست خالی و بدون جنگ نمی توان قدرت سیاسی را از چنگ طبقات ارتجاعی حاکم و دولت تا به دندان مسلح آنها بیرون آورد. طبقه کارگر بدون داشتن حزب انقلابی و ارتش تحت رهبری خود، نمی تواند مبارزات دمکراتیک انقلابی برای مطالبات عمومی توده های خلق نظیر جمهوری دمکراتیک، کار و دستمزد عادلانه برای همه، دستمزد برابر برای زنان و مردان در ازای کار برابر، آزادی فرهنگ و هنر از چنگال متحجرین مذهبی، آزادی بیان و تشکل و اعتصاب، آزادی مذهب و لامذهبی، لغو تفتیش عقاید فئودالی، برابری حقوق زن و مرد، زمین به دهقانان، حق تعیین سرنوشت ملل تحت ستم و غیره را در خدمت پیشبرد انقلاب پرولتری قرار دهد. نمی تواند این مبارزات را با اتخاذ روشهای رادیکال و

پیگیر انقلاب پرولتری به سرانجام رساند. همانگونه که ماتوتسه دون بارها تأکید می کرد: بدون یک حزب کمونیستی واقعی که متکی بر یک تنوری انقلابی کمونیستی باشد و بر طبق سبک و روش های کار کمونیستی سازمان یافته باشد، نمی توانیم آنچه لازم است را انجام دهیم؛ نمی توانیم انقلاب کنیم. تاریخ، صحت این گفته مائو را به تلخ ترین شکل به پرولتاریای ایران نشان داده است.

اینک با انتشار «برنامه حزب کمونیست» و در پی آن، اعلام موجودیت حزب کمونیست، فصل نوینی از نبرد طبقاتی آغاز می شود. این تحول جزئی از پروسه ایجاد و تقویت احزاب کمونیست انقلابی در نقاط مختلف جهان است؛ احزابی که تعرض به دژهای ریز و درشت سرمایه و سرنگونی دولتهای مرتجع و برقراری سوسیالیسم در کشورهای مختلف را تدارک می بینند؛ احزابی که پیشروی بسوی جامعه کمونیستی جهانی را هدف خویش قرار داده اند. کمونیستهای انقلابی در ایران باید شالوده آیدنولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ای که بدست آورده اند را از طریق مبارزه و تلاش و فداکاریهای بیش از پیش، به نیروی مادی بزرگتری تبدیل کنند. پرولتاریا و پیشروان کمونیستش می توانند با اتکا، به این سلاح طبقاتی و دست زدن به مبارزات سترگ بر اساس آن، از فرصتهای گرانبهرانی که در نتیجه اعتلای مبارزات توده ها و ضعف و تفرقه دشمن پدید آمده استفاده کنند؛ نیرو بگیرند؛ گسترش یابند و تعرضی سازمان یافته و نقشه مند را علیه جمهوری اسلامی برای ساختن چنان تشکیلاتی که بتواند دست به عالیترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی بزند فراهم شده است. وظیفه امروز، تدارک بیشتر در این راستا، بافتن رشته های قدرتمند پیوند توده ای، و تکامل به سطح تشکیلاتی است که قادر به آغاز و رهبری جنگ درازمدت خلق برای سرنگونی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و متحدانش باشد. موانع راه بسیارند لیکن پرولتاریا ابزار آیدنولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی تعیین کننده برای فاتح آمدن بر آنها را در اختیار دارد. همانگونه که ماتوتسه دون می گفت: راه پر پیچ و خم است، و آینده روشن.

زنده باد اول ماه مه سرخ!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست!

سرنگون باد ستم طبقاتی، جنسی و ملی!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!



گزیده‌ای از

## فراخوان مبارزه علیه سفر خاتمی به آلمان

متن کامل این فراخوان به صورت جزوه به زبان آلمانی انتشار یافته است.

پرولترها، زنان و جوانان آلمانی و مهاجران غیرقانونی‌ها! انقلابی‌ها!

دیدار در برلین!

حکومت سوسیال دمکرات - سبز به نمایندگی از سوی کل امپریالیسم آلمان و سرمایه داران این کشور برای پذیرانی از خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران آماده می شود. دولت آلمان سابقه ننگینی در حمایت از رژیمهای مرتجع و خونخوار در ایران دارد. دلیل این حمایت، سود سرشاری است که از راه صدور سرمایه و استثمار نیروی کار و غارت منابع طبیعی ایران نصیب سرمایه داران آلمانی می شود. اینان زمانی حامی سلطنت نفتی در ایران بودند و اکنون مهارت های استعمارگرانه خود را با حمایت از اسلام نفتی به نمایش می گذارند. در مقابل، تاریخچه روشنی از مبارزات انترناسیونالیستی توده های مترقی و انقلابی علیه سیاستهای امپریالیستی آلمان و مرتجعین حاکم بر این سرزمین نفت و خون وجود دارد. جوانان انقلابی و رزمندگان در آلمان در صف اول این مبارزه بوده اند. مبارزه اعتراضی سال ۱۹۶۷ در برلین علیه سفر شاه ایران، یکی از درخشانترین صفحات این تاریخچه است. در آن مبارزه حاد، رفیق جوان آلمانی «بننو اونه زورگ» توسط پلیس آلمان کشته شد. ما هرگز خاطره این رفیق شهید را از یاد نمی بریم.

این بار نیز ساکت نمی نشینیم! اعتراض می کنیم! و خیابانهای برلین را با مبارزه خود به لرزه در می آوریم!

.....

دولتمردان و سرمایه داران آلمانی می خواهند به افکار عمومی بقبولانند که جمهوری اسلامی دارد خود را اصلاح می کند. امپریالیستهای آلمانی به کمک جانیان اسلامی شتافته اند تا بر آتش شورش توده ها آب بپاشند. اما انتظار اصلاح شدن جلادان خونریز حاکم بر ایران را داشتن مثل انتظار اصلاح ماهیت و رفتار هیتلر یا پینوشه است. انتظار راستگویی از آنان مثل انتظار راستگویی از گویلز است. بخشیدن جنایات ۲۱ ساله جمهوری اسلامی مثل بخشیدن جنایات آشویتس و هیروشیما و می لای و سانتیاگو و جاکارتا علیه بشریت است. دعوت از توده ها برای فراموش کردن این جنایات، به معنای آنست که به میل خود مسخ شوند؛ انسان بودن خود را فراموش کنند؛ و به زندگی برده وار عادت نمایند. ما فراموش نخواهیم کرد؛ عفو هم نخواهیم کرد!

.....

هدف از سفر خاتمی، محکمتر کردن اتحاد مستبدان حاکم بر ایران و حامیان امپریالیست آنان است؛ اتحادی علیه مردم ایران، و در خدمت ادامه حیات نظام ستمکار و استثمارگر. خاتمی به آلمان می آید تا رسماً به سرمایه داران آلمانی اطمینان دهد که دروازه های ایران کاملاً بروی نفوذ عمیقتر و گسترده تر سرمایه های امپریالیستی باز است تا هر چه می خواهند کارگران و دهقانان را استثمار کنند و منابع طبیعی ایران را به یغما ببرند. و مقامات آلمانی نیز بار دیگر به وی خواهند گفت که سرکوب سیاسی و بکارگیری چاق نظام و قانون از سوی جمهوری اسلامی در خدمت اجرای سیاستهای «لیبرالیسیون اقتصادی» و «گلوبالیزاسیون» و «بازار آزاد» را کاملاً موجه و قابل درک می دانند؛ اما باید این زهر «لیبرالیسیون اقتصادی» را تا آنجا که امکان دارد با وعده «دموکراسی» و «حقوق بشر» و «گشایش های فرهنگی» به خورد مردم داد.

.....

در برلین امپریالیستها و مرتجعین صف آزائی خود را خواهند داشت؛ و خلق نیز باید صف آزائی انترناسیونالیستی خود را داشته باشد. اهداف مشترک و دشمنان مشترک، نبرد در ایران، کردستان، ترکیه، فلسطین، پرو، نپال، آلمان، آمریکا ... را بهم می آمیزد و هم سو می کند. در یک طرف پرولتاریا و خلقها و ملل ستمدیده قرار دارند و در طرف دیگر کلیه قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان. مبارزه علیه سفر خاتمی به آلمان را نیز باید با همین روحیه و دیدگاه به پیش برد.

...

پرولترها و جوانان انقلابی!

این فراخوان را هر چه وسیعتر تکثیر و در بین مردم و نیروهای انقلابی و عناصر ضد سیستم پخش کنید.

....

در روزهای دیدار خاتمی از آلمان، چشم بسیاری از مردم خاصه ایرانیان به برلین دوخته خواهد شد. توده های مردم ایران با اشتیاق اخبار را دنبال خواهند کرد تا ببینند انقلابیون و ترقیخواهان در آلمان و نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی چه می کنند؛ چگونه صدای مقاومت آنان را به گوش جهانیان می رسانند. باشد تا اعتراض انترناسیونالیستی ما آسمان برلین را روشن کند و به همه ستمدیدگان الهام ببخشد.

مرگ بر جمهوری اسلامی! مرگ بر امپریالیسم!

زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی! زنده باد انقلاب!

اتحادیه کمیونتهای ایران (سربداران) - آوریل ۲۰۰۰

برای سازمان دادن این آکسیون مبارزاتی کمکهای مالی خود را به حساب بانکی زیر بفرستید:

STEPHANIE WANSLEBEN  
KONTONUMMER: 6645 88 207  
BLZ: 200 100 20  
POSTBANK HAMBURG  
GERMANY

بخاطر داشته باشید پناهنچیان ایرانی که حق کار ندارند بدون کمکهای شما قادر به شرکت در این آکسیون های مبارزاتی نخواهند بود. لطفاً در صورت امکان، تاریخ و مبلغ کمک خود را به آدرس اینترنت یا نشانی پستی ما بفرستید.

اطلاعات ضروری: گفته می شود سفر خاتمی در اوائل ماه ژوئیه انجام خواهد شد. برای مطلع شدن از برنامه های مبارزاتی می توانید با سایت زیر در اینترنت در تماس باشید:

WWW.HUMANRIGHTS.DE/IRAN/KHATAMI

آدرس های دیگر ما عبارتند از:

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.  
e-mail: HAGHIGHAT@SARBEDARAN.ORG  
website: WWW.SARBEDARAN.ORG